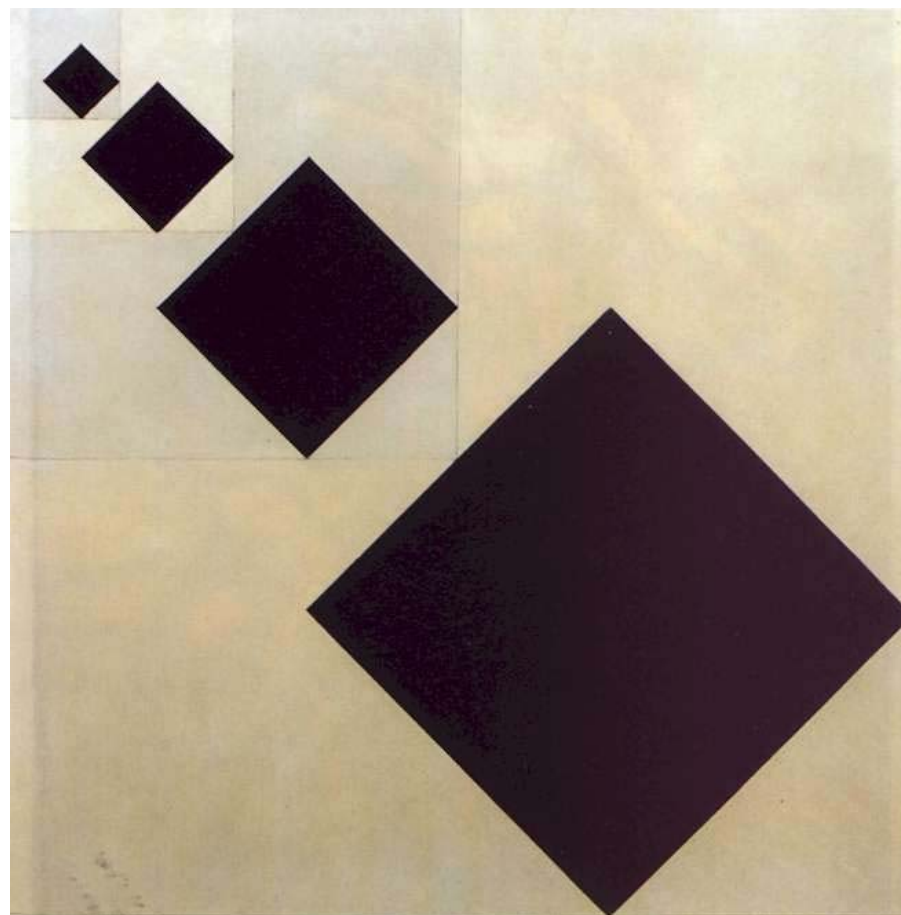


در این بن بست

سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه

رضا مقدم



در این بن بست

سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه

در این بن بست

سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه

رضا مقدم

moghadamreza@yahoo.co.uk

انتشارات کارگر امروز

www.workertoday.com

ISBN 91- 88950- 07- 7

چاپ اول

مردادماه ۱۳۸۶، اوت ۲۰۰۷

فهرست مطالب

مقدمه:

۵۷	فصل پنجم: حزب کمونیست کارگری در بن بست		
۶۵	- حزب کمونیست کارگری و مسیر طی شده	۷	
۶۸	- راه خروج از مخصصه		
۷۳	فصل ششم: احزاب سه گانه کمونیسم کارگری	۱۱	فصل اول: استراتژی حزب و قدرت سیاسی
۷۳	- الف: حزب کمونیست کارگری پس از منصور حکمت	۱۲	- کنگره دوم حزب و وداع با طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری
۷۵	- مردی که میخواست رئیس جمهور شود	۱۵	- استراتژی حزب و قدرت سیاسی
۷۷	- رژیم افتاده، کسی نیست آنرا بردارد	۱۶	- موتور کوچک و کلاهداری
۷۸	- محاصره شهرها از طریق محلات	۱۹	- شوراها
۷۹	- بحث "سلبی اثباتی" و دولت مشترک حزب با گنجی		
۸۶	- حزب کمونیست کارگری تحت لیدری حمید تقوایی	۲۳	فصل دوم: سقوط سریع رژیم اسلامی
۸۸	- اوضاع انقلابی		
۸۹	- حمید تقوایی و کمونیسم کارگری	۲۳	- لس آنجلس، هالیوود، کارخانه رویا سازی
		۲۵	- حزب کمونیست کارگری و اوهام قدرت
۹۲	ب: حزب حکمتیست	۲۷	- چند نمونه از عوارض "اوهام قدرت"
۹۲	- حکمتیست به چه معناست؟	۲۸	- دروغها و اتهامات کثیف حزبها علیه مستعفیون آوریل ۱۹۹۹
۹۵	- علت انشعاب حکمتیستها		
۱۰۰	- استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" در عراق	۳۳	فصل سوم: حزب و کارگران
۱۰۱	ج: حزب اتحاد کمونیسم کارگری	۳۳	- معضل غیرکارگری بودن حزب کمونیست کارگری
۱۰۳	- جنبش کارگری استراتژی منصور حکمت را پوچ کرد	۳۵	- محافل کارگری و محفلیسم
		۳۸	- بیگانگی با طبقه و جنبش کارگری
۱۰۶	- موخره:	۳۹	- تولد، زندگی و مرگ در طبقه
		۴۰	- دو قطبی کارگر و روشنفکر
۱۰۷	زیر نویسها:	۴۲	- پناهندگان کارگر و فعالین جنبش کارگری
		۴۳	- نان خالی خوردن و دستهای پینه بسته
		۴۵	- افتخاری برای فعالین جنبش کارگری
۱۴۹	ضمائم:		
۱۴۹	- بدون تنوری ارتجاعی عمل ارتجاعی غیر ممکن است! اصغر کریمی	۴۷	فصل چهارم: اضمحلال اخلاقی حزب کمونیست کارگری
۱۵۱	- متن نامه کناره گیری از حزب کمونیست کارگری ملیحه بینش	۴۸	- پاره ای از اقدامات حزب علیه جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹
۱۵۳	- قرار کمیته کانادا درباره جدانشدگان از حزب در آوریل ۱۹۹۹	۵۲	- فحاشان دیروزی و با پرنسپهای امروزی

- اطلاعیه عمومی رضا مقدم درباره برخورد اخیر حزب کمونیست کارگری به کادرها و اعضای که این حزب را ترک کرده اند ۱۵۵
- اطلاعیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری ۱۵۷

افزوده ها: ۱۵۹

- اطلاعیه مطبوعاتی، رضا مقدم حزب کمونیست کارگری را ترک کرد ۱۵۹
- گفتگو با رضا مقدم درباره تحولات اخیر در حزب کمونیست کارگری ایران و تحلیل از اوضاع سیاسی ۱۶۳
- گزارش عملکرد کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کنگره سوم رضا مقدم ۱۹۹
- درباره جهت‌گیری‌های اخیر حزب کمونیست کارگری در زمینه رابطه با دولت‌ها ایرج آدرین - رضا مقدم ۲۲۳

نیز هنوز سرنگون نشده است! و دوما ادعای منصور حکمت در کنگره دوم که اظهار داشت فعالین کارگری "بعد از مدتی حوصله اشان سر میرود"، "اصلا میگویند این کار (انقلاب) نتیجه و فایده ای ندارد"، "یک عده از آنها بچه دار میشوند"، "تعدادی مریض میشوند"، "یک عده از آنها از کار سیاسی کنار میکشند" (۲) و با اتکا به این تشخیص، طبقه کارگر را از استراتژی قدرت گیری حزب کنار گذاشت، با تحرکات جنبش کارگری در چند ساله اخیر دود شد و هوا رفت. اکنون حتی همین تعداد از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری که با توجه به شرایط اختناق علنا فعالیت می کنند از مجموعه حزب کمونیست کارگری و مشتقاتش بزرگترند.

این پایان راهی است که حزب کمونیست کارگری از کنگره دوم و با بحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در آن پای نهاده بود. با مباحث سه گانه منصور حکمت، حزب کمونیست کارگری در راه بدون بازگشت پیش بینی "سقوط فوری رژیم اسلامی" پای گذاشت که قبل از حزب، سلطنت طلبان از سال ۱۳۵۸ و مجاهدین از سال ۱۳۶۰ در بن بست آن گرفتار آمده بودند و هیچ راه خروجی نمی یافتند. حزب کمونیست کارگری بدون اینکه از جانب جریانات سوسیالیست زیر فشار انتقاد باشد، آنطور که پوپولیستها در دوران انقلاب ۱۳۵۷ زیر فشار مارکسیسم انقلابی بودند، صرفا بر اثر مباحثی درونی بمنظور یافتن راهی برای برون رفت از بن بست که در آن افتاده اند، دچار انشعاب میشود. در سال ۲۰۰۴، بیش از ۲۵۰ نفر از اعضا و کادرهای حزب با انشعاب، حزب حکمتیست را ایجاد کردند و در می ۲۰۰۷ نیز بیش از ۴۰ نفر از حزب جدا شدند و حزب اتحاد کمونیسم کارگری تشکیل دادند.

حزب کمونیست کارگری و دو حزب مشتق از آن فاقد ابزارهای لازم برای رها شدن از چنگال مخصه ای که در آن اسیرند، هستند. سوسیالیست ها از اشتباه بری نبوده و نیستند و همواره با اتکا به گنجینه غنی مارکسیسم به اشتباهات خود پی می برند، آنرا علنا اعلام می دارند و تصحیح می کنند. اما حزب کمونیست کارگری که علت مخصه فعلی اش کنار گذاشتن مارکسیسم توسط منصور حکمت در تحلیل اوضاع سیاسی و تعیین استراتژی بود، پیشاپیش خود را از قدرت مارکسیسم برای تصحیح اشتباهاتش محروم کرده است. خود منصور حکمت ادعا نداشت که مباحث سه گانه اش متکی بر احکام مارکسیستی است و حزب کمونیست کارگری با آگاهی کامل از این امر "مارکس زمانه" را اختراع کرد تا وی را از استناد به "مارکس غیر زمانه" خلاص کند. بدین

در این بن بست

سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه

مقدمه:

در تاریخ چپ ایران، موقعیت فعلی سه حزب کمونیست کارگری را تنها مائونیستها در دوران انقلاب بهمن ۱۳۵۷ داشتند. سرمایه داری شدن ایران و اعتصاب عمومی طبقه کارگر علیه رژیم شاه که یکی از بزرگترین اعتصابات توده ای و عمومی قرن بیستم بود، به تحلیل "نیمه فنودال نیمه مستعمره" مائونیستها از ایران و استراتژی معروفشان، "محاصره شهرها از طریق روستاها" پایان داد. تحلیل و استراتژی مائونیستها زیر فشار واقعیات عظیم مبارزه طبقاتی در ایران متلاشی شد بدون اینکه یک مبارزه نظری جدی علیه تئوریهایشان صورت بگیرد. پنهان کردن نادرستی مباحث سه گانه منصور حکمت که با "حزب و قدرت سیاسی" از کنگره دوم آغاز شد و سپس با "حزب و جامعه" و "حزب شخصیتها" ادامه یافت، به حکم شرایط عینی، سالهاست که غیر ممکن شده است. پیش بینی سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی و کنار گذاشتن طبقه کارگر از استراتژی قدرت گیری حزب که از جمله دو مشخصه بارز بنیادهای نظری حزب کمونیست کارگری است زیر فشار واقعیات سیاسی و تحرک جنبش کارگری ایران در چند ساله اخیر دیگر قدرت پایداری ندارند. اولاً حتی خود حمید تقوایی، لیدر فعلی حزب کمونیست کارگری که در سال ۱۹۹۸ می پنداشت ایران ظرف یکسال "شاهد اوجگیری انقلاب" خواهد بود، (۱) امروز اذعان دارد که انقلابی به وقوع نپیوسته و رژیم اسلامی

ترتیب حزبیها برای برون رفت از مخصصه، محکومند تنها به نظرات خود منصور حکمت استناد کنند که استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" وی عامل اصلی اوضاعی است که در آن گیر افتاده اند و به این اعتبار راه گریزی برای حزب کمونیست کارگری و مشتقاتش از بن بست که در آن دست و پا می زنند، وجود ندارد. حتی قرار برداشتن عکس وی در بالای هر نشریه و سایت حزب، باعث تشنج در حزب و کمیته مرکزی شد و نوید بشارت را خلق کرد. (۳) به همین دلیل از فرط طرفداری از منصور حکمت تاکنون ۲ انشعاب در حزب روی داده است! و آنها که مانده اند تنها راه عبور از منصور حکمت را از طریق یک کلک مرغابی بنام اختراع "در افزوده" هایی بر مباحث خود وی یافته اند. اکنون حزب کمونیست کارگری علاوه بر مشخصات قبلی یک حزب "درافرزده خیز" هم هست!

بازگشت شد، جدایی ساختاری و استراتژیک حزب از طبقه کارگر آغاز گشت و بالطبع تمام تار و پود مبانی اعتقادی حزب را دست خوش تغییر کرد؛ و از جمله تسمخر و تحقیر طبقه کارگر و فعالینش شروع شد، و تأثیرات عمیقی در تغییر ساختار حکومت مورد نظر کمونیستها که متکی بر طبقه کارگر متشکل در شوراها بود، گذاشت و حتی اخلاقیات کادرهایش را بگونه ای مضمحل کرد که کورش مدرسی رفقای تا ۵ روز قبل خود در کمیته مرکزی حزب را "همردیف شکنجه گر" خواند! و البته این تازه شروعی بود برای یک فحاشی و هتک حرمت گسترده از اعضا و کادرهای جدا شده از حزب در آوریل ۱۹۹۹.

بحران ها و انشعابات قابل پیش بینی این حزب همه ریشه در شکست کاملاً قابل پیش بینی استراتژی غیر سوسیالیستی "حزب و قدرت سیاسی" دارد. (۶) و این نوشته در ابتدا مباحث منصور حکمت را درباره کنار گذاشتن طبقه کارگر از استراتژی قدرت گیری حزب، استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و همچنین سقوط فوری رژیم اسلامی، را بررسی می کند و بی ربط شدن آن ها را در پرتو تحولات عینی سیاسی نشان می دهد. سپس به این مساله می پردازد که جریانی که وجه مشخصه سوسیالیسم خود با دیگران را کارگری بودن آن میدانست با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" چگونه به حزبی که طبقه کارگر و فعالینش را تحقیر و مسخره میکند، تبدیل میگردد و در مقابله با منتقدین داخلی نیز یک اضمحلال اخلاقی را بنمایش می گذارد. قسمت پایانی این نوشته به دو انشعاب سه چهار سال اخیر حزب کمونیست کارگری می پردازد که در هر مورد تلاشی برای رهایی از بن بستی است که حزب در آن افتاده؛ تلاشی که بدون نقد صریح و عمیق استراتژی غیر سوسیالیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت و کنار گذاشتن آن و بازگشت به مارکسیسم غیرممکن است.

کنگره دوم حزب و وداع با طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری

منصور حکمت سرخوردگی و ناامیدی مفرط خود از طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگران را در بحث "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم بیان کرد. با آنکه آوردن

فصل اول: استراتژی حزب کمونیست کارگری

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری در ۱۹۹۸، مقطع تعیین کننده در حیات حزب بود. در این کنگره بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت ارائه شد و استراتژی حزب را تعیین کرد. این استراتژی دو رکن داشت. یک، "این دوره یکی دو ساله در رابطه حزب کمونیست کارگری با قدرت سیاسی تعیین کننده است". (۴) که متکی بر پیش بینی سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی بود. و دوم، سرخوردگی و ناامیدی مفرط منصور حکمت از جنبش کارگری و کنار گذاشتن آن رگه از سوسیالیسم که طبقه کارگر محورش بود. بحث "حزب و قدرت سیاسی" پاسخ به این سؤال واهی بود: چکار باید کرد هنگامی که رژیم اسلامی در آستانه سقوط است و طبقه کارگر هم که کمونیستها با اتکا به آن قدرت می گیرند آماده نیست؟ آیا مطابق تئوریهای سوسیالیستی و به فرض صحت سقوط فوری رژیم اسلامی باید فعالیت برای متحد و متشکل کردن و به میدان آوردن طبقه کارگر را تشدید کرد؟ منصور حکمت با لباس مبدل و در نقش "یک عابر بی گناه" پاسخ می دهد خیر. "برای من (منصور حکمت) به عنوان "یک عابر بی گناه" در جامعه چنین انتظاری ممکن نیست". (۵) بحث "حزب و قدرت سیاسی" که بعدها با مباحث "حزب و جامعه" و "حزب شخصیتها" یک مجموعه سه گانه را ساخت، رفتن حزب به طرف گرفتن قدرت سیاسی را بدون طبقه کارگر تجویز کرد؛ یک تحلیل غیر مارکسیستی از اوضاع سیاسی ایران و یک استراتژی غیر مارکسیستی تر و غیر کارگری تر برای آن. با این استراتژی، حزب کمونیست کارگری وارد یک راه بدون

نقل قول های طولانی مرسوم نیست اما ترجیح این است که خواننده نه روایت من بلکه مستقیماً دلایل منصور حکمت برای کنار گذاشتن سوسیالیسم متکی به کارگران را مستقیماً و از زبان خودش بشنود. منصور حکمت دلایل چرخش خود را از کمونیسم کارگران چنین بیان داشت:

"یک نکته دیگر که ظاهراً و گویا از تئوری به ما صادر شده این است که پروسه قدرت گیری سیاسی مثل پروسه کاشتن یک درخت است، به این معنی: کمونیستها شروع می کنند به کار در میان طبقه کارگر، تبلیغ، ترویج، سازماندهی میکنند و در طبقه کارگر نفوذ می کنند. طبقه کارگر را به تدریج سازمان می دهند. عناصر و محافل دورن طبقه کمونیست می شوند. قدم به قدم این قدرت و نفوذ افزایش پیدا می کند. قدرت آکسیونی پیدا می کند. قدرت تظاهرات پیدا می کند و در طول این پروسه رابطه حزب و طبقه تحکیم میشود که حزب می تواند طبقه کارگر را به قیام بکشد و انقلاب را سازمان دهد و قدرت را بگیرد. این تئوری چپ و تصور عمومی از کار کمونیستی است.

"اما من می خواهم اینجا یک سؤال کفر آلود دیگر مطرح کنم: اگر این پروسه بیش از بیست سال طول بکشد، و ما شروع کنیم به سازماندهی در میان کارگران مثلاً کارگرانی که الان ۲۰ و ۲۲ ساله هستند و اینها را سازماندهی کنیم. در این صورت بعد از ۱۰ یا ۱۵ سال یک عده از آنها بچه دار میشوند، تعدادی مریض میشوند، و یک عده از آنها از کار سیاسی کنار میکشند. در آخر می بینیم که بعد از سالها ما ظاهراً از یک طرف آدمها را کمونیست می کنیم و از طرف دیگر آنها بازنشسته میشوند و از کار سیاسی کناره گیری می کنند.

"مگر آموزش سوسیالیستی، کمونیسم، سازمانیابی طبقه و رابطه حزب و طبقه، از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود؟ که ما مثلاً بیانیم روی کارگران دهه ۴۰ و ۵۰ ایران کار و فعالیت بکنیم و امیدوار باشیم با کارگران دهه ۷۰ یا ۸۰ ایران به قدرت برسیم؟ میشود در طی ۵۰ سال یک حزب کمونیستی در میان کارگران کار کند و بعد از ۵۰ سال به قدرت برسد؟

"برای من به عنوان یک عابر بی گناه در جامعه چنین انتظاری ممکن نیست، به خاطر اینکه این میراث تشکیلاتی، این تعهد ایدئولوژیکی، این آگاهی طبقاتی و این رابطه حزب و طبقه به همین سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمی شود. ما داریم این را می بینیم. شما فعالیت می کنید و برای مثال ۲۰ درصد نفوذ در میان کارگران پیدا می

کنید و اینها بعد از مدتی حوصله اشان سر میرود. مگر چه قدر میشود آمد و رفت؟ ما در زندگی سیاسی خودمان باقی می مانیم، در حالی که آن کارگرانی را که با آنها کار و فعالیت کرده ایم، میروند. و ما این را در تجربه زندگی سیاسی خودمان می بینیم.

"این حزبی بود که در اول ماه مه های سندنج دخالت داشت، با محافل کارگری مختلف که رادیو گوش می کردند، برنامه های حزب و رادیو را توزیع و تکثیر می کردند، به خارج سفر می کردند، مرتبط بود و الان از خودمان میپرسیم و دیگران از ما میپرسند که پس چه شد آن نفوذی که ما داشتیم؟ جالب این است که ما آن نفوذ کارگری و ارتباطها را در دل و پس از سرکوبهای خونین ۳۰ خرداد پیدا کردیم، بافت و پایه کارگری داشتیم و الان نداریم. چه شدند؟ معلوم است که حوصله همه سر رفت، همه که منتظر نمی شوند تا انقلاب بیاید و آنها را با خود ببرد. بعد از مدتی تصمیم دیگری در زندگیشان میگیرند و کار دیگری می کنند و یا اصلاً میگویند این کار نتیجه و فایده ای ندارد. محافل کارگری و فعال کارگری که در آن دوره ها با ما بودند، الان می شنویم که دارند کار دیگری میکنند." (۷)

این نقل قول طولانی و حزب بر باد ده منصور حکمت ارزش چندین بار خواندن را دارد. و باید آنرا بعنوان یک نمونه خوب از سوسیالیسم غیر کارگری در محافل کارگری ترویج کرد. طبقه کارگر در سوسیالیسم منصور حکمت تا حد ابزار به قدرت رسیدن حزب نزول کرد و هنگامی که در لباس "یک عابر بیگناه" به این نتیجه رسید که "چنین انتظاری ممکن نیست" همانطور که بعداً خواهیم دید آنرا با استراتژی همراهی و همکاری با سلطنت طلبان در چهارچوب سیاست آمریکا برای تغییر رژیم اسلامی تعویض کرد.

در کنگره دوم حزب، منصور حکمت با زدن نعل وارونه و با یک فراافکنی آشکار، طبقه کارگر را از استراتژی قدرت گیری حزب کنار گذاشت و خط بطلانی کشید به مباحث کمونیسم کارگری که از کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۵ آغاز شده بود. "یک عابر بیگناه" پنداشته بود که تاکید موکد کلاسیکهای مارکسیستی بر نقش محوری طبقه کارگر در استراتژی قدرت گیری یک حزب سوسیالیستی بدلیل توانایی آنها در انتظار کشیدن بوده است! "یک عابر بیگناه" پنداشته بود استثمار شدن آنها در ایران بگونه ای است که اگر کارگران بتوانند، برانداختن این نظام را از امروز به فردا موکول می کنند! بر خلاف کلاسیکهای مارکسیستی، "یک عابر بیگناه" کشف کرده بود

که تحصیل کردگان می مانند و تا انقلاب ادامه می دهند اما کارگران نه! از نظر منصور حکمت کارگران "بعد از مدتی حوصله اشان سر میرود!"، "اصلا میگویند این کار (انقلاب) نتیجه و فایده ای ندارد!"، "یک عده از آنها بچه دار میشوند!"، "تعدادی مریض میشوند!"، "یک عده از آنها از کار سیاسی کنار میکشند!" در کنگره دوم و در میان هلهله حمایت اکثریت قریب به اتفاق تحصیل کردگان حزب از این بحث که بجای کارگران حالا خودشان "ایجنت" سوسیالیسم شده بودند، حتی یک فعال جنبش کارگری از این بحث دفاع نکرد. در حالیکه تحصیل کردگان حزب حتی علنا از پستهای وزارتی خود حرف می زدند، برای عزا گرفتن فعالین جنبش کارگری، حتی داشتن صرف یک غریزه طبقاتی خام نیز کافی بود، که داشتند. اکنون پس از نه سال دیگر نیاز به استدلال ندارد که آنچه منصور حکمت درباره فعالین جنبش کارگری در کنگره دوم گفت یک نعل وارونه بود. اکنون حتی همین تعداد اندک (اندک در مقیاس طبقه) از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری که با توجه به شرایط اختناق در ایران امکان فعالیت علنی یافته اند از مجموعه سه حزب کمونیست کارگری بزرگترند. جنبش کارگری ایران با همین پیشرویهایی چند ساله اخیرش استراتژی حزب کمونیست کارگری را که کارگران در آن جایی نداشتند را از حیز انتفاع انداخته است و آنها را دچار بحران کرده است. حتی فقط همین مراسم اول ماه مه امسال تهران نشان داد که چه کسی "بعد از مدتی حوصله اش" سررفته بود و با بحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" حزب کمونیست کارگری را به این روز انداخت و فروپاشاند.

استراتژی حزب و قدرت سیاسی

بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم حزب غیر مارکسیستی بود و خودش نیز اذعان داشت که "کفر" می گوید. کنار گذاشتن مارکسیسم در تحلیل اوضاع سیاسی و تعیین استراتژی حزب برای یک انقلاب کارگری، منصور حکمت را در مقابل تولیدات "رویا فروشان" لس آنجلسی بی دفاع کرد و دچار اوهم "سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی" شد. در غیر اینصورت حتی پیش بینی نادرست سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی، چیزی جز تشدید بی امان فعالیت برای آماده کردن و به میدان آوردن طبقه کارگر برای ایفای نقش در جامعه سراپا بحران ایران نمیتوانست باشد. به

همین دلیل "بیانید روی یکسال و نیم شرط بندی کنیم. کسی چه میداند جمهوری اسلامی ممکن است سریع تر از این هم ناپدید شود" (۸) تنها پوششی بود برای کنار گذاشتن سوسیالیسم متکی به کارگران و خط مشی کارگری و مارکسیستی حزب و نه بالعکس. تحلیل مارکسیستی اوضاع ایران بسادگی نشان می داد که از دو طبقه اصلی، کارگر و سرمایه دار، که قادرند و این ظرفیت را دارند که تا کل جامعه را حول منافع مستقیم و غیر مستقیم خود بسیج کنند و رژیم اسلامی را سرنگون کنند، صاحبان سرمایه و صنایع انقلاب نمی خواستند و نمی خواهند. آنها با جنبش اصلاحات سیاسی در صحنه بودند و خواهان تغییر تدریجی رژیم اسلامی و طبقه کارگر هم که بنا به تعریف ناگزیر از انقلاب علیه رژیم اسلامی است آمادگی نداشت و در یکی از ضعیف ترین دوران حیات خود بود، بطوری که بخشهای فعال و مبارزه جوی آن برای دریافت دستمزد کاری که کرده بودند، مبارزه می کردند.

موتور کوچک و کلاهبرداری

جنبش چپ ایران با تئوری مشی چریکی "موتور کوچک و موتور بزرگ" آشناست. این تئوری و مشی بنیادش بر ناامیدی از حرکت طبقه کارگر بود. برای دفاع از مشی چریکی از جمله اظهار می داشتند "به ویژه کارگران جوان، حتی ساعات محدود بیکاری و اندوخته های حقیر خود را صرف تفریحات مبتذل خرده بورژوازی می کنند. غالب آنها خصائل لومین پیدا کرده اند. هنگام کار اگر مجال گفتگو داشته باشند، می کوشند تا با مکالمات مبتذل ساعات کار را کوتاه سازند. گروه کتابخوان کارگران، مشتری منحنی ترین و کثیفترین آثار ارتجاعی معاصر هستند." (۹) در این تئوری موتور کوچک (تعدادی از جان گذشته) باعث بحرکت در آمدن موتور بزرگ (خلق) میشود تا نظام شاه را سرنگون کند و قدرت را بگیرد و غیره. از سال ۱۳۵۳ و با ضرباتی که فدائیان خوردند و منجر به شهادت و دستگیری بسیار از آنها شد، ناکارایی این تئوری برای نظریه پردازان خود سازمان فدائی هم آشکار شد و تلاشهایی برای تصحیح مشی از جمله توسط بیژن جزنی در زندان شاه صورت گرفت. در بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت حتی همین رابطه "موتور کوچک، موتور بزرگ" مشی چریکی هم بین طبقه و حزب برقرار نیست. در بحث منصور حکمت، مسئله عدم

آمادگی موتور بزرگ نیست، وی اصولاً قید موتور بزرگ را زده است و لذا خود موتور کوچک میرود تا قدرت را بگیرد! بهر حال این هم نوعی درافزوده به مشی چریکی است منتها بماند که از کدام سو. از نظر منصور حکمت "حزب کمونیست کارگری هر وقت به نیروی خودش، نمیدانم چندتاش کارگر است و چندتاش خواننده اپرا است یا هرچی، هر وقت به نیروی خودش بتواند جمهوری اسلامی را ساقط کند، ساقط می کند". (۱۰) البته شکی نیست که با توجه به قدمت و بومی بودن اپرا در ایران و به ویژه در جمهوری اسلامی حتماً خیلی از نیروهای حزب خواننده اپرا خواهند بود!

منصور حکمت در سخنرانی افتتاحیه کنگره سوم می گوید:

"وقتی من دو سال پیش به یک روزنامه در آلمان گفتم با پنج درصد جامعه که میشود سه میلیون نفر ما قدرت را میگیریم، سلطنت طلب ها نگفتند نمیشود، آمریکا نگفت نمیشود، این چپها بودند که گفتند نمیشود: با سه میلیون نفر می خواهید قدرت را بگیرید؟! من الان میخواهم این عدد را پائین بیاورم (خنده و کف زدن حضار). بنظر من با دو میلیون، با یک میلیون هم میشود گرفت. چرا نمیشود؟ باید بشود." منصور حکمت به این بسنده نمیکند و پوچی را به نهایت می رساند و میگوید "وقتی حکومت مربوطه خودش نماینده یک اقلیت ناچیز و سبیل عقب ماندگی و ارتجاع است و به زور اسلحه سر پا ایستاده است، با دو نفر هم اگر بشود انداختش باید انداخت." و فردای آن روز در سخنرانی "مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر" اعلام می کند "حکومت مرتجع اقلیت عقب مانده را با یک نفر هم اگر بشود، باید انداخت". (۱۱)

الف، پاسخ انداختن رژیم اسلامی با یک یا دو نفر را باید به کسانی وا گذاشت که تخصص و تبحری در نقد پوچگرایی دارند.

ب، "سلطنت طلب ها نگفتند نمیشود، آمریکا نگفت نمیشود". چون سلطنت طلبان با کمک آمریکا و انگلستان علیه حکومت مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتا کردند و با پشتوانه ای حتی بیشتر (به نسبت جمعیت ایران در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲) از آنچه مورد نظر منصور حکمت است، حکومت کرده اند.

ج، سوسیالیستها "گفتند نمیشود". دیدید که نشد. سوسیالیستها و کارگران فقط از طریق انقلاب به قدرت می رسند و به پشتوانه تمامی تئوریهای مارکسیستی این نه تنها یگانه راه، بلکه کوتاه ترین راه نیز هست. راه میان بری وجود ندارد و دیدید که نداشت و نتیجه اش بر باد دادن حزب شد. کمونیستها قبل از هر چیز انقلابی اند. ما در تاریخ،

انقلابیون غیرکمونیست داشته ایم اما هرگز کمونیستهای غیر انقلابی نداشته ایم. کمونیسم غیر انقلابی یک تناقض درخود است.

د، در تمام سخنرانی های منصور حکمت در کنگره سوم بحثی از انقلاب و ملزومات آن نیست، بحث بر سر سرنگونی رژیم اسلامی است. سرنگونی رژیم اسلامی بدون انقلاب تنها از طریق حمله یک ارتش خارجی ممکن است نظیر آنچه در افغانستان و عراق اتفاق افتاد. آیا حزب کمونیست کارگری روی استراتژی تغییر رژیم اسلامی توسط آمریکا (که نزد حزبیها به "رژیم چنج" معروف است) که مصطفی صابر دائماً آنرا رصد می کرد، حساب باز کرده بود؟ چه سناریویی قرار بود اتفاق بیافتد تا "تصرف تهران ممکن است بدون کارخانه ها انجام شود". (۱۲) متحقق گردد؟ آیا عملیاتی نظیر فروغ جاویدان مجاهد در پایان جنگ ایران و عراق و با شعار "مریم مهر تابان، می بریمت به تهران" مد نظر حزب بود؟ آیا از تک و تا افتادن حزب از تبلیغ سقوط فوری رژیم اسلامی بدلیل پایان یافتن سیاست "رژیم چنج" آمریکا بوده است یا رژیم اسلامی انقلاب را در فاصله این هفت هشت سال سرکوب کرده است؟ آیا منصور حکمت داشت حزب را برای دفاع از حکومتی که می پنداشت از طریق سیاست "رژیم چنج" آمریکا در ایران سر کار می آید و همکاری با آن، آماده می کرد؟

بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت نه تنها مارکسیستی نیست بلکه با یکی از اصیلترین استراتژی های عمومی همه سوسیالیستها عناد می ورزد. قدمت استراتژی طبقه کارگر محور به پیدایش سوسیالیسم می رسد و بیش از صد و پنجاه سال پشتوانه تئوریک و پراتیک دارد. اما از نظر منصور حکمت:

"این تصور که کمونیستها نمی توانند بروند برای قدرت تا وقتی کارگران قبلاً سیاسی شده باشند و تا جامعه را با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی فلج نکرده باشند، اشتباه است، این نه فقط اشتباه است، کلاهداری است. یک کلاهداری قدیمی ملیون است، این کلاهداری قدیمی لیبرالهاست که همیشه خواستند کمونیستها را دنبال خود سیاه بفرستند و هفتاد هشتاد سال هم موفق شدند" (۱۳).

آیا استراتژی کارگر محور، کلاهداری قدیمی ملیون است اما در استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" که فعالینی که برای سوسیالیسم و کارگر جذب حزب شده بودند را به این عمل وا می دارد که عکسهای منصور حکمت را وسیعاً پخش کنند تا "هر جا نفوذ داریم باید بگویند که فلانی را یادت میآید؟ زنده است، رئیس فلان سازمان سیاسی شده" (۱۴)

کارگری و سوسیالیستی است؟ آیا استراتژی ای که سر پیری فاتح شیخ الاسلامی را با عکس کورش مدرسی در دست میفرستد تظاهرات لندن و در عین حال از زیر ضرب پلیس در بردن محافل کارگری را به تمسخر میگیرد، سوسیالیستی است؟ منصور حکمت دچار این خیالات شده بود که گویا انداختن حکومت‌های دیکتاتوری و یا رژیم اسلامی توسط یک نفر و یا دو نفر و یا آنچه در بحث "حزب و قدرت سیاسی" و در سخنرانی کنگره سوم بیان کرده، ممکن بوده و هست و مارکس و انگلس و لنین به عقلاشان نرسیده بود! و بی جهت انقلاب علیه رژیم های سرمایه داری و آنها با محوریت طبقه کارگر را تنها راه، کم مشقت ترین و به این اعتبار کوتاه ترین راه می دانستند. سرنوشت حزب کمونیست کارگری و مشتقات آن و همچنین آخر و عاقبت استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت خود یک نمونه عالی برای ترویج گریز ناپذیری انقلاب و همچنین استراتژی اصیل سوسیالیستی و کارگر محور، در میان کارگران ایران است.

شوراها

شوراها در بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری غایب بودند. طبقه کارگر تاکنون دو بار به قدرت رسیده است. در کمون پاریس و انقلاب اکتبر. در کمون پاریس طبقه کارگر بنیانهای ساختار یک حکومت کارگری را بدست داد. حکومتی غیر ایدئولوژیک، غیر حزبی با ساختاری غیر پارلمانی. در انقلاب اکتبر ساختار حکومت کارگری متکی بر شوراهاست. لنین در دفاع از حکومت شوراها بعنوان یک ساختار مورد قبول برای یک حکومت کارگری، آنها از نوع کمون و طراز کمون نامید. بدین اعتبار دفاع لنین از ساختار حکومت شورائی بدلیل همخوانی آن با نوع ساختار حاکمیت کارگران در کمون پاریس است. تا زمانی که طبقه کارگر در دل انقلاب خود، ساختار و سازمان جدیدی برای حاکمیت خود ایجاد نکرده است که همان خصوصیات اصلی حکومت کارگری، یعنی غیر ایدئولوژیک، غیر حزبی با ساختاری غیر پارلمانی را داشته باشد، حاکمیت شوراها نوع مطلوب حکومت کارگری است. هر نوع حکومت کارگری با هر نوع و فرم جدیدی که طبقه کارگر یک کشور بدست میدهد نیز باید نشان دهد که خصوصیات اصلی دولت

نوع کمون و شوراها را دارد.

ساختار حکومت کارگری در ارتباط تنگاتنگ با ماهیت خود حکومت است و لذا موضوعی است در حد اصول سوسیالیسم و لازم است تا در کنگره های احزاب مورد بحث و تصویب قرار گیرد و در برنامه احزاب سوسیالیست گنجانده شود. هر استراتژی برای کسب قدرت سیاسی طبعاً هسته اصلی نوع دولت آینده را نیز تعیین می کند. می توان خواستار یک حکومت شورایی بود و همچنان یک استراتژی غیر کارگر متشکل محور داشت اما عکس آن صادق نیست. برنامه حزب کمونیست کارگری، یک دنیای بهتر، به دلایلی که از حوصله این بحث خارج است، فاقد ساختار حکومت کارگری است. به همین دلیل بحث "حزب و قدرت سیاسی" ساختار حکومت شورایی را نفی کرد بدون اینکه ناچار باشد برنامه حزب را تغییر دهد و یا ساختار دیگری را جایگزین کند. فقدان یک سیستم منسجم حکومتی در نزد این حزب نشان می دهد که تحلیلهای این حزب در مورد سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی و یا انقلاب سوسیالیستی قریب الوقوع که حداقل هشت سال است از آن دم می زنند، حتی برای خود رهبری این حزب هم چندان جدی نبود و نیست، و الا مهمترین کارش تعیین ساختار حکومت آینده خود بود.

کورش مدرسی، در پلنوم ۱۶ اعلام کرد که میخواهد رئیس جمهور ایران شود! با اینکه رهبران، لیدرها و کادرهای حزب هر کدام غیر علنی و غیر رسمی مقام و منصب دلخواه خود را پنهان نمی کنند اما همگی اکنون کورش مدرسی را از بابت بیان علنی خواست مقام رئیس جمهوری به ریشخند می گیرند. در صورتیکه برای حتی هر تازه مارکسیستی حداقل این سئوالات مطرح میشود: رئیس جمهور چگونه تعیین می شود؟ آیا از میان چندین کاندیدا و در یک انتخابات همگانی رئیس جمهور انتخاب میشود؟ آیا احزاب باید معرف کاندیداها باشند؟ آیا در حکومت حزب، لیدر حزب اتوماتیک رئیس جمهور هم هست؟ مثلاً مریم نمازی و عضو دفتر سیاسی آرزو دارد وزیر شود، آیا رئیس جمهور وزرا را تعیین می کند؟ آیا علاوه بر رئیس جمهور، نخست وزیر هم هست؟ قانون گذاری چگونه انجام میشود؟ آیا وقتی حزب قدرت می گیرد، ارگانهای حزب هستند که قانون گذاری می کنند؟ ساختار قوه قضائیه چگونه است؟ پشتوانه حکومت کارگری چه از نوع کمون و چه از نوع شورایی آن، کوهی از تئوری و تجربه بین المللی کارگری و مارکسیستی است.

بحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم حزب،

اینکه به اینجا برسیم، برای اینکه بتوانیم کلید تغییر جهان را پیدا کنیم"، "لطفاً هر کس دوست دارد ... کتاب بنویسد بگذارد برای دو سال دیگر اگر شکست خوردیم". اکنون بعد از گذشت هفت سال از این سخنرانی، انشعابات و ترک صفوف حزب کمونیست کارگری و مشتقاتش توسط گروه های فزاینده، نتیجه کندی و مقاومت این کادرها در قبول شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" است که با احتساب خود منصور حکمت پنج سال پیش قطعیت یافته بود.

شوراها را کنار گذاشت و یک حفره عظیم در سیستم حکومتی مورد نظر حزب ایجاد کرد. این حفره اکنون منشا انواع و اقسام آشفتگی های نظری در سیاستهای حزب شده است. ساختار حکومت متکی بر بحث "حزب و قدرت سیاسی"، یکی از مهمترین خصوصیات حکومت کارگری را که حکومت غیر حزبی است، نفی می کند. آیا وقتی حزب قدرت را گرفت، حکومت تک حزبی است؟ احزاب دیگر اجازه فعالیت دارند؟ احزاب دیگر از طریق کدام روش و سیستمی می توانند به قدرت برسند؟ آیا از طریق انتخابات پارلمان است؟

حزب کمونیست کارگری بطور مشخص خواهان یک جمهوری سوسیالیستی است. آیا ساختار آن شبیه جمهوریهای سوسیالیستی اروپای شرقی است؟ این جمهوریها نتیجه یک انقلاب کارگری نبودند و به همین اعتبار دارای حکومت کارگری با ساختار شورایی نبودند. در تاریخ تحولات و انقلابات قرن بیست، جمهوریهای سوسیالیستی به کشورهای در اروپای شرقی اطلاق میشد که با بیرون راندن ارتش هیتلر بوسیله ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم و توسط حکومت وقت شوروی در زمان استالین ایجاد شدند و ساختار آنها مبتنی بر پارلمان بود و کاملاً با حکومت شورائی کارگران که بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر در روسیه حاکم شد، متفاوت بود. یک استراتژی کارگری و سوسیالیستی آماده شدن طبقه کارگر برای به دست گرفتن قدرت و برقراری حکومت خود را در بطن خودش دارد. وجود یک طبقه کارگر متشکل در محور یک استراتژی سوسیالیستی، طبقه کارگر را در همین جامعه و در همین مبارزه برای قدرت گیری و حاکمیت آماده می کند. واضح است که حزبی که دست بالا را در طبقه داشته باشد در دولت شوراها هم دست بالا را دارد.

فقدان یک سیستم حکومتی روشن نزد حزب کمونیست کارگری خود دلیلی است بر اینکه تحلیل این حزب در مورد سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی و یا نزدیکی یک انقلاب سوسیالیستی در ایران حتی برای لیدرهای حزب هم چندان جدی نبود و تنها بهانه ای برای کنار گذاشتن سوسیالیسم متکی به کارگران بود. در غیر این صورت می کوشیدند تا پاسخی بیابند به ضروری ترین نیازشان که همین تعیین ماهیت و ساختار حکومت مورد نظر حزبشان است. اما درست در همین موقعیت منصور حکمت در سخنرانی افتتاحیه در کنگره سوم حزب اظهار می دارد "هر کس می خواهد امروز تئوری بحث کند برود بکند. ما به تئوری پرداختیم و بهتر و جدی تر از بقیه، برای

را در دل امرا و افسران ارتش، دست اندرکاران رژیم شاه و طرفداران خود زنده نگه می داشتند.

اما به مرور صاحبان سرمایه و عناصر جدی و متفکرشان "چمدان هایشان" را باز کردند و در آمریکا مستقر شدند اما فروش "رویای بازگشت" با بسته بندیهای متناسب با سیاست خارجی آمریکا و چاشنی وقایع ایران، بعنوان یک شغل برای رسانه های لس آنجلس و کارکنان سلطنت طلب و مشروطه خواهش باقی ماند. صاحبان سرمایه بمرور فعالیت اقتصادی خود را در آمریکا شروع کردند و با جذب در سیستم آمریکا مثل هر سرمایه دار آمریکایی مدافع یکی از دو حزب دمکرات یا جمهوری خواه شدند و از نظر مالی به کاندیداهای مجالس و یا ریاست جمهوری مورد علاقه خود کمک مالی کردند. این آغازی برای شکاف بین این صاحبان سرمایه و انبوه رسانه های فارسی زبان در لس آنجلس بود که ادامه کارشان فقط با تغییر جایگاهشان به فروشندگان "رویای بازگشت" به ایرانیان علاقه مند ممکن شد.

اشغال سفارت آمریکا در تهران مواد تهیه یک سریال طولانی تر از "روزهای زندگی" را که هیجانانگش را از تنش های روابط رژیم اسلامی و آمریکا می گرفت، فراهم آورد. "رویا سازی" رسانه های سلطنت طلب و مشروطه خواه، سه ماده خام مصرفی داشت. اول، انواع و اقسام اعتراضات در ایران مستقل از ماهیت، اهمیت، کوچکی یا بزرگی که از همان فردای به قدرت رسیدن رژیم اسلامی، موجود بود. دوم، تنشها و اختلافات جناحهای رژیم که هر دو از همان بدو به قدرت رسیدن رژیم اسلامی تاکنون ادامه داشته است و سوم، تنش در رابطه آمریکا و رژیم اسلامی که از چند ماه پس از به قدرت رسیدن رژیم (آبان ۱۳۵۸) تاکنون ادامه یافته است. این کارخانه های "رویا سازی" با استفاده از این سه مواد خام که هم مفت و هم به وفور وجود دارد رژیم اسلامی را همواره در حال سقوط نشان میدهند و رویای امکان بازگشت و رسیدن به مصادر امور نظیر وزیر شدن در "پیچ بعدی" را به خوانندگان خود القا می کنند و می باورانند. با گذشت سالها، رسانه های معروف به "لس آنجلسی" در "رویا سازی" و "رویا فروشی" مهارت کامل بدست آورده اند و یکی از آخرین نمونه های آن، مضحکه فردی به نام هخا بود که طبعاً حزب کمونیست کارگری را هم بدنبال خود کشاند!

دومین جریان مجاهدین خلق هستند که از تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در تهران که شعارش "این ماه خون است، خمینی سرنگون است" تاکنون رژیم اسلامی را همواره

فصل دوم: سقوط سریع رژیم اسلامی

لس آنجلس، هالیوود، کارخانه رویا سازی

منصور حکمت در کنگره سوم حزب اظهار داشت که "حکومت مرتجع عقب مانده را با یک نفر هم اگر بشود باید انداخت". البته اولین نیروی سیاسی ایران که قبل از منصور حکمت تحلیلش بر سقوط سریع رژیم اسلامی استوار بود و هم به شیوه های کودتایی باور داشت، سلطنت طلبان بودند که می پنداشتند که قادرند شبیه سال ۱۳۳۲ کودتا کنند و مجدداً قدرت را بدست بگیرند. در همین راستا سلطنت طلبان در سال ۱۳۵۸ و با نیرویی صدها برابر بیشتر از تعداد یک نفر مورد نظر منصور حکمت در صدد کودتایی بودند که به کودتای نوژه معروف شد اما قبل از اقدام دستگیر و تعدادی نیز اعدام شدند.

سلطنت طلبان که اولین موج مهاجرین پس از انقلاب بودند عمدتاً به کعبه آمالشان آمریکا رفتند و عموماً در لس آنجلس ساکن شدند. سلطنت طلبان را میشود به اشکال مختلفی دسته بندی کرد. در این بحث مشخص می توان آنها را به دو گروه عمده تقسیم کرد. یک، سرمایه داران که تا سالها و قبل از آنکه یک قشر کاملاً جدید و وسیع سرمایه دار در ایران ایجاد شود، مواضع سیاسی شان هنوز می توانست بیانگر اهداف و امیال طبقه سرمایه دار ایران باشد. بخش دوم، سلطنت طلبان و یا مشروطه خواهان فعال در نشریات، رادیوها و تلویزیون های زمان شاه که با انتشار نشریه و راه اندازی رادیو در لس آنجلس اهداف گروه اول مبنی بر بازگشت سریع به ایران را نشر می دادند و امید

در حال سقوط دیده اند بدون اینکه اکنون و پس از ۲۵ سال حداقل بگویند که رژیم اسلامی ۱۵ سالش در حال سقوط نبوده است! مجاهدین علی العموم "رویا فروش" نیستند. اینها برای "بازگشت به ایران" تا قبل از اشغال عراق توسط آمریکا، به نیروی ارتش سازمانی خود متکی بودند و برای حفظش به ناچار می بایست آنرا در آماده باش همیشگی نگه می داشتند. تحلیل "سقوط سریع رژیم" وسیله ای بود برای نگه داشتن ارتش مجاهد در آماده باش دائم بمنظور ممانعت از فروپاشی آن. حساسیت هیستریک و فحاشی های شنیع مجاهد به صاحب هر تحلیلی که در ۲۵ ساله گذشته سقوط فوری رژیم اسلامی را رد کرده چیزی جز دفاع از حفظ میلشیا و ارتش مجاهد و در واقع حفظ خود سازمان نبوده است. اگر قرار نیست رژیم اسلامی سریع سقوط کند سازمان مجاهد با اتکا بر کدام مبانی تحلیلی و استراتژی می تواند ارتش خود را قبرا، سرپا و همواره در حال آماده باش نگه دارد؟

حزب کمونیست کارگری و اوهام قدرت

تا پیش از بحث "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم، حزب کمونیست کارگری خود از منتقدین طنزگونه تحلیلهای سلطنت طلبان و مجاهدین مبنی بر سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی بود. حزب کمونیست کارگری نیز همانند اکثریت نیروهای اپوزیسیون ایران که در اروپا مستقرند از نظر تحلیل اوضاع سیاسی فاصله بسیار زیادی با اپوزیسیون سلطنت طلب "چمدان به دست" مقیم آمریکا و "ارتش در حال آماده باش" مجاهد داشت. با وقایع پس از دوم خرداد و انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، هسته اصلی تحلیل "رویا فروشان" مبنی بر "سقوط فوری رژیم اسلامی" توسط کسانی که خودشان دائما در معرض تبلیغات "رویا فروشان" لس آنجلسی بودند و به دلایلی کاملا غیر سیاسی، به بخش کوچکی از اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب سرایت کرد.

حمید تقوایی: "به نظر من ظرف یکسال آینده ما شاهد اوجگیری انقلاب و تحولات زیر و رو کننده در ایران خواهیم بود." (۱۵) منصور حکمت: "بیانید روی یکسال و نیم شرط بندی کنیم. کسی چه میداند جمهوری اسلامی ممکن است سریع تر از این هم ناپدید شود." (۱۶) منتها تناقض آنجا بود که حزب کمونیست کارگری بنا به سنت و رگه ویژه

مارکسیسمی که از آن بوجود آمده بود به ناگزیر باید نیروی طبقه کارگر حاضر در صحنه سیاسی را بعنوان نیروی اجتماعی ای که حزب را به قدرت میرساند نشان میداد و با اتکا به آن اجتناب ناپذیری حرکت جامعه سراتا بحران ایران را بسمت تحول انقلابی نتیجه می گرفت.

از قضا در این دوره جنبش کارگری ایران در یکی از بدترین دوران حیات خویش بود. از ضعف آن همین بس که بخش فعال و اعتصابی آن برای اولین بار در تاریخ حیاتش بعنوان یکی از دو طبقه اصلی جامعه، نه برای افزایش دستمزد که برای دریافت دستمزد کاری که کرده بود، یعنی دریافت دستمزدهای معوقه، مبارزه می کرد. این تناقض نمی توانست ادامه یابد. در این میان، خود منصور حکمت از طبقه کارگر، جنبش کارگری و به این اعتبار از سوسیالیسم متکی بر طبقه کارگر سرخورده و نا امید شده بود و بالاخره هم آنرا علنا و با بحث "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم در سال ۱۳۷۷، یعنی ۱۲ سال بعد از مطرح شدن مباحث کمونیسم کارگری، بیان کرد. با توجه به سابقه مباحث کمونیسم کارگری که از کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۵ آغاز شد و بانی جدلهای درونی و انشعاب از این حزب شد، کنار گذاشتن طبقه کارگر از استراتژی حزب هیچ شانس موفقیتی نداشت، تازه آنهم بدین شکل سطحی و غیر مارکسیستی که تحصیل کردگان مانده اند و کارگران حوصله شان سر رفت و نماندند.

در واقع منصور حکمت فقط با اتکا به کالای "حکومت دارد میافتد" که از محصولات "رویا فروشان" لس آنجلسی بود قادر شد آن چرخش سیاسی عظیم را در حزب کمونیست کارگری بوجود آورد. بدین ترتیب با بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم، مشی مارکسیستی و کارگری حزب کنار گذاشته شد، حزب دچار "اوهام قدرت" شد و تناقضش را به نفع رسانه های "رویا فروش" لس آنجلسی حل کرد. با مباحث سه گانه منصور حکمت، حزب کمونیست کارگری به راه مجاهد و سلطنت طلبان پیوست که نزدیک به دو دهه قبل گام در راه بن بست و بدون بازگشت "سقوط فوری رژیم اسلامی" گذاشته بودند. همانطور که خود منصور حکمت در سخنرانی افتتاحیه کنگره سوم اذعان کرد "حزب کمونیست کارگری تمام پلها را پشت سرش خراب کرده است. این غول را دیگر نمیشود در آن شیشه کرد. تمام شد." (۱۷)

چند نمونه از عوارض "اوهام قدرت"

فاتح شیخ الاسلامی: "جمهوری اسلامی به سرانجام سقوط افتاده و شبخ انقلاب مردم و به قدرت رسیدن یک رژیم رادیکال سوسیالیستی (یعنی حکومت حزب کمونیست کارگری!) در ایران مجدداً نیروهای ارتجاع غرب را، از دولتهای ایتالیا و فرانسه و غیره تا پاپ (منظور پاپ قبلی است که چند سال پیش مرد!) و «بی بی سی» و «سی ان ان» به وحشت انداخته است." (۱۸)

منصور حکمت: "رفقا! ما در یکی از تعیین کننده ترین لحظات تاریخ جامعه ایران بسر میبریم. همه شما میدانید که حکومتی که سر کار بوده با انزجار عمومی ای که بوجود آمده دارد میافتد. ... حزب کمونیست کارگری برای اولین بار در یک قدمی یک پیروزی نشسته است. بنظر من باید رویش را برگرداند و این پیروزی را ببیند و دیگر به گذشته اش فکر نکند. و به نظر من باید بروید برای این پیروزی. بروید برای قدرت. بروید بگیرد و میتوانیم"، "هر کس می خواهد امروز تئوری بحث کند بروید بکنند. ما به تئوری پرداختیم و بهتر و جدی تر از بقیه، برای اینکه به اینجا برسیم، برای اینکه بتوانیم کلید تغییر جهان را پیدا کنیم"، "لطفاً هر کس دوست دارد نجار بشود، بنا بشود، شعر بگوید، کتاب بنویسد بگذارد برای دو سال دیگر اگر شکست خوردیم. الان حزب کمونیست کارگری باید بصورت یک نیروی فشرده سیاسی به قلب جامعه ایران برود. باید تغییرش بدهد. به نظر من باید این کار را بکند و می توانیم بکنیم"، "الان موقع این نیست که برگردیم عقب و چیزی را بسازیم. دیر است برای اینکه شما بروید چیزی را بسازید. باید با اسلحه ای که ساخته اید بروید به میدان و این اسلحه را ما در بیست و چند سال ساخته ایم"، "باید یک روزی را تعیین کنیم که بتوانیم برویم قدرت را بگیریم. و آن روز برای حزب کمونیست کارگری یکی از همین روزهایی است که در یک سال، یک سال و نیم، دو سال آینده ممکن است رخ بدهد"، "حزب کمونیست کارگری فرصت کوچکی دارد که در این نقش معین ظاهر بشود. آنجا برود. و اگر آنجا نرود، رفقا، بر نمی گردد اینجا!" (۱۹)

تحت تاثیر این القانات بی پایه و اساس که ناشی از کنار گذاشته شدن احکام و مبانی مارکسیسم در تحلیل سیاسی و مبارزه طبقاتی است مریم نمازی عضو دفتر سیاسی ۴

سال قبل خواب و خیال وزیر شدن بسرش زد. وی در پاسخ به سؤال مصطفی صابر که "۵ سال آینده خود را کجا می بینید؟ چه نقشه ها و برنامه هایی برای آینده دارید؟ فکر می کنید انرژی و تلاشتان روی چه مسائلی باید متمرکز شود؟"، پاسخ داد "۵ سال دیگر خود را نماینده جمهوری سوسیالیستی در مجامع بین المللی می بینم یا شاید وزیر یک بخشی از دولت!" (۲۰) البته مصطفی صابر در این مصاحبه درباره پست و مقامی که برای خودش در نظر دارد چیزی نگفته است! اما واضح است در تقسیم اوهام پست و مقام اگر به عضو دفتر سیاسی وزیر شدن برسد طبیعی است که لیدر حزب از "جونوریسم" فاصله بگیرد و رویای مقام بالاتری در سر داشته باشد. کورش مدرسی در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی اعلام کرد که می خواهد رئیس جمهور ایران شود! در رویا پردازی در حزب کمونیست کارگری و حکمتیست، هر دو، هنوز کسی علناً روی دست کورش مدرسی نزده است. (۲۱)

دروغها و اتهامات کثیف حزبها

علیه مستعفیون آوریل ۱۹۹۹

جدا شدن بیش از ۱۵۰ نفر از حزب کمونیست کارگری در آوریل ۱۹۹۹ حاصل یک انشعاب نبود. (۲۲) بدین معنی که جداشدگان از قبل و در داخل حزب با تشریح مساعی هم حول مواضع تقریباً مشترکی متحد شوند و پس از یک مبارزه درونی تنها راه چاره را جدایی و انشعاب بدانند. تقریباً اکثریت آنها که دلایل خود را در مقالات و استعفا نامه های خود بیان کرده اند، اعتراضشان به کنار گذاشته شدن خط کارگری حزب بود. (۲۳)

طبقه کارگر و جنبش کارگری با بحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" از استراتژی حزب کنار گذاشته شد. حذف منفعت کارگر از مرکز ثقل سیاستهای حزب فقط به دلیل حاکم شدن آن تحلیل سیاسی که سقوط رژیم اسلامی را قریب الوقوع می دانست، ممکن شد. هسته اصلی مسئله چنین ارائه میشد که رژیم اسلامی در حال سقوط است و حوصله کارگران هم سررفت و تا انقلاب نماندند و رفتند. چکار باید کرد؟ آیا باید منتظر این کارگرانی که شرح رفت شد و بعنوان حزب در جنگ قدرت رژیم در حال سقوط

مستقیماً شرکت نکرد یا اینکه حزب با وضع فعلی، با هر کمبودی که دارد، خوب یا بد، قوی یا ضعیف، در جنگ قدرت مستقیم برای تعیین رژیم جانشین شرکت کند؟ تحصیل کردگان حزب در کنگره دوم در آوریل ۱۹۹۸ در فضائی با پندار سقوط فوری رژیم اسلامی که باعث شد تا بعضی ها حتی از نوع وزارت خود حرف بزنند، به بحث "حزب و قدرت ساسی" منصور حکمت تمایل نشان دادند. بحث "حزب و قدرت سیاسی" بعدها با دو بحث "حزب و جامعه" و "حزب شخصیتها" تکمیل شدند و یک مجموعه سه گانه را ساختند. مقابله با این مباحث توسط مدافعان سوسیالیسم کارگری در سه وجه انجام شد.

اول، رد تحلیل سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی. از نظر طرفداران مباحث سه گانه منصور حکمت، مهم نبود و هنوز هم پس از ۸ سال نیست که از نظر تحلیلگر، دوم خرداد چه ماهیتی دارد، مثلاً ارتجاعی است، و جنبش صاحبان سرمایه و صنایع است. و یا تحلیلگر پس از رژیم اسلامی خواهان چه نوع حکومتی است. نزد طرفداران استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، مهم این بود و هنوز هم پس از ۸ سال هست که از نظر تحلیلگر رژیم اسلامی سریعاً در حال سقوط باشد! (۲۴) کما اینکه حزب خود را با سلطنت طلبان و مجاهدین سه نیروی سرنگونی طلب می دانستند در حالیکه نه تحلیل واحدی از ماهیت دوم خرداد داشتند و نه بعد از رژیم اسلامی خواهان حکومت یکسانی بودند. به این اعتبار هرگونه شک و تردید در سقوط سریع رژیم اسلامی، از طرف مدافعان منصور حکمت با کمی خوش شانسی با دشنام "خاتمی چی" و "خزیدن رسمی و علنی به آغوش هیات حاکمه" مواجه میشد. (۲۵)

دوم، دفاع از اصول و اهداف اولیه تشکیل حزب کمونیست کارگری مبنی بر تبدیل شدن به حزب اعتراض کارگری و توضیح عدم موفقیت حزب در هدفی که خود برای خود تعریف کرده بود. حزبی که موفقیتش را در این میدانست که توسط کارگران تسخیر شود در کنگره دوم اعلام داشت حوصله کارگران سررفت و تا انقلاب نماندند و انتظار بیهوده است. هیچ کس ادعا نداشت که این حزب کارگری است. خواست حزب این بود که کارگری بشود و با بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم حتی این خواست را هم کنار گذاشت. این چیزی جز شکست حزب در اهداف اولیه اش نبود و در بیانیه جدائی ام از حزب همین را توضیح داده ام که جوابشان این بود: "جماعت حقیری که با بلند کردن پرچم شکست کمونیسم به همان شیوه سپاه پاسداران و

ساواما در مقابل يك حزب کمونیستی قیل و قال براه انداخته ... به اوج انحطاط و ارتجاع رسیدند". (۲۶)

سوم، دفاع از نقش محوری طبقه کارگر در استراتژی عمومی احزاب سوسیالیست مبنی بر بسیج و متشکل کردن کارگران برای انقلاب کارگری و برقراری سوسیالیسم. این استراتژی که طبقه کارگر متشکل محور آن بود، در مباحثات درونی آوریل ۱۹۹۹، توسط منصور حکمت ابتدا با "خمینی که کارگران را در محل جلب نکرد. از خارج و با رسانه ها این کار را کرد." پاسخ داده شد. (۲۷) و بعدها در کنگره سوم "کلاهدرداری قدیمی ملیون و لیبرالها" خوانده شد. در بیانیه تشکیل حزب در مورد ایران فقط چند جمله بدین شکل آمده است: "در ایران، حزب کمونیست کارگری برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی، سیاسی، استقرار حکومت کارگری و تحقق برنامه اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم کارگری مبارزه می کند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این اهداف است". (۲۸)

مطابق این بیانیه، استراتژی حزب باید کارگر محور باشد و بحث "حزب و قدرت سیاسی" کاملاً مغایر آن بود. و باز مطابق همین بیانیه اعلام موجودیت، "حزب کمونیست کارگری یک حزب مارکسیستی و متعهد به سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری و..." بود، نه حزبی که خودش و با ۵ درصد جامعه و از جمله چند خواننده اپرا، که همین ۵ درصد هم در کنگره سوم با خنده و کف زدن حضار تا یک سوم کاهش یافت، می خواهد قدرت را بگیرد. بعلاوه در هر کنگره حزب باید اوضاع جنبش کارگری ایران در دستور قرار میگرفت تا علل فاصله آن با "یک طبقه قدرتمند اجتماعی و سیاسی" بررسی شود و فعالیت های لازمه تصویب و در دستور کار حزب قرار گیرد. در کنگره دوم، جنبش کارگری در دستور مباحثات قرار نگرفت! (و مضحک آنکه آذر ماجدی که حزب اتحاد کمونیسم کارگری را بعد از اول ماه مه امسال تهران ایجاد کرده اند و لذا کارگر از سر و کول بیانیه و مصوبات و ادبیاتشان بالا میرود، برای در دستور قرار گرفتن جنبش کارگری در دستور جلسات کنگره دوم دلیل می خواست!) (۲۹) البته دیری نپائید و در کنگره دوم منصور حکمت در بحث "حزب و قدرت سیاسی" خود طبقه کارگر را کلاً کنار گذاشت تا دیگر لزومی به بررسی اوضاعش نباشد! حامیان استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" می پنداشتند که اگر دروغهای بزرگ و دشنامهای کثیف "خاتمی چی"، "شکست کمونیسم" و اتهامات

جنایتکارانه علیه جادشدگان را دائما تکرار کنند، (و بعضی هایشان این اراجیف را هنوز بیمارگونه ادامه می دهند) جا می افتد. (۳۰)

سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی در مباحث منصور حکمت چنان نقش محوری داشت که بخاطرش آن رگه از سوسیالیسمی را که پس از کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۵ خودش بهترین سخنگویش بود را کنار گذاشت. جنبش کارگری و فعالین آن در سالهای اولیه رئیس جمهور شدن خاتمی در موقعیت دشواری قرار داشتند و به همین دلیل دفاع از یک استراتژی کارگر محور و بزعم منصور حکمت "کلاهدارداری قدیمی ملیون و لیبرالها" با توجه به ترکیب اکثریت اعضا و کادرهای ارشد حزب که عدم تعلق خاطرشان به طبقه کارگر و دانش نداشته مارکسیستی آنها آشکار بود، در کوتاه مدت برد کمی داشت اما اعتقاد عمیق به طبقه کارگر و جنبش کارگری و امید به کمر راست کردن سوسیالیسم کارگری، در دراز مدت پیروز می شد. (۳۱) بعبارت دیگر دفاع ایدئولوژیک از مارکسیسم در مقابل حمله سیاسی و یا در واقع حمله ایدئولوژیک مارکسیستی به تحلیل سیاسی برد کمی داشت و دامنه تاثیرش روی فعالین جنبش کارگری و وفاداران به تئوری مارکسیستی بود. چرا که بنا به خود آموزه های مارکسیستی قدرت اندیشه های سوسیالیستی فقط موقعی می تواند به یک نیروی سیاسی عظیم و تعیین کننده تبدیل شود که در ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر و جنبش کارگری باشد. برد وسیع اجتماعی اندیشه های سوسیالیستی در تلفیق با جنبش کارگری حاضر در صحنه مبارزه ممکن است. پیشرویهای چند ساله جنبش کارگری و بویژه تمرکزش بر ایجاد تشکل توده ای نشانه های آغاز روند پیروزی یک سوسیالیسم کارگری و طبقاتی است که طبعا موجب بحرانهای بی پایانی در حزب کمونیست کارگری خواهد بود که پس از جدائی بیش از ۱۵۰ نفر در آوریل ۱۹۹۹، دچار دو انشعاب دیگر هم شده است. جدائی ۲۵۰ نفر از کادرها و اعضای حزب و ایجاد حزب حکمتیست در اوت ۲۰۰۴ و انشعاب اخیر که منجر به تشکیل حزب اتحاد کمونیسم کارگری در می ۲۰۰۷ شد.

بحث "حزب و قدرت سیاسی" را مطرح کند و طبقه کارگر را از استراتژی قدرت گیری حزب کنار بگذارد. و حداقل اینکه ثریا شهابی، عضو کمیته مرکزی و سخنران تظاهرات مشترک با سلطنت طلبان در تورنتو در کانادا و عضو فعلی کمیته مرکزی حکمتیستها بلافاصله از آن دفاع نمی کرد. حال لیدرهای حزب خود را ناچار دیده اند به طبقه کارگر و فعالینش توهین کنند و آنها را مورد تحقیر قرار دهند، چون با حزب نیستند. این یکی از مشکلات درونی و بیرونی حزب است و کاظم نیکخواه یکی از لیدرهای آن، وظیفه توضیح علل غیر کارگری بودن حزب را بعهدہ گرفته است. (۳۳)

امروز و تا همین حدی هم که جنبش کارگری و فعالین آن متشکل شده و جلوی صحنه آمده اند، نشان می دهد که اگر چه نه تک و توک بلکه در داخل و خارج کشور بستر اصلی و نیروی عمده فعالین کارگری ایران نه تنها به این حزب نزدیک نیستند بلکه عموماً خارج از محدوده تاثیر گذاری این حزب قرار دارند. این واقعیت غیر قابل انکار، حتی اعضای از دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب خودشان را نیز وادار کرده است تا در اختلافات درونی این ادعاهای نیرو داشتن حزب در داخل را غیر واقعی بدانند. با این حال حزب هم ادعای داشتن نیرو در جنبش کارگری را دارد و هم درباره علل دوری کارگران از حزب مقاله می نویسد! آنها با خود فریبی علت غیر کارگری بودن حزب را وجود انحراف در خود فعالین جنبش کارگری جلوه می دهند و گرنه حزبشان که اشکالی ندارد!

از نظر کاظم نیکخواه یکی از لیدرهای این حزب علت اصلی غیر کارگری بودن حزب ابتلای فعالین جنبش کارگری "به درد بی درمانی بنام محفل گرایی" است که بنا به تعریف مخالف هر نوع حزبیت هستند. کاظم نیکخواه از همان ابتدا آب پاکی را روی دست اعضای حزب می ریزد که درد فعالین جنبش کارگری بی درمان است تا کسی انتظار بهبود آنها و پیوستن به حزب را نداشته باشد. وی نوشته خود را با یک موخره تمام می کند که در آن مضار محفلیسم را بر می شمارد، آنرا یک مرض می نامد و خواهان واکسینه شدن کارگران در مقابل آن می گردد. دست و پا کردن چنین توجیه "محکم و کوبنده ای" که تنها ارزش مصرف درون حزبی دارد قبل از هر چیز نشان میدهد که اعضا و کادرهای حزب در چه حدی از آگاهی و قدرت تعقل هستند که با این "دلایل" قانع می شوند. در بیرون این حزب ارائه چنین "دلایلی" افشاگر است تا اقتناگر. بررسی نوشته کاظم نیکخواه به نام "محفلیسم در برابر تحزب طبقه کارگر"، (نشریه

فصل سوم: حزب و کارگران

معضل غیرکارگری بودن حزب کمونیست کارگری

یکی از نتایج کنار گذاشتن طبقه کارگر از استراتژی حزب باز شدن راه توهین و تحقیر کارگران و زحمتکشان توسط حزب بود. (۳۲) پیشتر، از نظر آنها طبقه کارگر نیرویی بود که این تحصیل کردگان را به قدرت میرساند و لذا احترامش لازم بود. اما مباحث سه گانه "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت این ها را از اشتباه بدر آورد! به زعم منصور حکمت حوصله کارگران سررفته بود و تا انقلاب نماندند و خود حزب باید به نیروی خود که معلوم نیست "چندتاش خواننده ابراست" قدرت را می گرفت. بدین ترتیب تحصیل کردگان حزب پنداشتند که اگر تا همین الان وزیر و رئیس جمهور نشده اند بدلیل رفتن کارگران و نماندنشان تا انقلاب بوده است و لذا از تحقیر و توهین به کارگران کوتاهی نکردند. منتها شرایط عینی هر دو پایه استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را بی اعتبار کرده است. نه کارگران حوصله شان سررفته بود و رفته بودند و نه رژیم سقوط کرده است. قبلاً معضل غیر کارگری بودن را نداشتند چرا که کارگران اصلاً گفته بودند "این کار (انقلاب) نتیجه و فایده ای ندارد" و رفته بودند. منتها کمر راست کردن جنبش کارگری و به میدان آمدن حتی همین حد از فعالین سوسیالیست آن، بگونه ای است که اگر کنگره دوم حزب اکنون برگزار میشد، منصور حکمت قادر نبود

کارگر کمونیست، شماره ۳۸، تیر ۱۳۸۵) که کوشیده تا توجیهاتی برای معضل غیر کارگری بودن حزب بترشد از این نظر اهمیت دارد که در حزب کمونیست کارگری وی تازه یکی از معدود لیدرهای علاقه مند به مسائل کارگری است و به این اعتبار نظرات وی می تواند شاخصی باشد برای پی بردن به ماهیت کسانی که حتی همین "لطف" اندک را هم به طبقه کارگر و مسائل جنبش کارگری ندارند!

مقاله "محفلیسم در برابر تحزب طبقه کارگر" کوشیده تا جوابی باشد به مقاله ای از من، "کارگران واحد راه را نشان میدهند" که در یکی از زیر نویسهای آن، حزب کمونیست کارگری را یک حزب غیر کارگری و سورچران سفره پر رونق جنبشهای اجتماعی و منجمله جنبش کارگری دانسته است. (۳۴) منتها کاظم نیکخواه همانطور که از لیدرهای عضو دفتر سیاسی این حزب انتظار می رود، چنان بی پروا فعالین جنبش کارگری را مسخره و تحقیر می کند و حتی پا را فراتر می گذارد و کل طبقه را به استهزا میگیرد که تنها کافی است تا یک فعال جنبش کارگری ذره ای برای خود و طبقه اش فقط و فقط احترام قائل باشد تا از این حزب دوری کند.

محافل کارگری و محفلیسم

طبیعی است که اکثریت بزرگی از فعالین جنبش کارگری ایران هر یک به دلایلی و حتی بعضا کاملا متضاد، با حزب کمونیست کارگری مخالفند. کاظم نیکخواه همه را یک کاسه کرده و علت آنرا "درد بی درمان محفل گرایی" نامیده است. هم فعالین جنبش کارگری ایران و هم خود کاظم نیکخواه می دانند که چنین نیست. منتها منفعت حزب کمونیست کارگری ایجاب می کند که کاظم نیکخواه دلایل واقعی مخالفت فعالین جنبش کارگری ایران با این حزب را پنهان کند. فعالین جنبش کارگری ایران به دفعات علت مخالفتشان را با این حزب که مقاله "محفلیسم در برابر تحزب طبقه کارگر" نشان میدهد که اساسا بسیار هم وسیع هستند، بیان کرده اند و احتیاجی به امثال کاظم نیکخواه نیست تا دلایلی که تنها خود قادر به رد آن است را برای مخالفت وسیع فعالین جنبش کارگری با این حزب بترشد.

محافل کارگری اولیه ترین سلولهای مبارزاتی کارگران ایران در غیاب تشکلهای توده ای کارگری است. تاکنون هیچ درجه از اختناق و قدرت سرکوبگری رژیم های حاکم بر

ایران که هر نوع تشکل کارگری را نابود کرده قادر نشده است از تجمع کارگران در محافل کارگری جلوگیری کند و مانع سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی و آگاهگرانه در محافل کارگری شود. در دوران پر قدرت بودن کمونیسم کارگری، حزب سیاست سازماندهی خود در طبقه کارگر را بر همین داده عمومی، یعنی تشکل محفلی فعالین جنبش کارگری استوار ساخت. در آنزمان محافل کارگری و کارگرانی که به نوعی در محافل کارگری متشکل بودند، نه تنها مغایرتی با حزبیت نداشتند بلکه یکی از دستاوردهای مهم خط کمونیسم کارگری محسوب میشد که محافل کارگری را، علل تشکیل، نوع کارکرد و نقش آنها را در جنبش کارگری در دوران اختناق و در غیاب تشکل های توده ای کارگری، مطرح کرد و سیاست سازماندهی حزب را بر آن بنا نهاد. در بدو تاسیس، (یادش بخیر) هدف حزب تسخیر شدن توسط کارگران بود و به این اعتبار می کوشید تا شیوه های فعالیت و سازماندهی خود را بر روشها و سوخت و سازهای درونی و طبیعی زیست و مبارزه طبقه کارگر منطبق کند تا مبارزه فعالین کارگری هیچ تناقضی با عضویت و فعالیت با حزب نداشته باشد. مباحث محافل کارگری، عضویت کارگری و سیاست سازماندهی همگی در همین راستا بود. حزب توسط کارگران تسخیر نشد و اکنون در حزبی که تابلوی آن به نام کارگران سوسیالیست است، محافل کارگری را "مرض" و "درد بی درمان" می دانند و برای مقابله با آن خواهان "واکسینه شدن" کارگران سوسیالیست میشوند.

اگر این وارونگی در حزب کمونیست کارگری نبود، باید این کارگران سوسیالیست می بودند که برای عضویت غیر کارگران در حزب کارگران شرط و شروط می گذاشتند و آندسته خصائل غیر کارگری و غیر سوسیالیستی آنها را که مغایر با فعالیت با یک حزب سوسیالیست کارگری است را بر می شمردند. بعلاوه هیچ چیز طبیعی تر از این نیست که یک حزب سوسیالیست کارگری دارای "انحرافات" طبیعی و مرسوم در جنبش کارگری باشد که دائما باز تولید میشوند و حزب در جدال دائمی با آنها بسر ببرد. اما این یک وارونگی است که محافل مبارزاتی کارگری مغایر حزبیت باشند اما محافل تحصیل کردگان درون حزب که خود کاظم نیکخواه از تعداد آنها در کمیته مرکزی، دفتر سیاسی و کل حزب کمونیست کارگری با خبر است مغایر حزبیت نیستند. هر چند اگر روزی مصلحت ایجاب کند کاظم نیکخواه تعداد محافل درون حزب و اعضایشان را بر می شمارد و توضیح خواهد داد که اعضای این محافل چگونه بشیوه محفلیستی منافع

خاص سیاسی و غیر سیاسی خود را علیه یکدیگر پیش میبرند و بویژه در اختلافات بدون پایان درون حزب چه نقش منفی دارند. (۳۵)

البته خود کاظم نیکخواه پنهان نمی کند همچنین هستند کسانی که "حزب بطور کلی را ستایش می کنند" و اضافه می کند که «حزب به طور کلی» برایشان یک آدامس یا قلیان است که مدام میجویند یا با آن نفس می کشند اما خود یک سانتیمتر در عرض ده بیست سال به سوی حزب سازی، ... گام بر نداشته اند.» کدام حزب و سازمانی درباره فعالین قشر و طبقه ای که از آن نیرو می گیرد و بر آن متکی است چنین با تحقیر و استهزا یاد می کند؟ اختلافات سیاسی مهم است و با جدیت تمام باید مورد بحث قرار گیرد اما این زبان تحقیر در قبال فعالین سوسیالیست جنبش کارگری که تنها "گناهشان" مخالفت با این حزب است فقط از یک حزب غیر کارگری بر می آید.

کاظم نیکخواه حتی نام این محافل را هم که به اعتراف خودش در داخل و خارج کشور بسیار وسیع است با تحقیر بیان میکند: "انجمن فلان .."، "کمیته بهمان .."، "کارگر دیروز و امروز و تبعیدی و .."، "بنیاد و آوا و صدا و هماهنگی" کارگر و ...". آیا اگر این حزب فعالین جنبش کارگری را با خود داشت، اجازه می دادند تا لیدریشان از اسامی این نهادها که متشکل از فعالین جنبش کارگری است اینگونه با تحقیر نام ببرد؟ کارگران هر روز باید برای دیگران کار کنند و این یکی از بالاترین تحقیرها برای هر انسانی است و سوسیالیسم نقطه پایانی است بر این تحقیر روزانه کارگران. تحقیر طبقه کارگر و فعالینش در جامعه سرمایه داری بخشی از فرهنگ طبقه حاکمه و ابزاری است در خدمت باز تولید سیادت طبقاتیش علیه کارگران. به این اعتبار تحقیرهای این لیدر شایسته حزب کمونیست کارگری نیز بخشی از آن تحقیرهای روزانه ای است که هر روزه علیه طبقه کارگر و فعالینش اعمال میشوند اما شدیداً دردناک تر است. چرا که این تحصیلکردگان نام کمونیست بر خود گذاشته اند، بر حزبی به نام طبقه کارگر مسلط شده اند، اما خود طبقه کارگر و فعالینش را تحقیر می کنند.

کاظم نیکخواه که قادر نیست رشد محافل و گروههای سوسیالیستی کارگری که هیچ ربطی به این حزب ندارند را پنهان کند فرمولی اختراع کرده است تا از نگرانی رفقاییش از موقعیتی که حزبشان در بین فعالین جنبش کارگری دارد بکاهد. وی می نویسد که این گروهها و محافل کارگری "شمارشان هر روز بیشتر میشود ... اما دایره نفوذ و شمار اعضایشان هر روز محدود تر میشود."! یعنی کارکرد گروهها و محافل کارگری درست

بر عکس حزب کمونیست کارگری است که با هر انشعاب و جدائی و کاسته شدن از اعضا، کادرها و لیدرهایش قوی تر میشوند و دامنه نفوذشان افزایش می یابد! کاظم نیکخواه حتماً با اطلاع و اتکا از حد آگاهی و قدرت تعقل اعضایشان است که با بر شمردن این خواص منحصر به فرد و جادویی حزب خود، از نگرانی آنها می کاهد!

بیگانگی با طبقه و جنبش کارگری

هر حزب و سازمان سیاسی منفعت طبقه و گروه خاصی را دنبال می کند. از طبقه و قشر مورد حمایت خود نیرو می گیرد، مسائل و خواستها و مشقات آنها را بیان می کند. اما هیچ حزب و سازمانی، طبقه و قشری که نمایندگی میکند و فعالین آنرا مورد استهزا قرار نمی دهد. دست انداختن طبقه کارگر و فعالین جنبش کارگری توسط حزب کمونیست کارگری نشانه بیگانگی آنها با طبقه کارگر و جنبش کارگری است. تحقیر و تمسخر فعالین جنبش کارگری توسط حزب کمونیست کارگری یکی از نتایج بحث منصور حکمت درباره "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم حزب بود و توسط کورش مدرسی از همان جلسات کنگره دوم و با گفتن اینکه "رهبر کارگری که نتواند بنویسد، باید برود کشکش را بسابد" آغاز شد (۳۶) و با جدایی فعالین جنبش کارگری از حزب پس از آوریل ۱۹۹۹، با سخیف ترین دشنام ها نظیر "تبدیل شدن به سخنگوی ظاهرا بی جیره و مواجب سفارتخانه های رژیم اسلامی" به طور علنی و بسیار بدتر از آن بطور درونی، به اوج رسید. (۳۷)

قسمت اول نوشته "محفلیم در برابر تحزب طبقه کارگر" در مسخره کردن فعالین جنبش کارگری متعلق فضای همان دوران جدائیهای ۱۹۹۹ است و گویا از جایی اخذ شده است. هر شخص غیر متخصصی هم می تواند تشخیص دهد که ساختمان نوشته، ترکیب جملات کوتاه و بلند و ضرب آهنگ جملات و کل این قسمت با دو بخش دیگر متفاوت است. با این ادبیات که مبتکر آن منصور حکمت بود کوشیدند تا فعالین جنبش کارگری که حزب را ترک کرده بودند را تحقیر کنند. فرمولی اختراع کردند که حتی کادرهایی با سوابق سیاسی شدیداً پوپولیستی و حتی ضد کارگری، فعال و رهبر جنبش کارگری در انقلاب ۱۳۵۷ بودن را "گناه" و سابقه ای منفی می شمردند و همکلاسی بودن با یک دانشجوی سپاه پوست مخالف آپارتاید سابقه سیاسی درخشان محسوب میشد!

در صورتیکه بسیار طبیعی است که انسانها با سوابق مختلف و از راههای متفاوتی به یک خط مشی مشترک و فعالیت در یک حزب می رسند و لذا نمی توان و نمی شود کسی را بخاطر راه متفاوتی که طی کرده است مورد سرزنش قرار داد. بهرحال هم در آن زمان و هم امروز جز یکبار لزومی به پاسخ به اراجیفشان ندیدم. (۳۸) اما کاظم نیکخواه پا را از تمسخر فعالین جنبش کارگری فراتر گذاشته و در یک اقدام بیسابقه در تاریخ کل چپ ایران استهزای خود را به موضوعاتی کشانده است که شامل کل طبقه کارگر ایران میگردد و اصولاً از زندگی و کار کارگران ایران جدایی ناپذیر است و نباید بی پاسخ بماند.

تولد، زندگی و مرگ در طبقه

کاظم نیکخواه، از لیبرها و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری نوشته است: "با چند نفری از همان عمه و برادر و پسر عمو و در و همسایه و دوستان قدیمی روابطشان را کمابیش احیا کرده اند و با آنها درگوشی (با تکنیک امروزی یعنی بصورت چت و تلفن و پالتاک) رهنمودهای داهیان خود را میدهند." تصویر تمسخر آمیزی که این لیبر شایسته حزب از روابط و مبارزه فعالین کارگری میدهد بیش از یک و نیم قرن است که موضوع تحلیل جامعه شناسانه از مناسبات ظالمانه طبقاتی در جامعه سرمایه داری بوده است. تولد در طبقه کارگر، زندگی در محلات کارگری و مرگ در بین طبقه کارگر نسل بعد از نسل و در عین حال مبارزه بی وقفه "عمه و برادر و پسر عمو و در و همسایه و دوستان قدیمی" علیه سرمایه داری دستمایه نوشتن رمانهای تکان دهنده توسط نویسندگان سوسیالیست و شریف بوده است. اما نزد حزبها کارگر بودن خودت و برادرت و عمه و در و همسایه و دوستان قدیمی، موضوع تمسخر است.

این خشم یک آپاراتچی حزبی است، که بدون دستگاه حزبی هیچ است، که متعلق به هیچ جنبش اجتماعی نیست، که فعال هیچ جنبش اجتماعی نیست و بدون حزب صفر است. کاظم نیکخواه بدون حزب یعنی چه و از کجا شروع می کند؟ در این حزب وارونه هنگامی که بعد از کنگره سوم خانواده کورش مدرسی که شامل ۴ برادر و ۲ خواهر و همسرانشان و اقوامشان میشد، بزرگترین بلوک فامیلی در کمیته مرکزی را تشکیل میدادند، توسط کاظم نیکخواه مورد تمسخر قرار نمی گیرد! این معیارهای دوگانه که

مبانی طبقاتی دارد را منصور حکمت باب کرد. وی در "بحث حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم "بچه دار شدن فعالین جنبش کارگری" را از دلایل کناره گیری آنها از مبارزه میدانند اما بچه دار شدن خودشان باز شدن دریچه ای برای تجربه کردن ابعاد دیگری از زندگی است و درباره ابعاد فلسفی آن مقاله می نویسند. کارگران این رفتار ناشی از فرهنگ طبقه حاکمه را بخوبی می شناسند و با تمام وجود حس و لمس می کنند و از آن متنفرند.

دو قطبی کارگر و روشنفکر

عضو دفتر سیاسی می گوید: "مهم این نیست که امروز چکار می کنند، بیکارند، کاسبی میکنند، بیکارند یا لیسانسشان را از جایی گرفته اند و دارند بعنوان کارمند یک اداره کار میکنند." بر فرض که چنین باشد. خود شما در این شرایط بوده اید، بزرگ شده اید و انقلابی شده اید اما چرا وقتی فعالین جنبش کارگری در خارج شبیه خود شما میشوند، تحقیر میگردند و از سوسیالیست و انقلابی بودنشان کاسته میشود؟ خود شماها در دانشگاهها آگاهی یافته اید و انقلابی شده اید اما به رفتن فعالین جنبش کارگری به دانشگاهها خرده میگیرید؟ دانشگاه مرکز انقلابی شدن و کمونیست شدن شما بوده اما برای فعالین جنبش کارگری درست برعکس عمل می کند؟ روزی که کارگران ایران متشکل شوند و قدرت آنها بیابند خودشان راساً دانشگاه ایجاد می کنند تا در وهله اول و از میان خودشان در تمام رشته هایی که مستقیماً مربوط به مبارزه کارگری است، متخصص تربیت کنند.

نیکخواه انتقاد دارد که چرا به کارگران رهنمود می دهند: "که کارگر باید خودش خودش را آزاد کند. کاری به روشنفکران نداشته باشد. کاری به احزاب نداشته باشد."

الف، اینکه کارگر باید خودش خودش را آزاد کند جوهر مانیفست کمونیست است و صد البته با مباحث من در آوردی و غیر مارکسیستی سه گانه "حزب و قدرت سیاسی"، "حزب و جامعه" و "حزب شخصیتها" منصور حکمت متناقض است. به فعالین کارگری انتقاد میکنند که چرا به مانیفست کمونیست وفا دارند و نه به مباحث غیر کارگری سه گانه منصور حکمت!

ب، کاری به احزاب نداشتن که دروغ است. بسیاری از جادشدگان از حزب در آوریل ۱۹۹۹ فعالین جنبش کارگری بودند. بجای برشمردن علل فعالیت نکردن فعالین جنبش کارگری با حزب، دلایل استعفا و جدائی فعالین جنبش کارگری را در ۱۹۹۹ توضیح دهید. دیدید که فحاشی به آنها و پنهان داشتن دلایل جدائی آنها چاره کار نبود و نیست.

ج، کاری به روشنفکران نداشتن هم دروغ است. چرا که تعداد روشنفکران مارکسیست ایران بسیار و بسیار اندک است، بگونه ای که کل سوسیالیسم ایران حتی قادر نیستند چند نشریه تئوریک مارکسیستی منتشر کنند و جواب مثلا لیبرالها را که در فضای فکری روشنفکری ایران دست بالا دارند را بدهند. چگونه فعالین جنبش کارگری می توانند به کسانی که وجود چندانی ندارند کار داشته یا نداشته باشند. فعالین جنبش کارگری ایران علیه روشنفکران نیستند و اصولا یکی از ضعفهای جنبش سوسیالیستی ایران را کمبود روشنفکران و تئوریسین های مارکسیست می دانند. اکنون سوسیالیسم ایران فاقد نشریه تئوریک است. در مقابل هجوم وسیع اندیشه های لیبرالیستی که سیاستهای اقتصادی کارگران را به خاک سیاه نشانده است، و بعلاوه علیه آلترناتیو شان برای تشکل کارگری که در چهارچوب "ان جی او" ها و آن چیزی است که به آن "جامعه مدنی" می گویند، ما حتی به اندازه ۵ درصد حجم مقالات روشنفکران لیبرال مقاله جاندار سوسیالیستی نداریم.

آیا اگر جنبش سوسیالیستی ایران تا اندازه ای روشنفکر مارکسیست داشت، حزب کمونیست کارگری بدون پرداخت یک بهای سنگین و مهلک قادر میشد از "درافزوده" های لیدرهایش به مارکسیسم دم بزند؟! به لیست اعضای کمیته مرکزی حزبتان که در پلنوم ۲۶ قرار بود "درافزوده" های حمید تقوایی به مارکسیسم را تأیید کنند، و یا کمیته مرکزی پس از کنگره ششم نگاهی بیاندازید. آیا حمید تقوایی واقعا دلش به تأیید "درافزوده" هایش بر مارکسیسم توسط این ترکیب قرص است؟ آیا اینها مرجع تشخیص صحت سیاست هستند یا مرجع تشخیص صحت تئوری مارکسیسم؟ آیا در تاریخ جنبش سوسیالیستی در جهان کدام حزب بجز شما رد یا تأیید تئوری مارکسیستی و یا "درافزوده" بر آن را به یک مرجع تصمیم گیری واگذار کرده است؟ آیا اگر یک روشنفکر مارکسیست در حزب کمونیست کارگری بود برایتان توضیح نمی داد که صحت یا عدم صحت تئوری مارکسیستی را به رای نمیگذارند؟ بلکه تنها نتایج سیاسی تئوریه را بصورت قطعنامه ها به رای میگذارند. بنابراین ما روشنفکران مارکسیست

چندانی نداریم که علیه آنها باشیم. شما و امثال شما روشنفکر نیستید. شما تحصیلکرده هستید و تحصیلات دانشگاهی دارید. همین و بس.

بعنوان نمونه، بالا گرفتن بحث جامعه مدنی که یکی از نشانه های عروج لیبرالیسم ایران بود توسط فاتح شیخ الاسلامی سردبیر وقت نشریه ایسکرا، "بحث قلابی جامعه مدنی" نام گرفت. مسئله این نیست که چرا وی نه قدرت تشخیص آنرا داشت و حتی همین امروز هم هنوز بضاعت نظری مقابله با آنرا ندارد. از وی چنین انتظاری نبود و نیست. فاتح شیخ الاسلامی و امثالهم با "بحث قلابی جامعه مدنی" در مقابل توجه کارگران به لیبرالیسم ایران و علیه کسب آمادگی جنبش کارگری علیه متفکران لیبرال ایستاده بودند. اینها مانع مبارزه سوسیالیستهای جنبش کارگری علیه اهداف، سیاستها و استراتژی لیبرالها در جنبش کارگری شدند.

د، شماها رهبران و فعالین جنبشهای اجتماعی که نیستید. امثال شما و فاتح شیخ الاسلامی قرار بود همین هنری که ندارید را داشته باشید! بعلاوه تا آنجا که به حزب کمونیست کارگری بر میگردد این کارگران نبودند که شما را کنار گذاشتند. این استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم بود که طبقه کارگر را کنار گذاشت و دست و دهان شما را باز کرد تا به خود اجازه دهید که کل طبقه کارگر و فعالینش را تحقیر کنید و علیه آنها اراجیف بیاغید. در مقابل فعالین جنبش کارگری که می کوشند تا طبقه کارگر را برای به دست گرفتن قدرت آماده و بسیج کنند مورد تمسخر روشنفکران بورژوا و همچنین شما هستند که قدرت گیری طبقه کارگر را علیه حزبتان می دانید.

پناهندگان کارگر و فعالین جنبش کارگری

عضو دفتر سیاسی به طنز و با تمسخر درباره فعالان کارگری مخالف خود گفته است: "مثل بعضی ها که امروز در گوشه ای از اروپا و در خارج کشور حتی برای سالهای سال کارگری کرده اند و میکنند، نیستند. اینها اصیل ترند. از "جنس" کارگرند. مدالشان را از جنبش کارگری ایران گرفته اند." کاظم نیکخواه آگاهانه خود را به آن راه می زند. بحث بر سر کارگران ایرانی در خارج کشور نیست. بحث بر سر فعالین جنبش کارگری ایران در خارج کشور است که بخاطر فعالیتشان در راه منافع کارگران و علیه رژیم

اسلامی تحت تعقیب و ... بودند و از ایران فرار کرده اند و در تبعید زندگی می کنند. اینها از نجات یافتگان هجوم رژیم اسلامی به جنبش کارگری هستند. اینها عصاره تجربه مبارزات کارگران در انقلاب ۵۷ هستند. اینها راویان زنده تاریخ جنبش کارگری در انقلاب ۵۷ هستند که بازگویی "خاطرات نبردهایشان" شما را آزار داده است. اینها عوامل انسانی انتقال تجربیات انقلاب ۵۷ و نسل قبل به نسل بعدی کارگران هستند. فعالین جنبش کارگری ایران در خارج کشور محل تماس و سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی با بخش دیگر جنبش خود در داخل کشور هستند. این فعالین اهمیت مبارزاتی برای جنبش کارگری در داخل دارند که کارگران ایرانی در خارج کشور که مورد نظر شماست ندارند. بحث بر سر اصالت نیست. این از رده حداقل موضوعاتی است که کاظم نیکخواه بعنوان صاحب نظر و نویسنده نشریات کارگری حزب باید بداند!

نان خالی خوردن و دستهای پینه بسته

عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری نوشته است: "هر روز خاطراتشان را، نبردهایشان را، نان خالی خوردنشان را، پینه های دستانشان را گردگیری میکنند و به شما نشان میدهند تا کسی در مورد اصالت آنها شک و تردیدی نکند". این جملات بیانگر احساس عقده حقارت کسانی است که نبردی نداشته اند که خاطرات آنها تعریف کنند، نان خالی نخورده اند و دست پینه بسته ای برای نشان دادن ندارند. نیکخواه، این عضو برازنده دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری فقر طبقه یعنی "نان خالی خوردنشان را" به تمسخر گرفته است. فقط حزب شکم سیران می تواند چنین بیشرمانه و با لودگی "نان خالی خوردن" کارگران را موضوع تمسخر قرار دهد. "نان خالی خوردن" کارگران نزد سوسیالیستها همواره موضوع افشاگری از سرمایه داران است اما نزد تحصیل کردگان حزب، نظیر کاظم نیکخواه، موضوع دست انداختن و تمسخر.

عضو پر افتخار دفتر سیاسی "پینه های دستانشان را" که سمبل استثمار و کار و زحمت طبقه کارگر است را به تمسخر گرفته است. نزد سوسیالیستها و هنرمندان مدافع کارگران "پینه های دستانشان" موضوع اشعار، پوستر، تابلو و سمبل استثمار و کار و زحمت بوده و هست اما نزد رهبران حزب کمونیست کارگری موضوع ریشخند. با شکست کمون پاریس، صرف کارگر بودن جرم شد و مجازاتش بعضا اعدام. کارت

شناسایی که نبود و کارگران را از روی "دستان پینه اشان" شناسایی می کردند و به جوخه اعدام می سپردند. "دستان پینه بسته" فقط نشانه استثمار نیست. سمبول و نشانه هایی از تاریخ خونین طبقه کارگر برای رهایی از استثمار و بردگی مزدی است. "دستان پینه بسته" سمبل و نشانه تفاوت مردم کارکن و غیر کارکن است. جنبش کارگری ایران و فعالینش نام کاظم نیکخواه را بعنوان یک تحقیر کننده کارگران بخاطر خواهند سپرد.

در تاریخ سوسیالیسم ایران هیچ حزبی چنین طبقه کارگر و فعالینش را تحقیر نکرده و مورد استهزا قرار نداده است. بنابراین مسله این نیست که چرا فعالین کارگری به حزب کمونیست کارگری نمی پیوندند. مسله این است که آن فعالینی از جنبش کارگری که به حزب کمونیست کارگری نزدیک باشند، باید در مقابل طبقه کارگر بدلیل عضویت در حزبی که چنین بی پروا طبقه کارگر و فعالین آنها تحقیر می کند و به تمسخر می گیرد جوابگو باشند. این فعالین که خود بخشی از دم و دستگاه حزب تحقیر و حتک حرمت از طبقه کارگر و فعالینش هستند، چگونه قادرند از منافع و حیثیت و حرمت طبقه کارگر در مقابل سرمایه داران و دولتشان دفاع کنند و خواهان قدرت گرفتن خود طبقه کارگر و ارگانهایش باشند؟ (۳۹)

به شهادت تاریخ، احترام و شان و منزلت طبقه کارگر و فعالینش در هر جامعه ربط مستقیم دارد به قدرت اندیشه های سوسیالیستی در آن جامعه. چرا که فقط در اندیشه های سوسیالیستی است که محور حیات جامعه تولید است و کارگران بعنوان تولید کننده نقش محوری می یابند. به این اعتبار در هر حزب و سازمانی احترام به طبقه کارگر و فعالینش رابطه مستقیم دارد با نفوذ سوسیالیسم در آن. این توهین ها و تمسخرها توسط کاظم نیکخواه قبل از هر چیز عموماً بیانگر نفوذ کم اندیشه های سوسیالیستی در حزب کمونیست کارگری است. همچنین و تا آنجا که به این حزب مشخص که به اعتراف کاظم نیکخواه من "سراپی آنها میشناسم" بر میگردد، ناشی از تسلط فرهنگ فرزندان طبقات ممتاز هم هست که همواره طبقات پائین را تحقیر می کنند. نمونه زنده چنین احزابی سلطنت طلبان هستند که گذشته کاربدستان جمهوری اسلامی را نظیر آنکه پدرش کارگر آهنگر بوده را دست می اندازند. روزی که لیدرها و فعالین حزب کمونیست کارگری پاسخگوی این برخوردهای خود با کارگران باشند، خواهد رسید.

افتخاری برای فعالین جنبش کارگری

آنچه که به جدایی هایی از حزب کمونیست کارگری در آوریل ۱۹۹۹ منجر شد استراتژی غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت بود. با این تئوری غیر مارکسیستی و من درآوردی طبقه کارگر از تئوری قدرت گیری حزب جدا شد. اعتقاد به سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی تحصیل کردگان و روشنفکران حزبی را چنان از خود بیخود کرد و دچار اوهام ساخت که بنیادی ترین مبانی مارکسیستی را فراموش کردند. مخالفت اکثریت غریب به اتفاق فعالین جنبش کارگری و خروجشان از حزب از نقاط درخشان تاریخ فعالیت فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در احزاب چپ ایران است. بطور مثال، نگاهی به نحوه دخالت و تاثیر گذاری فعالین کارگری عضو سازمانهای خط سه هنگام بحرانهای درونی آنها نشان میدهد که برای اولین بار بود که فعالین کارگری عضو احزاب سیاسی چپ قربانیان و بی خبران و بی تاثیران در اختلافات درونی این حزب نبودند بلکه بر خلاف نقش سنتی شان در اذهان بسیاری از روشنفکران و تحصیل کردگان به دفاع از مارکسیسم برخاستند و از حزب جدا شدند. آنها که در اذهان عمومی قرار بود آگاهی را به درون طبقه کارگر ببرند دچار چنان اوهامی برای مقام گرفتن و وزیر و رئیس جمهور شدن گشتند که هسته اصلی آن نوع از سوسیالیسم متکی بر کارگر را که تا قبل از آن شاخص تفاوتش با سوسیالیسم های دیگر بود را زیر پا گذاشتند و ثابت قدم ترین فعالین کارگری که به دفاع از مارکسیسم برخاسته بودند و با مباحث سه گانه منصور حکمت موافقت نکردند را بدون هیچ شرمی "سخنگوی ظاهرا بی جیره و موجب سفارت خانه های رژیم اسلامی" خواندند. (۴۰)

غیر قابل تحمل ساخت، یک کمپین فحاشی گسترده کتبی و دهها برابر شفاهی در داخل و خارج حزب علیه جادشدگان بود. لیدرهای حزب می پنداشتند که پیروز خواهند شد و کسی از وزرا و رئیس جمهورها سئوالی نخواهد کرد. به لطف اینترنت همه آنچه نوشته اند وجود دارد و پیشرفت جنبش کارگری و طبقه کارگر روز پاسخگونی آنها را نزدیک کرده است.

کازم نیکخواه عضو دفتر سیاسی چنین حزب فحاش و هتاک، و نویسنده آن هجویات در مورد طبقه کارگر و فعالینش تازه شکایت دارد که چرا در زیر نویس مقاله "کارگران شرکت واحد راه را نشان میدهند" به حزبشان گفته شده سورچران سفره جنبشهای پرونق اجتماعی. و این قبل از هر چیز بیانگر روحیه آشنایی است که خود را مجاز می دانند تا هر چه به دیگران بگویند اما تحمل شنیدن یک هزارم آنها هم ندارند و زود به یاد می آورند که حتی در جوامع بورژوایی هم نمی توان تهمت زد، وکیل هست، دادگاه هست، عبارتی بنام "اعاده حیثیت" هست! فحاشی های محمود قزوینی (عضو کنونی کمیته مرکزی حکمتیستها) و محمود احمدی (دبیر وقت تشکیلات کانادا و عضو فعلی دفتر سیاسی حزب تازه تشکیل اتحاد کمونیسم کارگری) چنان شنیع و لومپنی است که تکرار آن شرم آور است. این دو نفر و امثالهم، نظیر ایرج فرزاد حتی لیاقت اینرا هم ندارند که به فحاشیهایشان اعتراض شود.

برای اولین بار در تاریخ چپ ایران، حزب کمونیست کارگری در نیمه راه فحاشیها و دروغپردازیهای خود علیه جادشدگان آوریل ۱۹۹۹ چند کادر کار آزموده خود را مامور کرد تا یک نشریه ویژه به نام "هوی" برای فحاشی به جادشدگان آوریل ۱۹۹۹ منتشر کنند. فحاشی ها و پرده دریهای رهبران و کادرهای حزب چنان مشتمل کننده بود که درج آن در نشریات اینترنتی حزب حتی حال خودشان را هم بهم میزد. به همین دلیل به توصیه دفتر سیاسی و با کمک برادران مدرسی، آشغال دونی "هوی" را ایجاد کردند و افتخار سردبیری آن هم به محمد فتاحی رسید!

پاره ای از اقدامات حزب علیه جادشدگان آوریل ۱۹۹۹

حسن وارث را بدلیل وجود شعار "زنده باد حزب سوسیالیست کارگری"، (حزبی که وجود خارجی ندارد) در زیر نوشته اش اخراج کردند. در نامه اصغر کریمی، دبیر

فصل چهارم: اضمحلال اخلاقی حزب کمونیست کارگری

یکی از تأثیرات استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت اضمحلال اخلاقی حزب و اعضا و کادرهایش بود، که فحاشی و هتک حرمت از کسانی که حتی تا چند روز قبل از آن در بالاترین ارگانهای حزب فعالیت می کردند، تنها یکی از نمودهای آن است. (۴۱) این اضمحلال اخلاقی با سیاستهای حزب چفت شده و در هم عجین هستند. اعضا و کادرهای حزب عوامل انسانی بیان سیاستهایی هستند که فحاشی و هتک حرمت مخالفین درونی را ایجاب می کند. به همین دلیل آنها که خود در فحاشی و هتک حرمت به مخالفین حزب فعال بودند فقط هنگامی متوجه زشتی آن میشوند که از حزب و سیاستهای آن فاصله بگیرند و طبیعتاً خود همان فحشها و ناسزاها را از رفقای تا دیروزشان بشنوند!

از این نظر دوران جدائی از حزب کمونیست کارگری در آوریل ۱۹۹۹ تلخ ترین دوران زندگی سیاسی من بود. نه به این دلیل که پس از نزدیک به ۲۰ سال فعالیت، سازمان دادن به سوسیالیسمی که محورش کارگر باشد دوباره و از ابتدا شروع می شد. و نه به این دلیل که با وقایعی که بیش از ۱۵۰ نفر کادرها و اعضای جدانشده از سر گذراندند (که لازم است در فرصت دیگری بدان پرداخت) روشن شد که نه از ابتدا بلکه می باید از ما قبل از ابتدا شروع کرد. قدرت تحمل شکست و دوباره از نو شروع کردن، قدرت تحمل نامالایمات و سختی ها، همواره بخشی جدائی ناپذیر از زندگی و مبارزه معمولی هر فعال سوسیالیست جنبش کارگری بویژه در ایران بوده است و جای تعجب و گله گذاری ندارد. آنچه که این جدایی ها را تلخ کرد و حتی در لحظاتی آنها

اجرای وقت حزب آمده است: "در پایان نوشته اخیرتان تحت عنوان، «مکانیسمهای موجود و قدرت سیاسی» که روی شبکه ندا توزیع شده است شعار "زنده باد حزب سوسیالیست کارگری" آمده است. از آنجا که الف، فعالیت بنفع احزاب دیگر در حزب کمونیست کارگری ایران مجاز نیست. ب، مبلغین، فعالین و اعضای احزاب دیگر حق عضویت در حزب ما را ندارند، عضویت شما در حزب کمونیست کارگری ایران از این تاریخ لغو می‌گردد." این اخراج هیچ مبنای اساسنامه ای نداشت. حتی سعی نکردند ظاهر قضیه را هم حفظ کنند و حزب کمونیست کارگری عراق را مستثنی کنند که بطور مثال حتی در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی یکدیگر اعضای مشترک داشتند. از نظر محمود احمدی دبیر وقت کمیته کانادا "دفتر سیاسی یکجاهایی باید میخس را محکم بگوید." (۴۲)

کلیه کتابها و نوشته های اعضا و کادرهای جدا شده از حزب و همچنین نشریه کارگر امروز را از میز کتابهای حزب جمع آوری کردند. با جدایی این نویسندگان، محتوای کتابهایشان که قبلا و بعضا توسط خود حزب چاپ شده بود نیز ناگهان تغییر ماهیت داد. کارگر امروز شماره ۶۲ را از میز کتابهای حزب جمع آوری و بهانه شان همکاری نشریه با لیلا دانش بود. لیلا دانش مشاور اولین کمیته اجرایی حزب کمونیست کارگری و اولین سردبیر نشریه انترناسیونال بود. حزبها انتقادی به محتوای مقاله لیلا دانش در نشریه کارگر امروز جمع آوری شده نمی‌توانستند داشته باشند چون ضد خاتمی و دوم خرداد بود. بهانه آنها مقاله وی در توضیح دلایل جدایش از حزب بود که نه تنها در کارگر امروز مذکور درج نشده بود، بلکه کارگر امروز ۶۲ اصولا قبل از این جدایی ها منتشر شده بود! (۴۳)

در همان زمان اولین شماره نشریه پرسش به سردبیری علی جوادی تازه منتشر شده بود و فعالین حزب آنرا توزیع می‌کردند که از جمله دو مصاحبه داشت یکی با داریوش همایون، وزیر رژیم شاه و رهبر مشروطه خواهان که معرف حضور همه هست و از توضیح بی نیاز است. داریوش همایون یک ضد کمونیست دو آتشه، اگر چه وزیر و مدعی رژیمی سرنگون شده ای است که کمونیستها (منجمله بسیاری از کادرهای خود حزب) و انقلابیون در زندانهایش شکنجه و تیرباران شده اند اما چون همانند لیلا دانش مقاله علیه سیاستهای حزب نوشته بود، توزیع نشریه پرسش که حاوی مصاحبه وی بود توسط حزب مانعی نداشت! و مصاحبه دیگر با خواننده ای لس آنجلسی، بنام سوزان

روشن، که علیرغم تلاش مصاحبه کننده که گویا علی جوادی بود، هیچ حرفی حتی علیه وضع زنان در ایران نزد و دلیلش این بود که اطلاع ندارد! علت مصاحبه با سوزان روشن، که تا قبل از این مصاحبه گمنام بود و همچنین ماند، روشن نیست. آیا به خاطر شهرتش؟! محتوای مترقی ترانه هایش؟! یا مانند هر زن عادی برای ضدیتش با سیاستهای ضد زن رژیم اسلامی؟!، و یا کلا از جایی توصیه شده بود؟! صاحبان آن دستهایی که کارگر امروز شماره ۶۲ که مخالفتی با هیچ مطلبش نداشتند را جمع آوری کردند اما همچنان نشریه پرسش را با مصاحبه داریوش همایون، وزیر رژیم قاتل کمونیستها و سوزان روشن توزیع کردند، باید یک دگرذیبی سیاسی کرده باشند.

با روشی آشنا در سیاست ایران در دوره جمهوری اسلامی، حیدر خدري بعنوان عضو حزب با مقالاتی شسته رفته وارد صحنه شد و به انتقاد از برادرش علی خدري پرداخت که حزب را ترک کرده بود. علی خدري از فعالین سرشناس جنبش کارگری کردستان بود. در اولین کنگره حزب به کمیته مرکزی انتخاب شد و همچنین عضو کمیته کردستان حزب و آخرین مسئولیت وی دبیری کمیته تشکیلات بریتانیا بود. روشن نیست که چرا کسی از حیدر خدري با آن توانایی ها در نوشتن مقالات علیه برادرش، قبل و بعد از آن جدایی ها مطلبی در نشریات حزبی ندید!

فهمیه قطبی یکی از زحمت کش ترین کادرهای حزب که سابقه فعالیتش در سالهای دور به فعالیت با کومه له بر می‌گردد، مقاله ای تئوریک که حاوی نقل قول از کلاسیک های مارکسیستی و از جمله هجدهم برومر مارکس بود، علیه جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹ نوشت. وی شاید از معدود کسانی باشد که اولین مقاله ای که نوشته، چنین تئوریک بود و از نظر نگارشی سطح بالایی داشت. البته فهمیه قطبی به نوشتن ادامه نداد و شاید هم به این دلیل که حزب نشریه تئوریک نداشت!

محسن الوند را از جمله به جرم "توهین به رهبری" اخراج کردند. در صورتیکه مطابق اسناد، حزب فاقد پدیده ای بنام "رهبری" بود. حزب کمیته مرکزی و دفتر سیاسی داشت. بعلاوه در هیچ سند حزبی مصادیق توهین تعیین نشده بود. بعنوان مثال در قوانین رژیم اسلامی "توهین به رهبری" که منظور توهین به شخص ولی فقیه است جرم میباشد و در عین حال لیستی از لغاتی که بکار بردنش از نظر قانون توهین محسوب میگردد نیز ذکر شده است. با روشی کاملا آشنا در سیاست ایران، بهروز میلانی بعنوان شاکی از محسن الوند شکایت کرد و کمیته کانادا نیز وی را اخراج نمود. بعد نوبت به

اخراج پروین اشرفی رسید. اعضای کمیته وقت کانادا و دبیر آن محمود احمدی و عضو فعلی دفتر سیاسی حزب اتحاد کمونیسم کارگری، این افتخار را دارند که اولین اخراجهای مخالفان سیاستهای رسمی حزب بدست آنها انجام شد و این افتخار کمی نیست! بعلاوه کمیته کانادا علیه جادشندگان قراری صادر کرد که امضا کنندگان آن بیاد خواهند ماند. طی این قرار جادشندگان از جمله "راست و تسلیم طلب" و "ضد کمونیست و عقب مانده" خوانده شدند. (۴۴)

کوروش مدرسی جادشندگان را "همردیف شکنجه گر" خواند و لیست نزدیک به صد نفر از آنها را که در نشریه کارگر امروز درج شده بود "لیست توابین" نامید. (۴۵) فاتح بهرامی از کادرهای نجیب و عضو کمیته مرکزی حزب، هدف استعفاها و جدایی ها را با هدف شکنجه گران آدمکش رژیم اسلامی یکی دانست و آنها را همطراز هم قرار داد. وی نوشت "به اطراف خود نگاه کنید. مبتکر این فراخوان شما نیستید. این فراخوان کل اردوی ارتجاع در ایران است. کمی آنطرف تر انسانها را میگیرند و شکنجه می کنند تا به این دعوت لبیک بگویند. به قافله خوشنامی نپیوسته اید."

در درون حزب، جادشندگان را به راهزنان تشبیه کردند که به کاروان حزب هجوم آورده اند و از همه خواستند تا از خود و حزبشان دفاع کنند. اعضا و کادرهای حزب هم که در تاریخ جنبش سوسیالیستی و اختلافات درونی و طبیعی احزاب آن به مقوله راهزنان برنخورده بودند به یاد قصه و داستانهایی که قبلا خوانده بودند، نظیر امیر ارسلان نامدار و علی بابا و چهل دزد بغداد افتادند و استنتاج عملی و روز آنرا در رقابت به فحاشی به جادشندگان یافتند و الحق که سر از پا نشناختند. (۴۶) اصغر کریمی دبیر نجیب اجرایی حزب و معاون منصور حکمت پا را از همه فراتر گذاشت و بر اساس تئوری راهنمای حمید تقوایی، جادشندگان و بویژه رضا مقدم و ایرج آذرین که دو نفر از بنیان گذاران حزب بودند را کسانی نامید که "بسرعت سر از آغوش راست توده ای- اکثریتی در آوردند و به بلندگوی **ظاهرا بی جیره و مواجب** تبلیغات کهنه ضد کمونیستی سفارتخانه های رژیم اسلامی در کشورهای خود تبدیل شدند". اصغر کریمی افزود که "عاقبت این تزه‌ها، خزیدن رسمی و علنی به آغوش هیات حاکمه است. بدینسان جماعت حقیری که با بلند کردن پرچم شکست کمونیسم به همان شیوه سپاه پاسداران و ساواما در مقابل یک حزب کمونیستی قیل و قال براه انداخته ... به اوج انحطاط و ارتجاع رسیدند". وی در پایان از اعضا و کادرهایی که جدا شده اند خواست که "اگر کسی در میان اینها

اندک رگی از آزادی خواهی و شرف داشته باشد فقط با بیرون جستن فوری از کل این منجلا ب می‌تواند خود را نجات دهد". (۴۷) شنیدن این فحاشی ها و هتک حرمت ها از رفقای تا چند روز قبل خود که در مبارزه با رژیم اسلامی جان خود را برای هم میدادند، چنان تکان دهنده بود که بعضی از جادشندگان از شوک و بیماری افسردگی ناشی از آن خلاصی نیافتند، به نفی همه چیز رسیدند و فعالیت سیاسی را کنار گذاشتند.

این هتاکها، اتهامات شنیع و نسبت دادن اعمال جنایت کارانه به جادشندگان آوریل ۱۹۹۹ قطعاً ناشی از اضمحلال اخلاقی گسترده در حزب کمونیست کارگری است اما چاره اش یک انقلاب اخلاقی در حزب نیست. باید علت را در ماهیت سیاستها و مواضعی جستجو کرد که چنین دشنامها، اتهامات شنیع و تهوع آوری را آنهم به رفقای تا دیروزشان که بعضاً باهم نزدیک به بیست سال سابقه فعالیت مشترک در کمیته های مختلف تشکیلاتی داشتند، ضروری و ایجاب می کند. در کمپین فحاشی و هتک حرمت حزبیها، ما، جدا شدگان آوریل ۱۹۹۹ همردیف شکنجه گر، تواب، مرتجع و ضد کمونیست، بلندگوی ظاهرا بی جیره و مواجب تبلیغات کهنه ضد کمونیستی سفارتخانه های رژیم اسلامی، اگر اندک رگی از آزادی خواهی و شرف داشته باشند، بلند کنندگان پرچم شکست کمونیسم به همان شیوه سپاه پاسداران و ساواما، نامیده شدیم و سلطنت طلبانی که شکنجه گران بعضی از کادرهای حزب در زندانهای شاه بودند، با صفتی به لطافت گلهای بهاری اپوزیسیون پرو غرب و نماینده مدرنیسم نام گرفتند. رضا پهلوی را به کنگره سوم حزب دعوت کردند، سلطنت طلبان برای رهبران حزب تریبون رادیویی و تلویزیونی باز کردند تا حرفشان را بزنند و با هم تظاهرات مشترک گذاشتند. روزهایی مطلقاً تلخ، دردناک و هرگز فراموش نشدنی. (۴۸)

فحاشان دیروزی و با پرنسیپهای امروزی

فحاشانی که علیه جدا شدگان آوریل ۱۹۹۹ از هیچ اتهام و فحش و ناسزائی کوتاهی نکردند، خود قربانیان استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت بودند که چنین رفتارهایی را علیه مخالفان درونی حزب ایجاب می کرد. وقتی همین ها با حزب مخالفت کردند همان بلائی سرشان آمد که خود بر سر جادشندگان آوریل ۱۹۹۹ آورده بودند. عبرت آموز اینکه این فحاشان دیروزی فقط با جدائی از این حزب و سیاستهایش

است که پی به زشتی اعمالشان می برند. دشنام ها و فحشهای تهوع آور حزب کمونیست کارگری به اعضای کمیته مرکزی حزب خود که تا قبل از ایجاد فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری بعضا اعضای دفتر سیاسی هم بودند قطعاً ناشی از یک اضمحلال اخلاقی در این حزب است. اما طنز و یا شاید تراژدی ماجرا این است که اکثر اعضای این فراکسیون خود عناصر فعال همین برخوردهای مشمئز کننده به جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹ بودند.

بطور مثال یکی از اعضای این فراکسیون بنام محمود احمدی که اخیراً طی مطالبی به نام "چند کلمه درباره فراکسیون و حزب" به برخوردهای زشت و هتک حرمت حزب به اعضای فراکسیون اعتراض کرده است، و یا برخورد مینا احدی که درباره اعضای فراکسیون نوشته "یا از حزب تبعیت میکنید و یا به بیرون پرتاب میشوید" را نادرست دانسته، خود بعنوان دبیر وقت کمیته کانادا از عوامل فحاشیها و اخراج چهار عضو مخالف سیاستهای "حزب و قدرت سیاسی" حزب در آوریل ۱۹۹۹ در کانادا بود. در حکم یکی از اخراج شدگان آن زمان بنام پروین اشرفی که خود محمود احمدی بعنوان دبیر کمیته کانادا و در تاریخ ۲۱ می ۱۹۹۹ آنرا امضا کرده، آمده است: "با توجه به ضدیت عمیق و آشکارتان با حزب در تمامی سطوح و پافشاری مجددتان بر این ضدیت که در نامه مورخ ۱۷ می ۱۹۹۹ تان اعلام کرده اید، از این تاریخ به عضویت شما در حزب کمونیست کارگری ایران خاتمه داده میشود." محمود احمدی لمپنی ترین فحش ها را به مخالفان حزب در آوریل ۱۹۹۹ داد و نامش پای قرار کمیته کاناداست که جدانشدگان را از جمله "راست و تسلیم طلب" و "ضد کمونیست و عقب مانده" خوانده بود. حزبها و منجمله خود وی که همه آن دشنامهای شنیع را در دوره منصور حکمت به جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹ دادند، در مطلب فوق الذکر، از حزبها خواسته است اعمالتان را تحت "اسم و سنت منصور حکمت" انجام ندهید. (۴۹) در بخشهایی از نوشته عبرت آموز محمود احمدی آمده است:

"اما گرایش چپ رادیکال مسلط بر رهبری حزب، بر خلاف سنتهای منصور حکمت، تصویر دیگری را از روابط درونی حزب و کشمکشهای جریانهای مخالف در آن، در مقابل جامعه قرار داد. شیطان سازی ها و قهرمان سازیها، براه افتاد! فضاها دراماتیک و روانی که چپ سنتی در مواقع اختلافات سیاسی میسازد در مناسبات درونی حزب سر بر آورد! هم نظران سیاسی قهرمانان شدند و مخالفان سیاسی و اعضای فراکسیون

شیاطین! فراموش شد که شیاطین امروز، رهبران سرشناس جنبش کمونیسم کارگری هستند! ... با اعلام فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، موجی از حملات غیر سیاسی، برای بی اعتبار کردن فراکسیون و رفقای تشکیل دهنده آن براه افتاد! ... زمانیکه فضا سازی و هتک حرمت انسانی آسانترین راه است دیگر احتیاجی به نقد نظرات و پلاتفرم سیاسی نیست! رفقا چه اتفاقی افتاده است؟ چرا نمیتوان مثل سابق سیاسی و با فرهنگ بالای سیاسی در مورد اختلافات سیاسیمان هر چقدر هم شدید باشد جدل کرد؟ ... آیا مقایسه کمونیستهای شریف با جنایتکاران جمهوری اسلامی جنگ سردی تر و مک کارتیستی تر نیست! ... من از تمامی رفقای عزیز حزب کمونیست کارگری میخواهم که سیاسی و متین رفتار کنند و به سنت کمونیسم منصور حکمت پایدار باشند. این اقدامات را اگر میخواهید انجام دهید خواهش میکنم که از اسم و سنت منصور حکمت استفاده نکنید. این یک درخواست رفیقانه است." عجباً که فقط جدائی از حزب کمونیست کارگری و سیاستهایش ایشان را متوجه زشتی اعمالی کرده که خودش از عناصر فعال آن در آوریل ۱۹۹۹ بود!

در همین زمره است بهرام مدرسی از لیبرهای حکمتیستها که خودشان از فعالین فحاشی به جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹ بودند و از جمله کورس مدرسی لیبرشان در نامه ای به سوسن بهار، بی هیچ شرمی جدانشدگان را "همردیف شکنجه گر" خواند. (۵۰) بهرام مدرسی در مطلب "ماندن؟ اتحاد؟ حکمتیسم؟ نگاهی از آینه عقب به فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری" نوشته است: "ضمن اینکه باید حتماً روش های "جدل آنلاین"، که البته برای ما حکمتیست ها تازگی نداشت، را محکوم کرد. ... ناظر خارجی تنها میتواند از فرهنگی که یکبار دیگر به همت چپ سنتی و باز هم بنام منصور حکمت، سابقاً به رهبری سخنگویان امروز فراکسیون و امروز به رهبری همراهان دیروزشان در حزب کمونیست کارگری رواج مییابد، تاسف بخورد و خواهان قطع فوری این نوع مجادلات "سیاسی" بشود!"

به جدانشدگان آوریل گفتند "بلندگوی ظاهراً بی جیره و مواجب تبلیغات کهنه ضد کمونیستی سفارتخانه های رژیم اسلامی در کشورهای خود تبدیل شدند. ... بدینسان جماعت حقیری که با بلند کردن پرچم شکست کمونیسم به همان شیوه سپاه پاسداران و ساوا در مقابل يك حزب کمونیستی قیل و قال براه انداخته بود". منتها همین هائی که چنین جناباتی به جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹ نسبت دادند، حزب جدیدشان برای وجود جمله

"آقای جوادی شما دارید به جمهوری اسلامی خدمت میکنید؟" از مقاله جلیل جلیلی عضو مشاور کمیته مرکزی، فرمان "عبور از خط قرمز ممنوع!" داد. در اطلاعیه حزب جدید التاسیس نوشتند "این اقدام عبور از خط قرمز در مناسبات نیروهای اپوزیسیون است. نقد سیاسی نیست. تخریب هویت و چهره فعالین سیاسی شناخته شده است". آنرا "روشهایی که مشخصه فرقه مجاهدین و جریان منحنی حزب توده است" نامیدند. به یاد آوردند که "نباید اجازه داد تا چنین روشهایی در صفوف اپوزیسیون جایی پیدا کند" و طرد این روشها را "ابتدایی ترین انتظار از هر نیروی مسئول سیاسی" دانستند! عجب! حزب اتحاد کمونیسم کارگری، از حملات سایت "جدل آنلاین" که در مجموع کمتر از ۳۰ مطلب علیه آنها درج کرده می نالد در صورتیکه در آوریل ۱۹۹۹ تنها علیه نامه ایرج آذرین به اصغر کریمی و منصور حکمت بیش از ۴۰ فحشنامه منتشر شد. اینها تازه باید خشنود باشند که حکمتیستها قبلا و در سال ۲۰۰۴ حزب را ترک کرده بودند و فحاشان زیادی باقی نمانده بودند که در "جدل آنلاین" روزانه ۳۰ فحشنامه علیه فراکسیون بنویسند. با جدائی حزب اتحاد کمونیسم کارگری در می ۲۰۰۷، تعداد فحاشان حزب کاهش یافته است و مخالفان بعدی حتی خوش شانس تر از اینها هستند! قابل تاکید این است که، جدائی از حزب کمونیست کارگری همان دو قدرت جادویی را به حزب اتحاد کمونیسم کارگری داده که قبلا حزب حکمتیستها از آن برخوردار شده بود: الف، پی بردن به اضمحلال اخلاقی حزب کمونیست کارگری. ب، فراموشی فحاشیها و اتهامات جنایتکارانه خود به جادوگان آوریل ۱۹۹۹.

نیروی فورا سرنگونی طلب بودند. حزب کمونیست کارگری البته تلاشهایی را نیز برای ایجاد جبهه سرنگونی با این دو جریان انجام داد که در رابطه با سلطنت طلبان تا حد حضور دائم کادرهای حزب در رادیو تلویزیونهای سلطنت طلبان و برگزاری تظاهرات مشترک پیش رفت.

منصور حکمت: "ببینید الان سلطنت طلبان تریبون باز کرده اند برای حزب کمونیست کارگری حرف بزند، الان سعی می کنند اختلافات با ما را به نظر خودشان کمرنگ به نظر بیاورند. پیش خودشان فکر می کنند که حزب کمونیست کارگری مدرن است. اینها اسلامی ها را عقب می رانند، ما با آمریکا می رویم قدرت را میگیریم. در میان ما سعی می کنند از جنبه خلع ید، سلب مالکیت، مالکیت اشتراکی، و لغو کار مزدی صرف نظر کنند و بگویند که اینها جنبش مدرنی هستند و در ما نیرویی برای تضعیف جمهوری اسلامی ببینند. ما هر کاری بکنیم این نیروها تصویر و روایت خودشان را از ما ارائه میدهند و به خودشان می گویند نه اینها قصد خلع مالکیت ندارند، مطمئن باشید! خودش هم همین جوری نگاه می کند، اگر جمهوری اسلامی را بیاندازند، نگاه می کند ببیند کدام نیرو را در برابر موضوع خلع مالکیت در مقابل ما قرار دهند. بخشی شان می آیند در حزب. در همین پروسه بخشی از آنها سعی می کنند جلوی این خواستها را در حزب سد کنند، بنظر من گرایشهای اجتماعی از حزب قطعاً استفاده می کنند و بر روی حزب فشار می گذارند." (۵۲)

در ایران، سلطنت طلبان را هیچ انتخابات و انقلابی به قدرت نمی رساند. این یک آگاهی عمومی در سیاست ایران است. اینکه سلطنت طلبان با آمریکا می روند قدرت را میگیرند اشاره به توهمی دارد که مطابق آن آمریکا با حمله نظامی خود جمهوری اسلامی را سرنگون می کند و سلطنت طلبان را به قدرت میرساند. مناسبات نزدیک حزب با سلطنت طلبان که مورد اشاره منصور حکمت است و تا برگزاری تظاهرات مشترک هم گسترش یافت در چهارچوب این استراتژی قرار داشت. منصور حکمت که در لباس "عابر بیگناه" در کنگره دوم انتظار برای به میدان آمدن طبقه کارگر را جایز ندانست، و سوسیالیسم متکی به کارگر را کنار گذاشت و با سرنوشت حزب قمار کرد و آنرا به حال و روز فعلی انداخت، فریب همین استراتژی آمریکا را خورده بود.

منصور حکمت از کجا خبر داشت که سلطنت طلبان چنین تصویری از حزب دارند؟ آیا دست اندرکاران مطلع بالای حزب از نشریه و مقاله مورد اشاره منصور حکمت اطلاع

فصل پنجم: حزب کمونیست کارگری در بن بست

در تاریخ احزاب کمونیستی در جهان اختلاف بر سر تحلیل از اوضاع سیاسی و اتخاذ تاکتیکهای لازمه طبیعی ترین و مرسوم ترین نوع اختلاف بوده است. لذا آنچه که غیر قابل تغییر و خدشه ناپذیر است احکام مارکسیسم، منفعت طبقه کارگر و استراتژیهای سیاسی متکی به طبقه کارگر است. اوضاع سیاسی به ویژه در دوران بحراناها و حاد شدن مبارزه طبقاتی دائما در حال تغییر است و با خود تحلیل مجدد از اوضاع سیاسی و اتخاذ تاکتیک های جدید، و چه بسا کنار کشیدن از ائتلافهای قدیم و ساختن جبهه های جدید را ضروری میسازد. اما آنچه در حزب کمونیست کارگری و با مباحث سه گانه "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت روی داد کاملا برعکس بود. پافشاری بر مارکسیسم، پافشاری بر استراتژی طبقه کارگر_محور، و پیگیری اهداف اولیه و ویژه حزب مبنی تبدیل شدن به یک حزب کارگری کنار رفت و آنچه که غیر قابل خدشه و تغییر شد سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی گشت. ارتجاعی و بورژوازی دانستن پدیده دوم خرداد و یا متعلق دانستن آن به صاحبان صنایع و سرمایه که بنا به تعریف هر سوسیالیستی را مخالف آن میسازد، کافی نبود. این تحلیل اگر تا موافقت با سقوط فوری رژیم ادامه نمی یافت هنوز "دوم خردادی" و "خاتمی چی" محسوب میشد. (۵۱) به همین دلیل حزب کمونیست کارگری خود را در کنار سلطنت طلبان و مجاهدین یافت که در تحلیلشان رژیم اسلامی نزدیک به دو دهه بود در حال سقوط فوری قرار داشت. با آنکه تحلیل سوسیالیست های کارگری جدا شده از حزب از پدیده دوم خرداد، عمیقتر، پیچیده تر و از نظر ماهیت طبقاتی بسیار رادیکال تر از تحلیل سلطنت طلبان و مجاهد از دوم خرداد بود، اما از نظر حزب، جادشندگان آوریل ۱۹۹۹ به "آغوش هیات حاکمه خزیده" محسوب میشدند و حزب کمونیست کارگری با سلطنت طلبان و مجاهد دو فاکتو سه

دارند؟ چرا حزب هر کاری بکند "این نیروها تصویر و روایت خودشان را از ما ارائه میدهند؟" آیا هدف این بود تا کادرهای حزب به تصویری که سلطنت طلبان دارند اعتراض نکنند و مقاله ننویسند؟! آیا سلطنت طلبان این تصویر از حزب را در مذاکراتی با مراکز قدرت حزب، شنیده بودند؟ آیا بکار بردن مکرر صفت مدرن در تعریف از حزب توسط اصغر کریمی بخشی از همین طرح بود که با شکست آن دیگر تکرار نمی شود؟ آیا سمینار جانبی "جنبشهای سلبی اثباتی" در کنگره سوم برای جا انداختن همان شعارها و سیاستهایی نبود تا تصویری که حزب از خود ارائه میدهد بر تصویر مورد دلخواه سلطنت طلبان منطبق گردد؟ سؤال گریه که باید امیدوار بود روزی از طرف کادرهای مطلع حزب جواب بگیرد این است که نقش و سهم حزب برای عقب راندن اسلامیه در چهارچوب استراتژی آمریکا و سلطنت طلبان، چگونه تعیین شد؟ آیا این تصمیم در چهارچوب مذاکرات و دیدارهایی بین طرفین انجام شد؟ یا اینکه تریبون باز کردن رادیویی تلویزیونی سلطنت طلبان برای رهبران حزب، دعوت از رضا پهلوی به کنگره سوم حزب برای از بین بردن قبح قضیه و باز کردن راه همکاریهای احتمالی در آینده، برگزاری تظاهرات مشترک با سلطنت طلبان و غیره تماما از طریق "پیش خودشان فکر" کردند و یک "تله پاتی" ویژه و از راه دور بین طرفین انجام شده است؟ اما برای نزدیکی به مجاهد، حزب کمونیست کارگری دست به یک اقدام خارق العاده نسبت به پیشینه خود و کاملا خوانا با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت زد. در خرداد سال ۱۳۷۹ حزب کمونیست کارگری برای اولین بار به مناسبت بزرگداشت ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ چندین مقاله و اطلاعیه منتشر کرد و تظاهراتی را در خارج کشور سازمان داد. یادآوری اینکه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ روز استیضاح بنی صدر اولین رئیس جمهور اسلامی در مجلس بود، نه روز آغاز قتل عام زندانیان سیاسی. قتل عام زندانیان سیاسی نه در ۳۰ خرداد بلکه بعد از ۷ تیر و انفجار دفتر ریاست جمهوری آغاز شد.

با توجه به تمایل اکثریت نمایندگان مجلس به حزب جمهوری اسلامی، استیضاح بنی صدر در روز ۳۰ خرداد ۶۰ منجر به برکناری وی از ریاست جمهوری میشد. فراخوان مجاهدین به تظاهرات در ۳۰ خرداد آخرین تلاش و اقدام مجاهدین برای ممانعت از برکناری بنی صدر بود. حزب کمونیست کارگری و کادرها و اعضایش با پشت پا زدن به تمام پیشینه ضد رژیم خود قدم جلو گذاشتند و برای اولین بار در

گرامیداشت سالگرد ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، روز استیضاح بنی صدر اطلاعیه دادند و تظاهرات گذاشتند اما پیشرفت چندانی حاصل نشد و حزب هم تظاهرات و آکسیون برای گرامیداشت ۳۰ خرداد را دیگر ادامه نداد. (۵۳) و با حمله آمریکا به عراق و اسیر شدن ارتش مجاهد، یکی از سه نیروی جبهه سرنگونی مورد نظر حزب نیز از حیز انتفاع افتاد.

منصور حکمت از پیش بینی سقوط قریب الوقوع رژیم اسلامی یک اصل محوری ساخت و تمامی فعل و انفعالات حزب و نوع روابط با دولتها را نیز حول این محور و متناسب با آن قرار داد، حتی فعالیت تئوریک و نجار و بنا شدن و شعر گفتن اعضا و کادرها را. منصور حکمت: "لطفاً هر کس دوست دارد نجار بشود، بنا بشود، شعر بگوید، کتاب بنویسد بگذارد برای دو سال دیگر اگر شکست خوردیم." (۵۴) حزب ۸ سال قبل سقوط سریع رژیم را پیش بینی کرد و منصور حکمت، حمید تقوایی و مریم نمازی سه تن از لیبرهای حزب، حتی برای آن تاریخ هم تعیین کردند. منصور حکمت: "بیانید روی یکسال و نیم شرط بندی کنیم. کسی چه میداند جمهوری اسلامی ممکن است سریع تر از این هم ناپدید شود." (۵۵) پس گرفتن پیش بینی سقوط سریع رژیم تمامی شالوده حزب را به هم میریزد و از جمله به انتقاد صریح از منصور حکمت و کنار گذاشتن استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و همچنین بحث "جنبشهای سلبی اثباتی" منجر میشود. سؤال مهمی که حزب باید جواب دهد این است، پیش بینی سقوط فوری رژیم بر کدام مبانی تئوریک مارکسیستی استوار بود؟ بر کدام مبانی تحلیلی مارکسیستی از توازن قوای طبقات در ایران متکی بود؟ چرا رژیم اسلامی ۷ سال بعد از پیش بینی منصور حکمت هنوز "ناپدید" نشده است؟ آیا انقلابی صورت گرفت و سرکوب شد؟ اختلافات درون رژیم کاهش یافت؟ از تعداد و دامنه اعتراضات کاسته شد؟ آیا اصولاً پیش بینی سقوط فوری رژیم بر عوامل مبارزه طبقاتی در ایران استوار بود یا بر دخالت یک عامل خارجی و بطور مشخص سیاست "رژیم چنج" آمریکا نظیر افغانستان و عراق؟ آیا اصولاً تاریخ حمله نظامی قابل پیش بینی است یا انقلاب؟ (۵۶)

برای حزب کمونیست کارگری یک دستگاه تحلیلی و مواضع غیر مارکسیستی از منصور حکمت پس از کنگره دوم به ارث رسیده است که در عین اینکه غلط بودن آن حتی برای خودشان هم قابل انکار نیست، اما ابزار رها شدن از آن را ندارند. چرا که منصور حکمت با اتکا به ابزارهای مارکسیستی از تحلیل اوضاع ایران، سرنگونی

رژیم را نتیجه نگرفته بود. خود وی در سمینار جانبی "جنبشهای سلبی اثباتی" در کنگره سوم و در رابطه با همکاری با سلطنت طلبان صریحا اظهار می دارد ("سلطنت طلبان) در پیش خودشان فکر می کنند که حزب کمونیست کارگری مدرن است. اینها اسلامی ها را عقب می رانند، ما با آمریکا می رویم قدرت را میگیریم!" این یک آگاهی عمومی در سیاست ایران است که هیچ انتخابات و انقلابی سلطنت طلبان را به قدرت نمی رساند. تنها احتمال قدرت گرفتن سلطنت طلبان در ایران، از طریق حمله نظامی آمریکا و سرنگون کردن رژیم اسلامی است. در کنگره دوم حزب، طبقه کارگر از استراتژی قدرت گیری حزب کنار رفت و هیچ استراتژی متکی به انقلاب جایگزین آن نشد. کارخانه رویا سازی لس آنجلس حتی استراتژی سلطنت طلبانه متکی به آمریکا را هم به حزب انداخت.

بر این مبنای منصور حکمت، نویسنده "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، ۲۵ سال پس از اینکه حتی آخرین پوپولیستها هم از ادعای وجود ذره ای از ترقی خواهی در هر جناح و قشر طبقه سرمایه دار ایران در قبال رژیم اسلامی دست برداشتند، تازه خودش تحلیل طبقاتی از رژیم اسلامی را کنار گذاشت و کاشف نوعی ترقی خواهی در مدعیان و بازماندگان رژیم شاهنشاهی سرنگون شده در انقلاب ۵۷ شد تا حدی که بتوانند در چهارچوب یک استراتژی در یک جبهه سرنگونی در کنار هم باشند. اما سوسیالیستهای کارگری که هر نوع ترقی خواهی در کلیه جناحها و اقشار بورژوازی ایران را رد کردند و صاحبان سرمایه و صنایع را مدافعان رژیم اسلامی و حفظ آن دانستند توسط منصور حکمت حجاریانی خوانده شدند! (۵۷) (طبقه سرمایه دار ایران عواقب ناگوار یک انقلاب و یا سرنگون شدن رژیم حاکم را در سال ۵۷ تجربه کرده است و هنوز که هنوز است دارد بهای آنرا می پردازد و لذا خواهان حفظ رژیم اسلامی و در عین حال تلاش برای ایجاد تغییرات مورد نظر خود در این رژیم و آنهم بشکل تدریجی است.

سلطنت طلبان برای قدرت گیری به آمریکا متکی هستند و حزب هم با قبول تحقق این استراتژی وظیفه اش "عقب راندن اسلامی هاست!" آشکار است که در این استراتژی سلطنت طلبان قرار نبود به کمک تبلیغاتی و مالی آمریکا قدرت را بگیرند، چرا که نزدیک به سی سال است که از این حمایتها و کمکها برخوردارند. سیاست آمریکا در قبال رژیم اسلامی در آن سالهای مورد اشاره منصور حکمت "رژیم چنج" بود از طریق حمله نظامی. در این استراتژی هم وظیفه و نقش ارتش آمریکا روشن است و هم

سلطنت طلبان اما وظیفه "عقب راندن اسلامیها" توسط حزب کمونیست کارگری عملا بدین معنا بود که برخلاف مارکسیسم، تحلیل طبقاتی را در تحلیل اوضاع ایران کنار بگذارد و امپریالیسم را در تحلیل اوضاع جهان که معنایش کنار گذاشتن مارکسیسم به نفع یک افراط گرایی ضد اسلامی بود.

بدین ترتیب در "گود استخر سیاست" مورد نظر منصور حکمت که طبقه کارگر کنار گذاشته شده بود، حزب یک افراط گرایی اسلامی داشت که عرضه کند تا به بازی گرفته شود و در عین حال با سلطنت طلبان که با هم در جبهه سرنگونی بودند، رقابت کند. ضد اسلامگرایی شد پایه و اساس سیاستهای حزب و مبنای موضعگیری در قبال مسائل ایران و حتی در قبال اوضاع سیاسی خاور میانه و مسئله فلسطین، رابطه با دولتها، وضع خارجیها در اروپا، و حتی شعر و هنر و موسیقی و ادبیات. (۵۸) گفته منصور حکمت در مباحثات آوریل ۱۹۹۹ در کانادا که "مذهب در ایران بیشتر کارگر میکشد یا اضافه کاری؟" در این چهارچوب بود. بنا به وظیفه ضد اسلامگرایی حزب در این استراتژی، در خارج کشور تشکیل انواع و اقسام کمپین ها و گروههای ضد اسلامی توسط حزب آغاز شد که بعضا از فعالیت ضد اسلامی گروههای راست افراطی قابل تفکیک نیست که ضدیتشان با اسلام و مسلمانان ریشه راسیستی و نژاد پرستانه دارد و هدفشان ماموران "ام آی ۵" و "ام آی ۶" که برای سهولت کارشان "به اسلام مشرف و ختنه شده اند"، نیست. خانم "آیان هرسی علی" نماینده یک حزب دست راستی محافظه کار در پارلمان هلند و همکار نهاد دست راستی تر و نوکنسرواتیو "انستیتو آمریکن اینتر پرایز" تنها به دلیل انتقادات شدیدش به اسلام از متحدین حزب است. (۵۹)

در همین راستا حزب نوشته ها و کتابهای جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹ را جمع کرد اما تجدید چاپ و توزیع آثار ضد اسلامی صادق هدایت را آغاز کرد، امثال علی اشرف درویشیان و احمد شاملو شدند ملی اسلامی و مورد حمله قرار گرفتند، و البته که جنیفر لویز، یک مومن مذهبی (البته مسیحی و نه مسلمان) دعای ندبه خوان، نیز مورد تائید قرار گرفت. (۶۰) در سیاست ایران تمام نیروهای اپوزیسیون و شبه اپوزیسیون مستقل از جایگاه و مواضع طبقاتیشان به دو گروه "ملی اسلامی" و "مدرن و طرفدار غرب" تقسیم شدند. سلطنت طلبان در کنار حزب و به تنهایی در گروه مدرن و طرفدار غرب بودند و بقیه در گروه ملی اسلامی. کورش مدرسی بعنوان لیبر حزب حتی تعلق خودشان به گروه مدرن و طرفدار فرهنگ غرب را از جمله موانع حمله سازمانهای

اطلاعاتی کشورهای اروپایی به فعالین حزبشان دانست! (۶۱) گویا سالها سرکوب فعالین کارگری کمونیست و مارکسیستهای این جوامع که حتی هم اکنون هم تحت مراقبت دائمی و در لیستهای سیاه قرار دارند، بدین دلیل بوده است که آنها غیر مدرن و فاقد فرهنگ غرب (یعنی فرهنگ خودشان!) بوده اند.

اعتقاد به تئوری امپریالیسم لنین با استراتژی که سلطنت طلبان به کمک آمریکا قدرت می گرفتند و حزب هم وظیفه اش "عقب راندن اسلامیها" بود، منافات داشت. آنها ابتدا لغت امپریالیسم را از نشریات و مطالبشان حذف کردند و سپس "ضد امپریالیست" در مجادلات داخلی حزب شد دشنام و ناسزا. (۶۲) چرا که قادر نبودند اعلام کنند که منظورشان از امپریالیسم، آمریکا نیست و گزینه بیسائو است. بعدها تئوری امپریالیسم لنین و سپس به نوعی حتی خود لنین را هم کنار گذاشتند. نتایج "رهایی" حزب از لنین و تئوری امپریالیسم وی و جایگزینی آن با ضدیت با اسلام، در قبال بحرانهای سیاسی در خاورمیانه نتایج فاجعه بار و رسوا کننده ای برای حزب داشت. منصور حکمت در گفتگو با صفا حائری در فوریه ۱۹۹۹، اسرائیل را که بر مبنای مذهب (البته غیر از اسلام!) و قومیت بنا شده و نژاد پرستانه است "دمکرات ترین رژیم خاور میانه" خواند. (۶۳) حمله آمریکا به افغانستان جنگ مدرنیسم و اسلام سیاسی لقب گرفت و از آن پشتیبانی شد. (۶۴)

در مجموع آنچه که در چهارچوب تئوری امپریالیسم لنین قبیح و ضد کارگری و ضد سوسیالیستی بود، ناگهان مثبت و مایه مباهات و افتخار شد! منصور حکمت در سمینار "جنبشهای سلبی اثباتی" این موضوع را صریحا ابراز داشت، بگونه ای که گویا دارد عکس العمل کنگره حزب را می سنجد تا آنها واکنش دهند: "حتی به نظر من شایعه ای که اینها از اسرائیل پول می گیرند به نفع ماست. بگذارید بگویند! اسرائیل نمی آید به یک محفل چهار نفره کمک کند. حتما نفع خودش را در این دیده است. لابد برآورد کرده است که حزب کمونیست کارگری یک نیروی است که میشود بر آن سرمایه گذاری کرد. بگذارید بگویند. واضح است که فحششان میدهیم، بخاطر نیات و اهدافی که دنبال می کنند. ولی این ساده لوحها نمی فهمند که (با این شایعه) این تصویر رفته است به خانه های مردم که حزب کمونیست کارگری به عنوان یک نیروی سیاسی در منطقه از دولتی مثل اسرائیل (که هر دولتی نیست، و اصلا شبیه مثلا دولت اردن نیست، دولتی که باید قبل از آن با آمریکا توافق کرده باشد که به چه نیرویی پول میدهد) کرور کرور

پول گرفته است. یک چنین تصویری رفته است در خانه های مردم و در نتیجه مردم می گویند اینها می توانند بگیرند و نگهدارند و حتی ممکن است با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سرکار نگه دارند." (۶۵)

این گفته که کاملا خارج از تاریخ انقلابی و شریف سوسیالیسم ایران است، نیاز به افشاگری ندارد. برای حزبی که نخواهد با اتکا به انقلاب بلکه با اتکا به پنج درصد مردم به قدرت برسد که تازه آنها در کنگره سوم حزب توسط منصور حکمت و با تشویق حضار تا یک سوم کاهش یافت، "با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سرکار نگه دارند" قطعاً ضروری است. با این حال میشود آنها را به کردی ترجمه کرد و به عنوان گفته جلال طالبانی یا عبدالله مهندی داد به هر سه حزب فعلی کمونیست کارگری تا حق مطلب را در مورد صاحب اصلی آن ادا کنند. جلال طالبانی و اتحادیه میهنی نمونه موفق همین نوع قدرت گرفتن هستند. اتحادیه میهنی محفل چهار نفره نبودند، از حزب کمونیست کارگری "نیرو تر" بودند، هستند و الان با توجه به کشتارهای هر روزه در دیگر مناطق عراق آشکار است که سرمایه گذاری آمریکا روی اتحادیه میهنی بنفع آمریکا بوده است و البته موفق ترین، و اتحادیه میهنی از طریق سازش با آمریکا خود را سر کار نگه داشته است. قضاوت در مورد تفاوت نگرش حزب و اتحادیه میهنی به اسرائیل را نیز باید به عهده خود خواننده گذاشت که تا همینجا هم به اندازه کافی به کنه ماجرا پی برده است.

صلاح مهندی یکی از فعالین قدیمی و سرشناس ناسیونالیسم کرد همین تئوری را برای کردستان مطرح کرد. از نظر وی با پایان جنگ سرد و جهان دو قطبی، آمریکا تنها قدرت جهان است و "رژیم چنج" می کند. و برای قدرت گرفتن و سر کار ماندن باید با آمریکا همراه شد و با آن به سازش رسید. اختلافات حزب کمونیست کارگری با سازمان زحمتکشان و عبدالله مهندی و اتحادیه میهنی و جلال طالبانی در چهارچوب اختلافات نیروهای استراتژی آمریکا در خاورمیانه متکی هستند. حزب کمونیست کارگری از سر مدرنیسم و ضدیت با اسلام و آن دو برای احقاق حقوق ملی خود. از نظر حزب کمونیست کارگری برای احقاق حقوق ملی اگر تصویر "حتی ممکن است با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سرکار نگه دارند" برود در خانه های مردم و باعث تقویت تصویر اتحادیه میهنی و سازمان زحمتکشان و عبدالله مهندی شود، غلط است. ولی این ساده لوحها نمی فهمند" اما برای

مدرنیسم و علیه اسلام و توسط حزب کمونیست کارگری اشکالی ندارد! چرا که آنها "ناسیونالیست و قوم پرستند" و خودشان "مدرن و ضد اسلام"!

حزب کمونیست کارگری و مسیر طی شده

دوران هر نوع رادیکالیسم غیر کارگری به پایان رسیده است و به این اعتبار هیچ نوع سوسیالیسم غیر کارگری رادیکال نخواهد ماند. این پیام کمونیسم کارگری به احزاب و سازمانهای چپ بود و بلایی که بر سر حزب کمونیست کارگری آمد تنها عمق پیش بینی هایش را درباره احزاب چپ بدون ارتباط با جنبش کارگری، اثبات کرد. مباحث کمونیسم کارگری برای اولین بار در کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۵ مطرح شد و کنگره با خطوط کلی آن موافقت کرد. بدین ترتیب پس از کنگره دوم، حزب می بایست سیاستها، تاکتیکها و تبلیغات و کلا تمامی فعل و انفعالات خود را بر مبانی کمونیسم کارگری استوار می ساخت و تا کنگره سوم بیشترین نیرو و انرژی ارگانهای رهبری حزب صرف همین امر شد.

از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کنگره سوم (بهمن ۱۳۶۷) دو گزارش داده شد، گزارش سیاسی با عنوان "اوضاع جهانی و وضعیت کمونیسم" و "گزارش عملکرد". گزارش سیاسی را منصور حکمت نوشته بود و گزارش عملکرد را رضا مقدم. با توجه به اختلافات موجود در حزب، نویسندگان دو گزارش به آخرین جلسه کمیته مرکزی که چند روز قبل از کنگره برگزار شد اطلاع دادند که بعنوان اعضای کمیته اجرایی وظایف تشکیلاتی خود در تهیه گزارشات را کتبا انجام میدهند اما از ارائه شفاهی آن که بخشی از اداره و پیشبرد کنگره سوم است خودداری می کنند، چون نمی خواهند در آن نقشی داشته باشند. بدین ترتیب کمیته مرکزی با معضل شروع کنگره بدون هیچ سخنرانی سیاسی و یا افتتاحیه روبرو شد. برای رفع این معضل ایرج آذرین حاضر شد گزارش سیاسی کتبی منصور حکمت را بعنوان افتتاحیه شفاها ارائه دهد که هر دو قبلا منتشر شده است و گزارش عملکرد که در بخش افزوده ها آمده است نیز برای اولین بار منتشر میشود. این گزارشات ناگزیری رفتن بسوی یک سوسیالیسم کارگری را نتیجه گرفته بودند و پایان دوره ای را که دیگر بتوان جدا از منفعت انقلاب کارگری و مبارزه کارگری پراتیک انقلابی و سازمان رادیکالی داشت و اداره کرد را

پایان یافته دانسته بودند. در بخش نتیجه گیری و جمع بندی "گزارش عملکرد" نیز آمده بود: "جمع بندی: با توجه به گزارش عملکرد هر يك از سازمانها و ارگانهای حزبی بسادگی میتوان گفت که ما نتوانسته ایم نقشه عمل های روشنی که در تمام عرصه های فعالیت حزب وجود داشته است را پیاده کنیم و تحقق بخشیم. فعالیت "رضایت بخشی" نداشته ایم. اصولا حزبی را نمیتوان یافت که از کارهایی که باید انجام دهد و همگی نیز بدان واقف بوده اند، جلو بیافتند. ستون بدهکاری فعالیت احزاب همیشه پر است.

"اما فعالیت حزب ما را نمیتوان اینگونه قضاوت کرد. در کنگره دوم، با طرح مباحث کمونیسم کارگری، حزب ما در مقابل يك انتخاب قرار گرفت. این انتخاب بهمراه خود چیزی که در اوائل کار تنها يك "تبصره" بر مباحث کمونیسم کارگری به نظر می آمد را نیز بهمراه داشت و آن فرصت و زمان محدود برای درك و هضم و اتخاذ همه جانبه این مباحث توسط کل حزب بود. هر چه زمان بیشتر گذشت آن باصطلاح "تبصره" خود را نمایان تر کرد. امروز کمونیسم کارگری بدون درك آن "تبصره" قابل فهم نیست. با توجه به آنچه که در گزارش کمیته مرکزی درباره "اوضاع جهانی و وضعیت کمونیسم" بیان گردیده است، "فرصت و زمان محدود" در کنگره دوم در این کنگره به "فرصت و زمان محدود" به توان دو تبدیل شده است و "انتخاب" به "تنها راه" و "تنها راه" به يك اولتیماتوم عینی که واقعیت در مقابل حزب ما قرار داده است." (۶۶)

در بیانیه تشکیل حزب کمونیست کارگری (۳۰ نوامبر ۱۹۹۱) که به امضای منصور حکمت، کورش مدرسی، ایرج آذرین و رضا مقدم است، تنها یک پاراگراف درباره ایران وجود دارد: "در ایران، حزب کمونیست کارگری برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی، سیاسی، استقرار حکومت کارگری و تحقق برنامه اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم کارگری مبارزه می کند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این اهداف است." (۶۷) اما ۱۰ سال بعد از کنگره سوم حزب کمونیست ایران و ۷ سال بعد از تشکیل حزب کمونیست کارگری، رابطه با طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران در این سطح بود:

"ما در یک رابطه زنده، سازنده و رابطه احساس تعلق متقابل با بخش رادیکال و سوسیالیست و معترض طبقه کارگر ایران نیستیم" (۶۸) و نه تنها این بلکه تازه روشن شد که درست برعکس، این دوران رادیکالیسم کارگری است که به پایان رسیده! تحصیل کردگان در زندگی سیاسی خود باقی می مانند! اما کارگران حوصله شان سر

می‌رود! و اصلاً می‌گویند انقلاب نتیجه و فایده‌ای ندارد! منصور حکمت در بحث "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم حزب اظهار داشت: "بافت و پایه‌کاری داشتیم و الان نداریم. چه شدند؟ معلوم است که حوصله همه سر رفت، همه که منتظر نمی‌شوند تا انقلاب بیاید و آنها را با خود ببرد. بعد از مدتی تصمیم دیگری در زندگیشان می‌گیرند و کار دیگری می‌کنند و یا اصلاً می‌گویند این کار نتیجه و فایده‌ای ندارد. محافل کارگری و فعال کارگری که در آن دوره‌ها با ما بودند، الان می‌شنویم که دارند کار دیگری می‌کنند." "اینها (کارگران) بعد از مدتی حوصله‌اشان سر می‌رود. مگر چه قدر میشود آمد و رفت؟ ما در زندگی سیاسی خودمان باقی می‌مانیم، در حالی که آن کارگرانی را که با آنها کار و فعالیت کرده‌ایم، می‌روند. و ما این را در تجربه زندگی سیاسی خودمان می‌بینیم."

بدین ترتیب حتی از نظر منصور حکمت هم حزب کمونیست کارگری در رسیدن به هدف اولیه‌اش که محور مباحثات درونی در حزب کمونیست ایران بود، شکست خورده بود. بنابراین محور اختلاف تنها می‌توانست بر سر چگونگی برخورد با این شکست باشد. در قبال این وضعیت دو راه حل وجود داشت. یک راه حل، پذیرش شکست، و با اعتقاد عمیق به مارکسیسم و طبقه کارگر، از نو شروع کردن بود. جدایی سوسیالیستهای کارگری در آوریل ۱۹۹۹ اتخاذ این راه حل بود. و با گذشت کمتر از ده سال، که در مقیاس تاریخی مبارزه طبقه کارگر جز لحظه‌ای نیست، اکنون روشن شده که اتکا به تحلیل مارکسیستی از اوضاع و پای فشردن بر آرمان طبقه کارگر نه فقط از نظر اخلاقی یگانه انتخاب انقلابی است، بلکه در عین حال واقع‌بینانه‌ترین مسیر برای تدارک انقلاب است.

راه حل دیگر، استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت بود. وی در کنگره دوم در چند نقش ظاهر شد. الف، با اطلاع کامل از اینکه مباحثش خارج از چهارچوب یک استراتژی سوسیالیستی و کارگری است، خود پیشاپیش آنرا کفر نامید و اصیل‌ترین استراتژی سوسیالیستی کارگر محور را کنار گذاشت. ب، درباره فعالین جنبش کارگری به دروغ متوسل شد و بدون ذکر هیچ منبعی و از قول فعالین جنبش کارگری از جمله گفت: "اصلاً می‌گویند این کار (انقلاب) نتیجه و فایده‌ای ندارد"، "حوصله‌شان سر می‌رود"، "منتظر نمی‌شوند تا انقلاب بیاید" و از این طریق با انداختن تقصیرها به گردن فعالین کارگری تحقق هدف اولیه حزب را غیر ممکن اعلام کرد. ج، و در پایان با لباس

مبدل وارد صحنه شد و گفت: "برای من (منصور حکمت) به عنوان یک عابر بی‌گناه در جامعه چنین انتظاری ممکن نیست".

با توجه به بحثهای کمونیسم کارگری در پیشینه این حزب، ادامه منطقی و صادقانه این تحلیل اعلام علنی و صریح بی‌اعتقادی به سوسیالیسم متکی بر کارگران و تشکیل یک حزب جدید و مدرن و ضد اسلامی بر مبنای نظری خوانا با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بود. اما با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" تمامی این تغییرات انجام شد و بنیادهای فکری، عقیدتی و طبقاتی حزب دگرگون گشت و بدون آنکه نام حزب تغییر کند، غیر مسئولانه در قمار سیاسی بزرگ پیش بینی سقوط فوری رژیم با اتکا به سیاست "رژیم چنج" آمریکا بکار گرفته شد. منصور حکمت با اتکا به دو عامل، حزب و کادرهاش را بدون جلیقه نجات به قسمت گود استخر سیاست برد و با سرنوشت آن قمار کرد: ناامیدی از سوسیالیسم کارگران و طبقه کارگر و فعالینش، و امید به سقوط فوری رژیم که هر دو سراپا غلط بود. فعالین کارگری انقلاب را بی‌نتیجه و بی‌فایده نمی‌دانستند و نمی‌دانند و ادعای منصور حکمت یک اتهام غیر اخلاقی و بی‌پایه و اساس بود. اولاً، همین تکانی که جنبش کارگری و فعالینش در چند ساله اخیر خورده‌اند حتی توجه سلطنت طلبان که متحد حزب در جبهه سرنگونی بودند را چنان به خود جلب کرده که رضا پهلوی در نشریه فرانسوی فیگارو درباره جنبش کارگری مقاله بنویسد و مشروطه خواهان در اعلامیه‌ای به مناسبت برگزاری اول ماه امسال تهران خطر استراتژیک ظهور یک سوسیالیسم متکی به کارگران را به رژیم اسلامی و صاحبان سرمایه و صنایع گوشزد کند. (۶۹) دوماً، رژیم هم سقوط نکرده است. این واقعیات سر سخت عینی استراتژی غیر سوسیالیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت را حتی در زمان حیات خودش نیز از کار انداخته بود. این ریشه بحرانهای پایان ناپذیر حزب کمونیست کارگری و علت انشعابات و تشکیل احزاب جدید است.

راه خروج از مخمصه

اشتباه بودن و شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت حتی برای خود وی نیز آشکار شده بود. منصور حکمت از طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگران ناامید شده بود و در لباس عابر بیگناه انتظار برای کمر راست کردن جنبش کارگری را

بیهوده میدانست. وی تحت تاثیر محصولات کارخانه های روی سازی لس آنجلسی سلطنت طلب، سقوط فوری رژیم را وعده داد و تمام فعل و انفعالات حزب مطابق آن سازمان یافت و بسیج شد. با سرنگون نشدن رژیم اسلامی که وی در سال ۱۹۹۹ حتی وعده زودتر از یکسال و نیم "ناپدید" شدن آنرا داده بود، باید مواضع، تحلیلها و سیاستهای تبلیغاتی و حتی آرایش تشکیلاتی حزب از بالا تا پائین تغییر می کرد. قرار بود کنگره بعد از سوم که احتمالا چهارم باید باشد در ایران برگزار شود. اما نزدیک به یکسال بعد از این کنگره و در مقطع پلنوم چهاردهم هنوز هیچ نشانی از تدارک پول برای تهیه بلیط برای پرواز به ایران به چشم نمی خورد!

منصور حکمت با وقوف به شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، در پلنوم چهاردهم (شهریور ۱۳۸۰ - سپتامبر ۲۰۰۱) اظهار داشت: "من در جلسه دفتر سیاسی گفتیم: من مشکل سر خط بودن حزب کمونیست کارگری بعد از خودم را ندارم، الان هم سر خط نیست و آن موقع هم نیست. کمونیسم کارگری الان هم حاکم نیست، آن موقع هم نباشد!" (۷۰) برای منصور حکمت هیچگاه علی السویه نبود که حزب روی چه خطی باشد، مگر در مقطعی که فکر جمع و جور و خط مشخصی نداشت. پس از یک دوره بیماری و عمل جراحی، رفتار وی در پلنوم چهاردهم در مقابل اینکه خط وی بر حزب حاکم نیست نیز یکی از همین مقاطع است. وی به شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" واقف شده بود: "(منصور حکمت) فکر می کنم هر کس از شما در محیط اطراف افراد بسیاری را دیده که می پرسند: چی شد؟ چرا آن بحثها بعد از کنگره حزب این طوری شد؟ خبری نیست؟" (۷۱) اما برای خروج حزب از این شکست راه حل و جایگزینی نداشت. به همین دلیل مانند روش همیشگی اش در چنین مواقعی، وی از موضعی پاسیو و ظاهرا با سعه صدر بالا به فعالیت های حزب انتقاد کرد تا فرصت یابد سیستم جایگزین مورد نظر خود را آماده کند. و گرنه همین منصور حکمتی که در مقابل رو خط نبودن کل حزب اکنون ظاهرا سعه صدر نشان می دهد بارها شده که در مقابل حتی چاپ یک مقاله نامناسب در نشریات حزب، تنها به انتقاد بسنده نکرده و بهر شکل ممکن مانع درج آن شده است. (۷۲)

در پلنوم چهاردهم، آخرین پلنومی که وی در آن شرکت داشت، بجای توضیح علل غلط بودن پیش بینی "ناپدید شدن" فوری رژیم اسلامی، از موضعی طلبکار به کمبودهای فعالیتهاى حزب انتقاد کرد (۷۳) بگونه ای که گویا اگر این کمبودها در فعالیت حزب

نبود و مثلا حزب پایان دوم خرداد را اعلام داشته و روایت خود را از کنفرانس برلین منتشر کرده بود، رژیم اسلامی سرنگون شده بود! رژیم اسلامی سرنگون نشد چون برخلاف تصور سلطنت طلبان که بند ناف تحلیلهای حزب هم به آن وصل بود، نه قبل از افغانستان و نه بعد از آن، و نه قبل از عراق و نه بعد از آن، نوبت حمله نظامی آمریکا به ایران برای سرنگون کردن رژیم اسلامی نبود. پیش بینی سقوط فوری رژیم اسلامی و کنار گذاشتن طبقه کارگر در استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بر سیاست واهی تغییر رژیم اسلامی توسط آمریکا (رژیم چنج) متکی بود. اگر به علل عدم تحقق استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" انتقادی هست، که هست، نه به فعالیتهاى حزب و فعالین حزب که هر آنچه از دستشان بر می آمد انجام دادند و حتی اعتقاد خود به سوسیالیسم متکی کارگران را هم کنار گذاشتند، بلکه به پیش بینی واهی سقوط فوری رژیم اسلامی و خود استراتژی حزب بر باد ده "حزب و قدرت سیاسی" است. حتی بعضی از رهبران و لیدرهای احزاب سه گانه کمونیست کارگری در توجیه شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" به نقد رفتار و سیاستهای "ناپیگیر" سلطنت طلبان که متحد حزب در جبهه سرنگونی بود، پرداخته اند و به جلسات مشترک سلطنت طلبان با دیگر نیروهای اپوزیسیون انتقاد می کنند! (۷۴) در سیاست ایران کدام هالوست که نداند، سلطنت طلبان در عین اینکه در چهارچوب سیاستهای آمریکا در قبال رژیم اسلامی حرکت می کنند اما تنها یکی از برگهای آمریکا هستند. انتقاد لیدرهای حزب به سلطنت طلبان بعنوان جریان ناپیگیر جبهه سرنگونی قرار است اتکا مستقیم استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را بر سیاست "رژیم چنج" آمریکا پنهان کند. در سیاست ایران این یک آگاهی عمومی است که سلطنت طلبان هیچگاه از خود اراده و سیاست مستقل از جناحهای حاکمیت آمریکا نداشته اند و لیدرهای حزب برای پنهان کردن استراتژی راست روانه متکی بر "رژیم چنج" آمریکا، "ولی نعمت" که آمریکا باشد را رها کرده اند و یقه "نوکر بی اراده" که سلطنت طلبان باشند، را چسبیده اند.

منصور حکمت که از پلنوم دهم در ژوئن ۱۹۹۹ (اولین پلنوم پس از جدائی آوریل ۱۹۹۹) و تحت عنوان لیدر بیشترین اختیارات ممکن را در تعیین سیاستها، تصویب پلتفرم ها و نقشه عملها، انتخاب مسئولین ارگانها و عزل و نصب آنها در دست داشت بجای پذیرش بالاترین مسئولیت خود در شکست استراتژی غیر سوسیالیستی حزب، در پلنوم چهاردهم به انتقاد از عملکرد حزب برخاست تا جا پایی باشد که بعدها با اتکا به

آن از مسئولیت شکست سیاستهایش سر باز زند و آنرا به گردن "پیروان"ی که قادر نیستند سیاستهای وی را بفهمند و پیاده کنند، بیاندازد! (۷۵) با مرگ نابهنگام منصور حکمت، حزب وارث سیاستهای شکست خورده ای شد که در مقابل آن و با اتکا به نظرات خود وی، دو راه حل وجود داشت. یا همانند پلنوم چهاردهم، شکستن کاسه کوزه ها بر سر عملکرد حزب و فعالین آن که فقط از خود وی و آنهم در کوتاه مدت بر می آمد و دوم، آنچه که در کنگره سوم بیان کرد: "لطفاً هر کس دوست دارد نجار بشود، بنا بشود، شعر بگوید، کتاب بنویسد بگذارد برای دو سال دیگر اگر شکست خوردیم." از مقطع پلنوم چهاردهم به بعد (سپتامبر ۲۰۰۱) منصور حکمت خودش به بن بست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" واقف شده بود. وی پایه استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را با اتکا به اوام رسانه های سلطنت طلب لس آنجلسی بر سقوط فوری رژیم اسلامی گذاشته بود و پاسخی برای سئوالات "چی شد؟" و "خبری نیست؟" از درون و بیرون حزب نداشت. از نظر منصور حکمت موسم بنائی و نجاری و شعر گفتن از همان پلنوم چهاردهم که خودش در قید حیات بود، فرا رسیده بود!

و قدرت سیاسی" واقف شده و راه مواجهه با آن را یافته است. راهی که اجرای آن منحصراتنها از عهده وی بر می آمد و در کوتاه مدت نیز موثر میبود. کمیته مرکزی و کادرهای حزب از فرد دیگری قبول نمی کردند که "رهروان" خوبی نبوده اند و عدم موفقیت استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بدلیل قصور آنها در فعالیتهای لازم بوده است.

حزب کمونیست کارگری سقوط فوری رژیم اسلامی را پیش بینی کرد و انتظار برای به میدان آمدن کارگران را بیهوده دانست. از نظر منصور حکمت چه بسا ممکن بود فتح تهران بدون حضور کارخانه ها و توسط ارتش حزب انجام شود. استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" که بر این مبانی استوار بود منشا تمام سیاستها و فعالیتهای حزب شد. این استراتژی که از ابتدا هم واهی بود، شکست خورد و سخنرانی منصور حکمت در پلنوم چهاردهم نیز گواهی بر آگاهی وی از پایان کارائی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بود. در حالیکه حزب نیازمند استراتژی سیاسی جدید بود و می بایست به سئوالاتی برای تدوین آن جواب میداد، درگیر نوع آرایش بالا، و از جمله رهبری دسته جمعی یا لیدر شد. سئوالات مقابل حزب از این قبیل بود: پیش بینی سقوط فوری رژیم از طرف منصور حکمت بر کدام مبانی تحلیلی مارکسیستی متکی بود؟! آیا بر سیاست "رژیم پنج آمریکا" و در همکاری با سلطنت طلبان متکی بود یا بر یک برآمد انقلابی؟ از طریق کدام مکانیسم امکان داشت که رژیم اسلامی بیافتد بدون اینکه انقلاب شود؟ چرا پیش بینی انقلاب و سرنوشتی رژیم اسلامی و تاریخ تعیین کردن برای آن اشتباه بود؟ سابقه این خط و فعالینش از ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، همواره در توضیح "اختلافات جناحها" بر تحلیلهای طبقاتی و مارکسیستی استوار بوده است. مبانی کنونی "اختلافات جناحها" چیست؟ اکنون تحلیل حزب از اوضاع سیاسی چیست؟ استراتژی حزب برای رسیدن به اهدافش در شرایط غیر انقلابی و یا برای متکدر نشدن خاطر حزب "شرایط سقوط غیرفوری رژیم اسلامی" چیست؟ کمیته مرکزی حزب درگیر تعیین جانشین لیدر یا رهبری گروهی بود در صورتیکه به جانشینی برای استراتژی سیاسی "حزب و قدرت سیاسی" نیاز داشت.

در حالیکه حتی وحدت حزب در گرو تعیین یک استراتژی جدید بود کوشیدند تا وحدت حزب را با اتکا به فضای عاطفی بعد از مرگ منصور حکمت حفظ کنند که اگر چه در کوتاه مدت موثر هم بود اما خود موانع جدی را برای ایجاد وحدت اساسی حزب حول

فصل ششم: احزاب سه گانه حزب کمونیسم کارگری

در فصل های قبیل با مرور بر منشا استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" نشان داده شد که در مقطع پلنوم چهاردهم، حتی برای خود منصور حکمت هم پوچی این استراتژی غیر قابل انکار بود. در این فصل حزب کمونیست کارگری بعد از فوت منصور حکمت که طبق آخرین خبر تعداد آنها فعلا تا سه حزب افزایش یافته است، بررسی میشود. هر یک از این سه حزب به نحوی نتیجه پاسخهای متفاوت به بن بست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است. در حقیقت علت اصلی انشعابات و تجزیه حزب کمونیست کارگری به سه حزب را باید فراتر از خرده اختلافات شخصی میان لیدرهای مختلف (که واقعی است) در این پاسخ های گوناگون جستجو کرد. همانطور که پائین تر خواهد آمد هیچ کدام از این سه حزب قادر نیستند راهی برای خروج از بن بست که در آن افتاده اند بیابند و استراتژی سیاسی منسجم و بامعنایی طرح کنند زیرا لازمه آن مورد سؤال قرار دادن صریح و علنی مبانی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است که در برابر آن عاجزند.

الف: حزب کمونیست کارگری پس از منصور حکمت

با مرگ نا بهنگام منصور حکمت، حزب کمونیست کارگری با استراتژی شکست خورده "حزب و قدرت سیاسی" تنها ماند. منصور حکمت با انتقاد از فعالیتهای حزب در آخرین پلنومی که در آن حضور داشت نشان داد که به عدم کارائی استراتژی "حزب

یک استراتژی جدید ایجاد کرد. در این دوره منصور حکمت را مارکس زمانه خواندند! از وی مجسمه ساختند! فاصله منصور حکمت با دیگر اعضای کمیته مرکزی را چندین سال نوری اعلام کردند! و... البته این اقدامات برای کسانی که با اتکا به فرهنگ اسلامی کوشیدند تا از وی یک "امامزاده" بسازند و متولی موروثی آن بشوند، مناسب بود (هر چند که اکنون اختلافات بین این متولیان باعث سرگشتگی و گیجی مومنین شده است!) اما برای ایجاد وحدت در حزب مهلک بود. چرا که هم تعیین یک لیدر که اتوریته اش مورد قبول کمیته مرکزی و کل حزب قرار گیرد را غیر ممکن کرد و هم انتقاد به استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و تغییر آن را برای حزب بسیار پر هزینه و تا حد انشعابات متعدد و از هم پاشاندن حزب، بالا برد. زیرا حزبها نمی توانستند مستقیماً وارد بحث انتقادی بر سر استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" شوند که متعلق به "مارکس زمانه" بود و به این اعتبار آخرین کلام مارکسیسم قلمداد میشد و لذا حزب را دچار تلاطم و تشنج میساخت!

حزب کمونیست کارگری پس از منصور حکمت دو دوره را طی کرده است. دوره اول از مرگ منصور حکمت در سال ۲۰۰۲ تا انشعاب حکمتیستها در ۲۰۰۴ است. در این دوره که پس از مدتی کشمکش بر سر رهبری جمعی و فردی، کورش مدرسی در پلنوم هفدهم لیدر حزب شد، به ناچار استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را ادامه دادند. گویا این سرنوشت محتوم کورش مدرسی بود، تا به ویژه در دوره لیدریش، با گافهای بزرگ خود که در حزب به آن "در افزوده" بر مارکسیسم می گویند، استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را به نتایج نهایی، پوچ و کمیک خود برساند. دوره دوم، حاکم شدن راه حل حمید تقوایی است که بر مبانی ملغمه ای از مارکسیسم انقلابی و پوپولیسم متکی است.

مردی که میخواست رئیس جمهور شود

کورش مدرسی لیدر حزبی شد که حتی نمی دانست مشکلش چیست و با چه معضلات بنیادی روبروست. اگر چه پی بردن به مشکل حزب لزوماً به معنی یافتن پاسخ درست برای آن نیست اما نشناختن مشکل شیرازه امور را از هم می پاشاند، کما اینکه پاشاند. وی با آگاهی از عدم اتوریته خود به دسته بندیها مختلف حزب "حق حیات" داد و پنداشت که با "حزب تعدد نظرات" می تواند وحدت حزب را حفظ کند. کوشید تا قیای

لیدری را که منصور حکمت فقط مناسب خود دوخته بود را مناسب با قد و قواره سیاسی خود تعمیر کند. (۷۶) و همان استراتژی شکست خورده "حزب و قدرت سیاسی" را منتها همراه با "در افزوده" های خود ادامه دهد و پاسخی شعبده بازانه به سئوالات "چی شد؟" و "خبری نیست؟" که در زمان منصور حکمت هم طرح بود، داد.

کورش مدرسی همان استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را ادامه داد و کوشید با "در افزوده" های خود آنرا به اصطلاح عملیاتی کند. غافل از اینکه این عملیاتی شدن پوچی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را حتی برای کادرها و اعضای جدید حزب که به قول منصور حکمت "نه می تواند این حزب را برای دو نفر بغل دستش توضیح بدهد" نیز آشکار میکند. (۷۷) چرا که این استراتژی تبدیل می شود به موضوعی که با هر عقل و هوش زیر متوسط هم می توان درباره آن قضاوت کرد. منتها به دلیل ماهیت غیر مارکسیستی تحلیلهایی که پشتوانه استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بود و قبلاً بررسی شد، کورش مدرسی گافهایی داد که حتی یکی از آنها برای پایان لیدری هر شخصی در یک حزب سیاسی جدی کافی است. کورش مدرسی تصور میکرد که اگر کنگره سوم حزب از منصور حکمت قبول کرد که حتی با یک نفر هم اگر میشود باید حکومت را انداخت، وقتی وی آنرا عملیاتی کند و تبدیل به یک طرح قابل اجرا در آورد، حتماً مورد قبول حزبها واقع خواهد شد. وی ادعای محیر العقول "حتی با یک نفر هم اگر میشود" منصور حکمت که از افسانه های کهن یونان نظیر هرکول اخذ شده و اکنون موضوع سریالها و کارتونهای تفریحی تلویزیونی است، را **ده هزار برابر** کرد تا "معقول" جلوه کند و در مصاحبه با نشریه شهروند چاپ تورنتو، کانادا، ۲۳ آبان ۱۳۸۲، اظهار داشت که میشود با ده هزار نفر نیروی مسلح بریزند و سه کاخ رفسنجانی و خاتمی و خامنه ای را بگیرند و حکومت مورد نظر حزب را اعلام کنند! این اظهارات کسی است که بمنظور آماده شدن اعضا و کادرهای حزب برای فهمیدن عمق مباحثش در سمینارهایی که برگزار می کند از قبل یک لیست طولانی کتاب برای مطالعه میدهد! بعلاوه وی بدون شناخت نسبت به جنبش کارگری ایران، مکانیسمهای مبارزاتی که دارد و معضلاتی که با آن روبروست در تیرماه ۱۳۸۲ کارگران نفت را فراخواند تا دست به اعتصاب سیاسی بزنند! (اعتصاب اقتصادی و رفاهی کارگران نفت قبول نیست!) کورش مدرسی در فراخوان خود به کارگران نفت که باید آنرا بعنوان بیانیه یک "ناحالی بیگانه و نا آشنا" با طبقه کارگر و جنبش کارگری در محافل کارگری ترویج کرد، اعلام داشت

که "ایران در آستانه تحول عظیمی است. جمهوری اسلامی وارد آخرین مرحله زندگی خود شده است" و سپس به کارگران نفت فرمان داد "امروز باید روز شروع اعتصابات سیاسی شما باشد. من شما را فرا میخوانم تا با شروع اعتصابات سیاسی خود ناقوس مرگ جمهوری اسلامی ... را به صدا درآورید." (۷۸) بعلاوه کورش مدرسی در پلنوم شانزدهم اعلام کرد که میخواهد رئیس جمهور ایران شود! منتها بر خلاف تصور وی که در دنیای ذهنی خود غوطه ور بود حتی اعضا و کادرهای حزب هم تحمل از دست دادند و به گافهایش اعتراض کردند، بگونه ای خود کورش مدرسی از اعتراضات درون حزب به گفته هایش که با طنز و جوکهای شخصی نیز توأم شد، بیکه خورد. (۷۹)

رژیم افتاده، کسی نیست آنرا بردارد

کورش مدرسی در مقام لیدر حزب همانند منصور حکمت و حمید تقوایی برای سقوط فوری رژیم تاریخ تعیین نکرد، چرا که بر خلاف آن دو که تاریخ سال و ماه دادند، از نظر وی سقوط رژیم اسلامی مسئله روز بود. کورش مدرسی می پنداشت "روبارویی میان مردم و جمهوری اسلامی وارد مرحله آخر خود شده است. جمهوری اسلامی میتواند بسادگی در یکی از همین رودرویی هایی که روزانه میان آن با مردم روی میدهد، ساقط شود". (۸۰) اما این پاسخی به سئوالات "چی شد؟" و "خبری نیست؟" درباره سقوط فوری رژیم اسلامی که بقول منصور حکمت "در محیط اطراف بسیاری می پرسند" نبود. لذا کورش مدرسی یک پاسخ نبوغ آمیز شعبده بازانه برای این سئوالات یافت. اگر منصور حکمت در کنگره دوم در لباس "یک عابر بیگناه" وارد صحنه شد تا انتظار برای کمر راست کردن جنبش کارگری را بیهوده اعلام کند، اینجا کورش مدرسی در لباس "مردم" وارد شد و اظهار داشت: "مردم می گویند که جمهوری اسلامی افتاده است، کسی نیست آنرا بردارد. این رنگی از واقعیت دارد. ... اما بهر حال دیر یا زود کسی پیدا میشود که این رژیم را بردارد."! (۸۱) با اتکا به این شعبده بازی پیش بینی منصور حکمت که "رژیم دارد می افتد"، متحقق شده است منتها این ضعف حزب بوده که نتوانسته رژیم افتاده را بردارد! البته کورش مدرسی هنوز توضیح نداده است که حالا مردمی که به وی اطلاع دادند رژیم افتاده خودشان عقلشان نرسیده بروند رژیم را بردارند، عقل حزب کجا بود که فوراً به مردم رهنمود نداد که بروند زود

برش دارند! آیا اگر این مردم به نیروهای دیگر اپوزیسیون این اطلاع را میدادند، آنها از دادن این رهنمود ساده به مردم دریغ می کردند؟ برای ما که در پایان این ماجرا به این واقعه در یک کشور ۷۰ میلیونی نگاه می کنیم، اکنون روشن است که برخلاف پیش بینی لیدر حزب "دیر یا زود کسی پیدا" نشد رژیم را بردارد تا اینکه بالاخره خود رژیم متوجه شد و خودش خودش را برداشت و هنوز سرکار است!

محاصره شهرها از طریق محلات

از آنجا که منصور حکمت اصیل ترین استراتژی سوسیالیستی کارگر متشکل محور را در کنگره سوم حزب کلاهداری ملیون نامیده بود، کورش مدرسی استراتژی "محاصره شهرها از طریق روستاها" مائوئیست ها را با "شهریزه" کردن به "محاصره شهرها از طریق محلات" تبدیل کرد. "محاصره شهرها از طریق محلات" که از "در افزوده" های کورش مدرسی به استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" مارکس زمانه است، درک ژرفی از بنیادهای اقتصادی و سیاسی جامعه سرمایه داری و اختلافات و منافع طبقاتی نهفته است و ارزش داشتن حوصله و خواندن آنرا دارد!

کورش مدرسی: "متحد شدن مردم در خلاء انجام نمیشود. جمهوری اسلامی به کنار، هیچ دولتی فرصت نمیدهد که مردم راحت برای سرنگون کردنش دور هم جمع شوند و نیرویشان برای رودروئی با این دولت آرایش بدهند. بناچار باید در حین مبارزه متحد شد، باید همراه با متحد شدن و برای تسهیل متحد شدن جمهوری اسلامی را عقب زد. باید اعتماد بنفس بیشتری را در تعداد هرچه بیشتری از مردم بوجود آورد باید صف متحد را وسیع کرد. یکی از راههایی که امروز فوراً میتواند عملی شود، و شواهد نشان میدهد دارد عملی میشود، درآوردن کنترل محلات مسکونی از دست جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی ممکن است بتواند دانشگاهها، مدارس و خوابگاهها را ببندد. جمهوری اسلامی حتی ممکن است حکومت نظامی اعلام کند و بسیاری مراکز کار را ببندد. اما قادر به "بستن" یا "تعطیل" محلات مسکونی و کارخانههای حیاتی نیست. در این بخش به محلات مسکونی میپردازیم و در بخش بعد در مورد کارخانهها و محیطهای کار صحبت خواهیم کرد. محلات مسکونی را میشود و باید از کنترل جمهوری اسلامی خارج کرد. پروسه سرنگون کردن جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت مستقیم مردم

را از همینجا میشود و باید شروع کرد. در محله‌ای که جمهوری اسلامی ریشه‌ای ندارد، این شامل بخش اعظم محلات مسکونی میشود، باید قوانین جمهوری اسلامی غیر قابل اجرا شوند و حضور اوباش اسلامی بسادگی و در تعداد کم ناممکن شود. روشن است که در شرایطی که هنوز جمهوری اسلامی سرکار است جزیره آزادی را در یک محل مسکونی نمیشود ساخت. اما از جزیره آزادی تا وضعیت امروز انواع و اشکال تناسب قوای مختلفی را میشود تصور کرد. همین امروز ساکنین هر محل در اشکال مختلف به هم گره خورده اند. "بچه‌ها" یعنی دخترها و پسرهای محل هم اکنون یک کانون مهم مبارزاتی و اعتراض به جمهوری اسلامی هستند. این رابطه باید شکل آگاه‌تر و سازمان یافته تری بیابد. باید به تدریج محل را از زیر کنترل جمهوری اسلامی خارج کرد. در محلاتی که ما قوی هستیم باید آپارتمان‌های جنسی عملاً منسوخ شود، باید کسی نباشد قوانین اسلامی را اجرا کند. باید بشود در آن محل آخرین ویدئوهای فیلم و موزیک و بهترین کتابها و نشریات را گیر آورد، باید در آن محل بشود اجتماع کرد، باید دارو دسته‌های اسلامی نهی از منکر و گله‌های حزب‌الله و انصارالله نتوانند بند شوند یا بمانند. باید در آن محل بشود جمع شد، نقشه تظاهرات را کشید، شعارها را تعیین کرد، به آن محل عقب نشست، با محلات دیگر هماهنگی کرد و .." (۸۲)

از کجا باید به آنجا عقب نشست؟! مرز این محلات کجاست؟! آیا این محلات بهم پیوسته و چسبیده اند یا کیلومترها بیابان آنها را از هم جدا می کند؟! آیا از این محلات نظیر لبنان در زمان جنگ داخلی بطور مسلحانه دفاع میشود؟! آیا بر روابط میان کارگر و کارفرما در کارخانه ها و کارگاهها و مغازه هایی (مثلا لبنیاتی سرکوچه) که در این محلات واقع اند، قانون کار جمهوری اسلامی حاکم است؟! این اظهارات نتیجه کنار گذاشتن مارکسیسم در تحلیل اوضاع سیاسی جامعه ای است که نزدیک به نیم قرن از سرمایه داری شدن آن گذشته است.

بحث "سلبی اثباتی" و دولت مشترک حزب با گنجی

یکی دیگر از "در افزوده" های کورش مدرسی به استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" طرح تشکیل دولت مشترک با گنجی بود (البته منظور همان اکبر گنجی کنفرانس برلین است!). در پیشگویی های کمی قبل تر حزب، قرار بود با رفتن رژیم اسلامی همه

جریانات سیاسی بجز نیروهای جبهه سرنگونی که شامل خودشان و سلطنت طلبان و مجاهد بودند، از بین بروند. اما از نظر کورش مدرسی با شکست جبهه دوم خرداد جبهه سرنگونی قوی تر شده بود، چرا که نیروهای بیشتری و از جمله امثال اکبر گنجی به اصلاح ناپذیر بودن رژیم اسلامی پی برده بودند و می توانستند در دولت مشترک مورد نظر حزب شرکت کنند. به همین اعتبار وی در پلنوم شانزدهم (اوت ۲۰۰۲ - مرداد ۱۳۸۱) طرح دولت مشترک با مجاهد و سلطنت طلبان و گنجی را داد. مخالفان وی در کمیته مرکزی که با دولت ائتلافی با سلطنت طلبان و مجاهد مشکل نداشتند انتقاد خود را متوجه شرکت گنجی کردند. در صورتیکه مطابق پیشگویی کورش مدرسی چاره ای جز رفتن در دولت مشترک با دوم خردادها نبود چرا که رژیم اسلامی می افتاد دست نزدیک ترین نیرو به خودش که دوم خردادها بودند. منتها مخالفان وی این نزدیکی را سیاسی فهمیدند و آنرا غیر قابل قبول دانستند در صورتیکه منظور کورش مدرسی از نزدیکی احتمالاً نزدیکی آنها به محل واقعه یعنی افتادن رژیم بود که به دوم خردادها امکان میداد زود تر رژیم را بردارند تا حزب که در خارج کشور بود و از محل سقوط بسیار دور. البته کورش مدرسی هنگام ارائه نظراتش بطور شفاهی از تشکیل دولت مشترک با جاریان نام برده بود که بعداً متذکر شد که منظورش گنجی بوده است به عنوان نماینده دوم خردادها که به اصلاح ناپذیر بودن رژیم پی برده اند، منتها مخالفان وی در حزب در انتقاد به وی به دولت مشترک وی با جاریان چسبیده اند.

در تحلیلهای حزب، جبهه دوم خرداد آمده بود تا رژیم را نگه دارد و مانع سقوط آن شود و با شکست آن رژیم قاعدتاً باید می افتاد. لذا با شکست دوم خرداد (یکی از انتقادات منصور حکمت در پلنوم چهاردهم، تقریباً یکسال قبل از پلنوم شانزدهم این بود که اعلام شکست دوم خرداد دیر شده است) راه حل کورش مدرسی برای این معادله پیچیده هیچ مجهولی پیشگویی افتادن فوری رژیم و ارائه تشکیل یک بلوک از حزب و سلطنت طلبان و مجاهد برای شرکت در دولتی با حضور دوم خردادها بود. قابل توجه آنکه پیشگویی کورش مدرسی مبنی بر افتادن فوری رژیم و تدارک برای تعیین جانشین آن نشانه وجود یک "شم" قوی رهبری در وی و آنهم در شرایطی بود که از قضا حزب درگیر بحث رهبری فردی و جمعی هم بود. طرح دولت مشترک عمیقاً راست، پا در هوا و خیالی کورش مدرسی بدین دلیل به مجادلاتی پر حرارت در کمیته مرکزی دامن زد که همه طرفهای درگیر در اصل "رژیم در حال فروپاشی است"، شکی نداشتند و در

عین حال یک فرصت طلایی هم برای حمید تقوایی بود تا نشانه‌هایی از یک استراتژی پوپولیستی "انقلاب توده‌ها" را برای خروج از بن بست حزب ارائه دهد.

در نتیجه مباحثی که بر سر طرح دولت مشترک کورش مدرسی در پلنوم درگرفت، کمیسیونی تشکیل شد تا اسناد لازمه را برای تصویب توسط دفتر سیاسی آماده کند که حاصل کارشان دو سند "منشور آزادیهای سیاسی" و "تضمین حق مردم در تعیین نظام حکومتی آینده" بود که طی فراخوانی از همه احزاب خواستند تا بدان متعهد شوند. این اسناد و پیامها، مصاحبه‌ها و مطالبی که در دفاع از آن نوشته شد، همگی مخلوط و ملغمه‌ای از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت و استراتژی پوپولیستی "انقلاب توده‌ها" حمید تقوایی بود که برای مدت طولانی نمیتوانستند همزیستی داشته باشند و نداشتند. (۸۲ مکرر) در واقع استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" با "انقلاب توده‌ها" در هم آمیخت تا هنگام محو شدن اولی حزب بر دومی متکی شود. در همین راستا کورش مدرسی بعنوان رئیس دفتر سیاسی حزب بمناسبت سقوط فوری رژیم اسلامی به مردم ایران پیام داد که چنین آغاز شده است: "جمهوری اسلامی رفتنی است. پرونده هر دو جناح جمهوری اسلامی بسته شده است. فردایی برای دولت اسلامی متصور نیست. دیگر همه، از دو خردادیها و پادوهای سیاسیشان تا دولت‌های مختلف غرب فهمیده‌اند که جمهوری اسلامی اصلاح شده یا اصلاح نشده را مردم نمی‌خواهند. جمهوری اسلامی باید برود و میرود. جمهوری اسلامی در حال سقوط است."

طرح تشکیل دولت مشترک حزب، سلطنت طلبان و مجاهدین و گنجی از طرف کورش مدرسی و همچنین جمله معروف وی که "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" که در مباحث داخلی کمیته مرکزی حزب از طرف طرفداران استراتژی پوپولیستی "انقلاب توده‌ها" بر سر آن بسیار جنجال به پا شد کاملاً متکی بر بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت است که در یک سمینار جانبی در کنگره سوم حزب ارائه داد، منتها مخالفان وی دیوار کورش مدرسی را "کوتاه" یافتند و نه دیوار منصور حکمت را. منصور حکمت در بحث "سلبی اثباتی"، مانند "حزب و قدرت سیاسی"، نه تنها ادعایی بر مارکسیستی بودن آن نداشت بلکه آنرا صریحاً بر خلاف "سنت کلاسیک تبیین اوضاع سیاسی، نقش احزاب، مبارزه انقلابی، مبارزه کمونیستی، قیام و هدف نهایی، شعارهای اثباتی" دانست و اظهار داشت که این "با درک مرسومه‌ای که همه ما از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی داریم، تفاوت دارد" (۸۳). (البته از نظر حزبیها همین بحث "سلبی اثباتی" هم از

جمله "در افزوده" های منصور حکمت به مارکسیسم است!)

بحث "سلبی اثباتی" نظریه‌ای برای تئوریزه کردن راست روی و بند و بست با هر نیروی سیاسی در دوران انقلابی علیه رژیم اسلامی است. مطابق این بحث "شم" رهبری کمونیستی در این است که در دوران غیر انقلابی با اتکا به سوسیالیسم نیرو جمع‌آوری کند و در دوره انقلابی آنها را مغایر با امری که برایش متشکل شده‌اند و زد و بند با این آن خرج کند، درست همان کاری که خود منصور حکمت با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" با حزب کمونیست کارگری کرد. از نظر منصور حکمت در بحث "سلبی اثباتی" اگر "بگوییم چه نظامی را جایگزین جمهوری اسلامی می‌کنیم. این کار سم است. سم است این کار، تاکید می‌کنم سم است! اگر میخواهید مردم از شما فاصله بگیرند بروید به جای مرگ بر جمهوری اسلامی بگویند چه می‌خواهید به جای جمهوری اسلامی بگذارید." و یا "اگر بنا باشد متولوژی و تعیین تاکتیک ما، روش دخالت ما در دوره انقلابی را واگذار کنیم به این حرف حقیقی همیشگی ما که مردم بدانند چه جای جمهوری اسلامی می‌خواهیم بیاوریم، ((این کار نادرست است))"، چرا که "هر نوع تلاش برای ... اثباتی تشریح کردن، به نظر من جنبش بالقوه عظیمی را که میتواند پشت ما بیاید، تجزیه میکند". (۸۴)

در کنگره سوم که رضا پهلوی هم به آن دعوت شده بود، بحث "سلبی اثباتی" در محتوای عملی خود توجیهی بود برای دیالوگ دوجانبه و در ادامه برای ایجاد دفاکتو جبهه با سلطنت طلبان حول خواست سلبی سرنگونی جمهوری اسلامی. سالهاست که بر سر همین موضوع بین دمکراسی خواهان و جمهوری خواهان اختلاف وجود دارد. دمکراسی خواهان بر خواست "سلبی" رفتن جمهوری اسلامی تاکید می‌کنند و پنهان نمی‌سازند که در فرآیند موعود خود رژیم سلطنت یکی از موارد مطرح است. در صورتیکه این با نام جمهوری خواهان که خواست "اثباتی شان" در آن مستتر است، خوانائی ندارد. از این نظر حزب کمونیست کارگری با بحث "سلبی اثباتی"، در سیاست روز ایران در جناح راست لیبرالهای جمهوری خواه قرار دارد که حاضر به ائتلاف با مدعیان و بازماندگان جانی رژیم سرنگون شده سلطنتی در انقلاب ۱۳۵۷ نیستند. بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت برای باز کردن راه حزب کمونیست کارگری در این نوع ائتلافها و همکاری‌ها در چهارچوب استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و با سلطنت طلبان بود که در فصل‌های قبل توضیح داده شده است. منصور حکمت همانطور که

دلیل استراتژی غیر سوسیالیستی "حزب و قدرت سیاسی" خود در کنگره دوم حزب را با افاضاتش به گردن کارگران انداخت در اینجا نیز دوباره علت راست روی خود را به گردن کارگران انداخته و اظهار داشته است که "با شعارهای اثباتی ما ... به احتمال قوی بیشتر کارگران سوسیالیست نمی شوند!" (یا به بیان بعدی کورش مدرسی، "سوسیالیسم مردم را رم می دهد").

تمام متدولوژی منصور حکمت بدون هیچ پرده پوشی الگویی است از جنبش "همه با هم" در انقلاب ۱۳۵۷ و نحوه به قدرت رسیدن خمینی که بر رفتن شاه تاکید کرد بدون اینکه مردم بدانند چه جهمی در انتظارشان است. "خمینی شد سمبل «نه» به رژیم سلطنت. مهم نبود اثباتا چه میگوید. مردم دقیقاً حاضر شدند حرفهای اثباتیش را فراموش کنند، نشنوند و به خودشان دروغ بگویند". (۸۵) در مباحث داخلی در آوریل ۱۹۹۹ منصور حکمت در مقابل سؤال چرا طبقه کارگر از استراتژی حزب کنار گذاشته شده است، پاسخ داد که خمینی که کارگران را در محل کار جلب نکرد، از خارج و با رسانه ها این کار را کرد. این جواب منصور حکمت که در آن زمان بسیار بحث بر انگیز شد نشان میداد که طبقه کارگر نزد وی همان نقش و ارزشی را دارد که در روش قدرت گیری خمینی (۸۶) منتها با ارائه بحث "سلبی اثباتی" در کنگره سوم روشن شد که آن جمله فقط نوک کوه یخی بود که منصور حکمت هنوز فضا را برای رو کردن کلیت آن تا قبل از جدایی های آوریل ۱۹۹۹ مناسب نمی دیده است. یکی از عمومی ترین درسهای طبقه کارگر در انقلاب ۱۳۵۷ اجتناب در پیوستن به هر نوع جنبش همه با هم علیه رژیم اسلامی است. بدین ترتیب منصور حکمت زندگی سیاسی خود را با نقد جنبش "همه با هم" و تاکید بر منافع مستقل طبقه کارگر و آلترناتیو حکومتی آن در دل انقلاب ۱۳۵۷ آغاز کرد و درست بر عکس با تأیید روش خمینی برای به قدرت رسیدن که بحث "سلبی اثباتی" کاملاً متکی بر آن است، به پایان رساند. منصور حکمت در بحث "سلبی اثباتی" در کنگره سوم حزب اظهار داشت: "یکی در اینترنت گفته بود شما عدد بدهید و بگوئید خرج حکومت شما چقدر است؟ عدد نمیدهیم! مگر خمینی به شما عدد داده بود؟ مگر فرانکو در اسپانیا به کسی عدد داده بود؟ این شیخهای طالبان به کسی عدد داده بودند؟ آمدند و زدند و گرفتند و بعد گفتند میخواهد چه کار کنند".

برای منصور حکمت که طبقه کارگر را از استراتژی قدرت گیری حزب کنار گذاشت و اصلترین استراتژی سوسیالیستی که کارگر متشکل محور است را "کلاهدراری ملیون"

نامید، الگو برداری از این بدنامان تاریخ بشریت چیزی جز اثبات این اصل که دوره پوسیدگی هر نوع رادیکالیسم جدا از کارگر فرارسیده است نیست. از کی کمونیست ها از نحوه به قدرت رسیدن فرانکو و خمینی و طالبان سر مشق می گیرند؟ کمون و انقلاب اکتبر چه شد؟ (یا دستکم، پیش از این نمونه های کارگری، استناد به دانتون و کرامول - که این دومی ها حداقل رهبران حرکات انقلابی بورژوازی در انقلابات تاریخی ترفیخواه بورژوازی بودند - و نه به شیوه قدرت گیری لوئی چهاردهم یا بیسمارک!). الگو برداری از این بدنامان تاریخ بشریت باز چیزی جز اثبات این حقیقت نیست که یک حزب کمونیست چنانچه در جایگاه طبقاتی اش و در کنار کارگران قرار نداشته باشد قابل تبدیل به هر چیزی هست.

بحث "سلبی اثباتی" را که خود منصور حکمت کاملاً با احتیاط و برای تست تشکیلات و آماده شدن با عواقب آن مطرح کرده بود، کورش مدرسی، این کاسه داغ تر از آش که در عالم ملکوت سیر می کرد، کوشید تا به اجرا در آورد! وی با طرح دولت مشترک با سلطنت طالبان و مجاهدین و گنجی و "سوسیالیسم مردم را رم می دهد" که متکی بر بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت بود، خود را آماج حملات مخالفان قرار داد و بعدها به هنگام جدایی حکمتیستها به یک موضوع محوری در مجادلات داخلی حزب تبدیل شد. در صورتیکه خود منصور حکمت هنگام طرح این بحث در سمینار جانبی کنگره سوم، ابتدا اعلام کرد که "رفقا، من قطعنامه ای را که دیروز حمید داد بود، تأیید کردم و در آخر به آن رای دادم." (منظور قطعنامه ای است که مغایر بحث "سلبی اثباتی" بود) و افزود: "میخواهم در اینجا مفاهیمی را طرح کنم که خود من به تازگی به آنها رسیده ام و هیچ اصراری هم ندارم که کسی آنرا قبول کند". بهرحال مقایسه "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا - خطوط عمده" در سال ۱۳۵۷ با بحث "سلبی اثباتی"، دور باطلی را که با کمال تاسف منصور حکمت در زندگی سیاسی خود طی کرد، نشان می دهد.

بعد از تلف کردن وقت و انرژی بسیار و ایجاد تنش و دلخوری در بین کادرهای ارشد حزب در دوران مباحث رهبری فردی یا جمعی، و سپس با مشخص شدن پوچی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" پس از عملیاتی شدن با "در افزوده" های کورش مدرسی، بالاخره مقاومت در مقابل واقعیات سر سخت به انتها رسید و مدافعان این استراتژی که توسط کورش مدرسی نمایندگی میشدند، دست از مقاومت برداشتند. کورش مدرسی برای حفظ وحدت حزب اعلام کرد که از کاندید کردن مجدد خود برای لیدری

حزب خودداری خواهد کرد و آنرا طی یک نامه درونی ویژه در نوامبر ۲۰۰۳ به اطلاع اعضا و مشاورین کمیته مرکزی رساند. گویا "مقدر" شده بود که کاسه کوزه شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بر سر کوروش مدرسی شکسته شود تا حزب از آن عبور کند. کنار کشیدن کوروش مدرسی و لیدر شدن حمید تقوایی در واقع و در عمل کنار گذاشتن استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و بحث "سلبی اثباتی" و جایگزین شدن آن با استراتژی پوپولیستی "انقلاب توده ها" بود منتها به شکلی تدریجی، بدون انتقاد به صاحبش که مارکس زمانه شده بود و کاملاً بنحوی قابل هضم برای کل بدنه حزب و با کمترین تلفات ممکن.

اگر استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" ذره ای کارایی داشت و سرنگونی رژیم در چشم انداز بود، حزب با خوشبینی و کادراهایش با روحیه و نشاط بالا و بدون هیچ معضلی و یا با صرف نظر کردن از گافهای بزرگ کوروش مدرسی به نفع یک امر مهمتر، تحت لیدری کوروش مدرسی راهش را ادامه میداد و انشعابی نمیشد. شورای ملی مقاومت هم بر مبنای سرنگونی فوری رژیم اسلامی تشکیل شد و درست هنگامی که سقوط فوری رژیم از چشم انداز دور شد، احزاب و سازمانهای متشکل در آن و از جمله حزب دمکرات، یکی پس از دیگری از آن جدا شدند. حزب دمکرات تنها وقتی می توانست از بعضی خواستههایش صرف نظر کند که می پنداشت اتحادشان در شورای ملی مقاومت سبب سرنگونی فوری رژیم اسلامی خواهد شد. (۸۷)

لیدر شدن حمید تقوایی موقتا به تشنجات پایان داد. اما در واقع آنها را از موضوع جلسات رسمی تشکیلاتی به محافل بی شمار درون حزب منتقل کرد و زنده نگاه داشت تا در فرصت بعدی مجدداً سر باز کنند زیرا تکلیف استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" علناً و رسماً روشن نشده بود. این دوره (بنا به دلایلی که کمی پائین تر در بخش بررسی حزب حکمتیستها توضیح داده خواهد شد) بسیار کوتاه بود و مدافعان استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" دوباره سر بر آوردند و بحث مستقیم حول این استراتژی را زیر سایه کدورتها و زخمهای التیام نیافته دوران بحث رهبری جمعی و فردی آغاز کردند. این مباحث که هدفش یافتن راهی برای برون رفت از بن بست بود که حزب در آن قرار داشت، صریحاً دو راه پیش پای حزب نهاد. الف) ادامه سیاستهای شکست خورده ناشی از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت که بنیاد آن بر چشم انداز سرنگونی فوری رژیم اسلامی و کنار گذاشتن طبقه کارگر بود. از این استراتژی در

مباحثات درونی حزب به شکلی منسجم، عالی و مثال زدنی توسط رحمان حسین زاده دفاع میشد. اما چون واقعیات سیاسی ایران حکم بر نادرستی آن داده بودند و خود عامل اوضاع اسفباری بود که حزب در آن قرار داشت، طبعاً برای خروج حزب از بن بست راه گشا و تاثیر گذار نبود. ب) راه دوم، استراتژی پوپولیستی "انقلاب توده ها"، که معنایش یک بازگشت به عقب تقریباً بیست ساله، یعنی بازگشت به ملغمه ای از مارکسیسم انقلابی و پوپولیسم متعلق به دوره حتی قبل از کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۶۱ بود که توسط حمید تقوایی نمایندگی می شد. در اوت سال ۲۰۰۴ گروه اول در دفاع از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، با انشعابی متشکل از ۲۵۰ نفر از با سابقه ترین کادراهای حزب که اساساً سابقه فعالیت در کومه له داشتند، حزب حکمتیست را ایجاد کردند. (سیر بعدی حزب حکمتیست را در بخش "ب" همین فصل بررسی می شود. اینجا لازم است بررسی نحوه طرف شدن حزب کمونیست کارگری با این بست استراتژیک را در دوره لیدری حمید تقوایی ادامه داد.)

حزب کمونیست کارگری تحت لیدری حمید تقوایی

این عادی ترین فعالیت احزاب سیاسی است که با تحلیل ها، سیاستها، تاکتیکها و استراتژی های مشخص در بحران های سیاسی دخالت می کنند و بر آن تاثیر می گذارند و از آن تاثیر می پذیرند، به اهدافشان بطور نسبی یا کامل می رسند و یا موفق نمی شوند. فعالیتهای آن دوره خود را جمع بندی می کنند، به تحلیل دوران جدید می نشینند و فعالیتهای خود را برای رسیدن به اهدافشان با مختصات دوره تازه منطبق می کنند. تمام این فعل و انفعالات برای احزاب کمونیست با اتکا به احکام مارکسیستی صورت می گیرد و حزب کمونیست کارگری از همین مهمترین ابزار تحلیلی برای خروج از مخصصه ای که دچار آن شده، محروم است. چرا احکام مارکسیستی آشکارا علیه استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است و با تصویری که در درون حزبشان از وی ساخته اند مغایر است و بازگشت مجدد به مارکسیسم معضلات غیر قابل پیش بینی دیگری برای حزب ایجاد می کند.

حزب کمونیست کارگری نه با اتکا به احکام مارکسیستی، بلکه درست بر عکس، با

کنار گذاشتن آنها و کفرگویی منصور حکمت وارد این دوره شد. از آنجا که حزبها قادر نبودند از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" با اتکا به احکام مارکسیستی دفاع کنند، نظرات من درآوردی منصور حکمت را "در افزوده" ای بر مارکسیسم خواندند! و خود وی را "مارکس زمانه" یعنی آخرین کلام مارکسیسم جهان، خطاب کردند! بدین ترتیب راه خروج حزب از بن بست که در آن قرار داشت تنها با اتکا به نظرات "مارکس زمانه" که خودش باعث و بانی این اوضاع بود، امکان داشت، یعنی یک بن بست در بن بست کامل. با این حال آنرا آزمودند بدون اینکه توجه کنند منصور حکمت همراه سازمانها و احزابی که در آن فعالیت می کرد، سه دوره متفاوت فکری داشت: "مارکسیسم انقلابی"، "کمونیسم کارگری" و "حزب و قدرت سیاسی". و لذا آشفته بازاری که از تقابل نقل قول های خارج از متن این سه دوره که بعضا کاملا متفاوت و مغایر هم هستند ایجاد شد، بجای کمک به حل مشکل، خود مسئله ساز شد و تناقضات بیشتری را آشکار ساخت و کوشیدند با فرمولهایی مطابق بضاعت قدرت فهم و درک اعضا و کادرهای حزب از آن خارج شوند. در نتیجه تازه روشن شد که لیدر حزب کمونیست کارگری می باید یک "مارکس زمانه" باشد تا حزب را از این تنگنا عبور دهد، و راه "مارکس زمانه" شدن هم تنها با اختراع "در افزوده" به "در افزوده" های اختراعی "مارکس زمانه" قبلی ممکن است.

حمید تقوایی برای بیرون بردن حزب از وضعی که دچار آن است "دراافزوده" به "دراافزوده" های مارکس زمانه اضافه می کند. البته نه "دراافزوده" ای معمولی، بلکه "دراافزوده ای دیالکتیکی" که نفی "دراافزوده" قبلی را در دل خود داشته باشد! بدین ترتیب تنها راه موجود برای حمید تقوایی، مخالفت با "مارکس زمانه" قبلی تحت پوشش "در افزوده" به نظرات وی است که البته این هم با موانعی روبرو شده است. اول، از زمان مارکس تاکنون تاریخ شاهد اینهمه "در افزوده" به مارکسیسم و آنهم در یک مدت کوتاه نبوده است و این برای عده ای کمی تا اندازه ای شک برانگیز شده است! دوم، اعضای عالیرتبه آکادمی مارکسیسم در حزب کمونیست کارگری که به قول منصور حکمت بعضا نمی دانند لنین پوشیدنی است یا نوشیدنی، و "در افزوده" های منصور حکمت را تأیید کرده اند، اکنون با جدایی های صورت گرفته "در افزوده" های حمید تقوایی را حداقل تا فرا رسیدن "زمانه بعدی" یعنی دستکم تا قرن بیست و دو تأیید نمی کنند! بعنوان مثال حزب جدید التاسیس اتحاد کمونیسم کارگری بمناسبت پنجمین سالگرد

فوت منصور حکمت اطلاعیه داده و وی را "مارکس قرن بیست و یکم" نامیده است. (که هنوز هفت سال از آن سپری شده و ۹۳ سال آن باقی است!). مخلوط خرافه و ناامیدی نتیجه ای بهتر از این ندارد. سوم، بعد از هزاران سال که خاورمیانه مرکز پیدایش و ظهور ادیان، پیغمبران و انواع و اقسام امامان بود اکنون به مرکز "در افزوده" به مارکسیسم نیز تبدیل شده است.

اوضاع انقلابی

برای کل ارکان حزب کمونیست کارگری هم روشن بود که استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بدون چشم انداز سقوط فوری رژیم اسلامی حتی مفت هم گران است. بویژه اینکه حزب پیش بینی افتادن فوری رژیم را نه از تحلیل مشخص از شرایط ایران بلکه با اتکا به استراتژی مشترک سلطنت طلبان و سیاست "تغییر رژیم" آمریکا و تحت تاثیر اوهام رسانه های لس آنجلسی مطرح کرده بود. در زمان لیدری کورش مدرسی این استراتژی به انتهای نتیجه منطقی خود رسید و طرح دولت مشترک وی با سلطنت طلبان و مجاهدین و گنجی قرار بود آنرا عملیاتی کند که با مخالفت در درون حزب روبرو شد. کورش مدرسی از لیدری حزب کنار کشید و راه را برای پاسخ حمید تقوایی بمنظور بیرون بردن حزب از بن بست باز کرد که ملغمه ای از پوپولیسم و مارکسیسم انقلابی است. در این میان، مسئله گری برای حمید تقوایی چگونگی تغییر ریل تدریجی و آرام موضع حزب از "رژیم دارد می افتد" به "انقلاب دارد میشود" بود. بدین ترتیب وی عامل تغییر رژیم را معرفی می کند که توده ها هستند (همان خلق نزد پوپولیستها) و به سالها اتکا استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" به برنامه مشترک سلطنت طلبان و آمریکا پایان میدهد. از نظر منصور حکمت "سرنوشتی می تواند حاصل یک روند نظامی (حمله نظامی آمریکا؟)، بحران و هرج و مرج، پروسه نافرمانی سیویل و فعل و انفعالات انتخاباتی و غیره باشد. می تواند حاصل پیروزی نیروهای بجز یا علاوه بر نیروهای انقلابی باشد". (۸۸)

مباحث حمید تقوایی که تنها با تسامح می توان مارکسیسم انقلابی نامیدش، در کل خاصیت های کوتاه مدتی دارد که به نیازهای فعلی حزب کمونیست کارگری پاسخ می دهد. مارکسیسم انقلابی در دل انقلاب ۱۳۵۷ متولد شد و استراتژی سوق دادن انقلاب به

جلو را بدون هیچ کار نظری و تئوریک از خود انقلاب گرفت. به عبارت دیگر، مارکسیسم انقلابی نه نیازی به توضیح اینکه چرا شرایط انقلابی است، یافت و نه سابقه و تجربه تحلیل و تعیین استراتژی در دوران سرنگونی "غیرفوری" رژیم را داشت. به همین دلیل حزب کمونیست کارگری تحت لیدری حمید تقوایی بین چشم انداز سرنگونی فوری رژیم اسلامی که منصور حکمت مطرح می کرد و استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" متکی بر آن بود، با ادعای کنونیان که شرایط را انقلابی می دانند تفاوت قائل شده و می تواند از مارکسیسم انقلابی مانند دوران انقلاب ۱۳۵۷ استفاده کند و مشی سوق دادن انقلاب به جلو را تا ابد ادامه دهد.

حمید تقوایی و کمونیسم کارگری

نقد استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و تعیین یک استراتژی بر مبنای کمونیسم کارگری توسط حمید تقوایی غیر ممکن بود، چرا که وی از فعالین کمونیسم کارگری نبود. (۸۹) البته حمید تقوایی هیچگاه در مجامع تشکیلاتی فرصت نیافت تا ملاحظات خود را درباره مباحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران در اسفند ۱۳۶۵ که بعدها کمونیسم کارگری نام گرفت، اعلام کند. (۹۰) حمید تقوایی از جمله کادرهای اتحاد مبارزان کمونیست و حزب بود که همواره در جریان ساخته شدن ایده ها و نظریه های خام به مواضع و سیاستهای پخته شده و منسجم قرار داشت و با اظهار نظراتش بر آنها تأثیر می گذاشت اما در مورد کمونیسم کارگری چنین نشد. از جمله یکی از نتایج مباحث کمونیسم کارگری در کنگره دوم حزب کمونیست ایران اهمیت یافتن مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و تشکل آن بود که حمید تقوایی همواره نسبت به آن ملاحظه داشت. بهرحال تنها مواضع و سیاستهایی را که حمید تقوایی می شناسد و بر آن مسلط است در چهارچوب مجموعه مارکسیسم انقلابی می گنجد. اما اگر مارکسیسم انقلابی را تنگتر بگیریم و معیار را مواضع رسمی اتحاد مبارزان کمونیست و سالهای اولیه حزب کمونیست ایران بدانیم، آنچه اکنون بر حزب کمونیست کارگری حاکم است تنها ملغمه ای از پوپولیسم و مارکسیسم انقلابی است و البته آنها متعلق به قبل از کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۶۱.

حمید تقوایی از سالها پیش بحثی داشت تحت عنوان "طبقه کارگر سیاسی است" که مطابق آن برای بسیج و متحد کردن طبقه کارگر باید فعالیت سیاسی کرد و کارگران را بعنوان آحاد جامعه که دیوار چین آنها را از بقیه جدا نمی کند، جذب کرد. در این تحلیل مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و مبارزه برای ایجاد تشکل آن جایگاه ویژه ای نداشت. در نشریه داخلی اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۵۹، ۲۷ سال قبل، حمید تقوایی مقاله ای در دفاع از این نظریه اش نوشت و جوابهایی هم به آن داده شد. این نظریه حمید تقوایی از آنجا که هیچ مدافعی بجز خودش نداشت، هیچگاه در سازمان اتحاد مبارزان کمونیست به نظریه حاکم تبدیل نشد، چرا که طبقه کارگر را بخشی از جبهه عمومی ضد رژیم قلمداد می کرد که خصوصیت برجسته اش از جمله این است که از همه قوی تر و پیگیر تر است. البته این نظرات مختص حمید تقوایی نبود بلکه درک عمومی چپ رادیکال ایران از مبارزه اقتصادی کارگران بود و می پنداشتند که متکی بر "چه باید کرد" لنین است.

در تمام سالهای حیات اتحاد مبارزان کمونیست و سالهای اولیه فعالیت حزب کمونیست ایران تا مقطع کنگره دوم، در قبال مبارزه اقتصادی کارگران یک تشکل تحلیلی وجود داشت. اما در کنگره دوم حزب کمونیست ایران و بعنوان بخشی از مباحث کمونیسم کارگری همین نظریه "طبقه کارگر سیاسی است" نقد شد و حمید تقوایی به همان دلایل که در بالا آمد در کنگره دوم نبود تا از نظراتش دفاع کند. بعنوان مثال اصغر کریمی در جلسه کنگره دوم حزب عنوان کرد که حزب دمکرات کردستان اسلحه روی سر یک زحمتکش سیبری (یکی از روستاهای سردشت) گذاشته تا وی را وادارد که علیه کومه له حرف بزند و اقدامی نکند، اما موفق نشده است. و از این مشاهده خود چنین نتیجه می گرفت که کومه له کارگران و زحمتکشان را از نظر سیاسی جذب کرده است؛ چیزی شبیه نظر "طبقه کارگر سیاسی است" حمید تقوایی که هم اکنون بر حزب کمونیست کارگری حاکم است. (۹۱) در این چهارچوب کارگران و زحمتکشان کردستان بخشی از جنبش عمومی رفع ستم ملی بودند و منافع ویژه ای نداشتند که برای آن مستقلاً متشکل شوند و مبارزه کنند.

در اولین کنگره اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۶۱ نقد سبک کار پوپولیستی به مهمترین مبحث کنگره تبدیل شد. در این کنگره حمید تقوایی انتقادش به سبک کار سازمانهای پوپولیست این بود که آنها سازمان خود را بجای طبقه و خلق می گذارند و

تاکتیک تعیین می کنند و با نیروی سازمان خود دست به کار اتخاذ و اجرای آن می شوند. کنگره این انتقاد حمید تقوایی را به سبک کار پوپولیستها ناکافی دانست و در پایان حمید تقوایی نیز آنرا پذیرفت. حمید تقوایی: "من معتقد بودم که جوهر و ماهیت سبک کار پوپولیستی، سازماندهی و سازمانیابی ماورا طبقاتی و یا جدا از طبقه کارگر است. استدلال من این بود که از آنجا که پوپولیستها خود را نایب توده ها در انقلاب می دانند، یعنی مبارزه بین تشکیلات خود و رژیم را بجای مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی می نشانند، لذا شیوه تشکیلاتی آنها بناگزر سازمانیابی و سازماندهی ماورا طبقاتی است." (۹۲) اما نزدیک بیست سال بعد، حزب کمونیست کارگری با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" خود را بجای مردم ایران و طبقه کارگر گذاشت و تاکتیک تعیین کرد و با نیروی سازمانی خود دست به اقدام زد. به این اعتبار، از جمله ده هزار نیروی مسلح مورد نظر کورش مدرسی که قرار بود سه کاخ رفسنجانی، خامنه ای و خاتمی را بگیرند و حکومت حزب را اعلام کنند و بعلاوه کل بحث "حزب و قدرت سیاسی" از نظر حمید تقوایی فقط می تواند پوپولیستی باشد و غیر قابل قبول.

به این اعتبار، حزب کمونیست کارگری تحت لیدری حمید تقوایی برای برون رفت حزب از بن بست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، اعتقاد به سرنگونی فوری رژیم اسلامی که متکی بر برنامه مشترک سلطنت طلبان و آمریکا بود را کنار گذاشته و بجای آن اوضاع انقلابی است را قرار داده؛ و همچنین قدرت گیری حزب به نیروی خودش را کنار زده و بسیج توده ها را جای آن گذاشته است که هر دو از ارکان اساسی استراتژی انقلاب خلقی پوپولیستها و چپ سنتی در دوران انقلاب ۱۳۵۷ است، منهای برنامه دولت خلقی و سرمایه داری دولتی. و همانند دستگاه فکری پوپولیستها، طبقه کارگر بخشی از این توده هاست که فاقد منافع مستقل طبقاتی خویش است و بصورت احاد و در اثر فعالیت سیاسی حذب میشوند. بحث "طبقه کارگر سیاسی است" حمید تقوایی در سال ۱۳۵۹، که به مرور بر سیاستهای حزب حاکم شد، تئوریزه کننده همین جایگاه برای کارگران در صف خلق و توده هاست. (۹۳) بنابراین اگر در دوران استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" چشم انداز سرنگونی فوری رژیم اسلامی پاشنه آشیل تحلیلهای حزب بود، اکنون سؤال "اوضاع انقلابی است یا نه" ستونهای تحلیلی و نظری حزب کمونیست کارگری را به لرزه می اندازد. (۹۴)

تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ نقطه اوج پیشروی مارکسیسم انقلابی بود.

مباحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۵ که مباحث کمونیسم کارگری در آن مطرح شد پاسخی بود به این ناتوانی تاریخی و دوره ای مارکسیسم انقلابی. به این اعتبار حزب کمونیست کارگری حتی اگر بتواند تمامی مواضع پوپولیستی خود را کنار بگذارد و بر یک مارکسیسم انقلابی ناب متکی گردد تازه حزبی است مربوط به گذشته و طبعاً بدون آینده. (بعنوان مثال، یک ضد رژیم گری کور بر سیاستهای حزب کمونیست کارگری حاکم است که مارکسیسم انقلابی مرزبندی محکمی با آن داشت.) حمایت حزب کمونیست کارگری از حرکت ناسیونالیستی در آذربایجان و دنبال مضحکه هخا افتادن حتی خارج از مواضع شناخته شده مارکسیسم انقلابی است.

ب: حزب حکمتیست

حزب حکمتیست با انشعاب ۲۵۰ نفر از کادرهایی که اساساً سابقه فعالیت در کومه له را داشتند و به رهبری کورش مدرسی، مردی که می خواست رئیس جمهور شود، در اوت ۲۰۰۴ ایجاد شد. (۹۵) این حزب عملاً استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را کنار گذاشته بدون اینکه هیچ استراتژی دیگری را جایگزین آن کند. بعلاوه و بر خلاف حزب کمونیست کارگری که بهرحال یک دستگاه نظری، هر چند مغشوش و بی آینده، بر تحلیلهای و مواضعش حاکم است، حزب حکمتیستها فاقد هرگونه دستگاه نظری است. به این اعتبار نه استراتژی معینی بر فعالیتهای این حزب حاکم است و نه دارای دستگاه نظری لازم برای تعیین یک استراتژی است و لذا این حزب قادر است برای مطرح نگه داشتن خود با دست باز هر موضعی بگیرد بدون اینکه با هیچ تناقضی در درون سیستم نظری و استراتژی نداشته خود روبرو شود. (۹۶)

حکمتیست به چه معناست؟

حکمتیست نامی است که این حزب بر خود گذاشته است تا مرز خود را با مارکسیسم کلاسیک روشن کرده باشد. (۹۷) حکمتیست فقط می تواند بر نظرات منصور حکمت از کنگره دوم حزب کمونیست کارگری به بعد اطلاق شود، چرا که حتی خود وی هم

ادعای انطباق آنها با مارکسیسم را نداشت. "درافزوده" و از نظر خود منصور حکمت "کفر" و یا "مارکس زمانه" برای همین عدم انطباق اختراع شده است. منصور حکمت همراه با تشکلهایی که فعالیت کرده است سه دوره متفاوت نظری داشت، "مارکسیسم انقلابی"، "کمونیسم کارگری" و "حزب و قدرت سیاسی". حزب حکمتیست تابع کدام دوره از نظرات منصور حکمت است؟ دوره اول که به آن مارکسیسم انقلابی اطلاق می شود، مجموعه ای است که به نقد چپ خلق گرا می پردازد و تفاوت نظری آنها را با مارکسیسم بیان می کند که از جمله مهمترین موارد آن ترسیم منافع مستقل طبقه کارگر و تفکیک آن از دیگر اقشار است. به عبارت دیگر مارکسیسم انقلابی بر "سر مارکسیسم چیست" از جنبه نظری است و با اتکا تام بر کلاسیک های مارکسیستی خود را توضیح می دهد. مارکسیسم انقلابی بر خلق گرایی تفوق یافت زیرا بر مبارزه طبقه کارگر علیه رژیم شاه بعنوان یک عامل مهم در صحت نظرات مارکسیسمی که طبقه کارگر محورش بود، اتکا داشت.

تشکیل حزب کمونیست ایران نتیجه پیروزی مارکسیسم انقلابی بود و به همین دلیل برنامه آن بنا به تعریف باید "مارکسیسم چیست" را بیان میکرد و محور دوری و نزدیکی با جریانات دیگر را از جنبه نظری توضیح میداد. با تشکیل حزب کمونیست ایران در شهریور سال ۱۳۶۲ خیلی سریع روشن شد که توافق بر سر مارکسیسم از جنبه نظری برای پیشروی و فعالیت حزب کافی نیست و حزب نیازمند استراتژی مشخصی برای رسیدن به سوسیالیسمی بود که در برنامه بیان شده بود. تعیین عامل و نیرویی که سوسیالیسم را می آورد مشخص می کرد که استراتژی حزب برای رسیدن به سوسیالیسم باید بر بسیج و متشکل کردن کدام نیروی محوری در جامعه متکی باشد. این نیرو جز طبقه کارگر نبود و کمونیسمی که استراتژی خود را برای بسیج و متشکل کردن این طبقه گذاشت، کمونیسم کارگری نام گرفت و حزب کمونیست ایران را حزبی دانست که آماده است تا توسط کارگران به تمامی تسخیر شود.

با آنکه مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری تفاوت داشتند و این تفاوت در زمان خود و از جمله توسط خود منصور حکمت هم بیان شد، اما هر دو صحت خود را در انطباق با کلاسیک های مارکسیستی جستجو می کردند و لاغیر. به همین دلیل حکمتیسم به هیچ یک از این دو دوره نمی تواند اطلاق شود. حکمتیسم بعنوان منافات داشتن با مارکسیسم اساسا تنها می تواند به مجموعه مباحث منصور حکمت از کنگره دوم حزب به بعد که

شالوده استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را ریختند اطلاق گردد که این استراتژی هم از اساس شکست خورده، توسط هر سه حزب کمونیست کارگری کنار گذاشته شده و اکنون مبنای فعالیت هیچ یک از آنها نیست.

منصور حکمت از مارکسیسم انقلابی بسیار صریح و بدون هیچ پرده پوشی و با توضیحات کافی درباره تفاوت های آن گذر کرد و به کمونیسم کارگری رسید. اما کمونیسم کارگری جوهر مارکسیسم معرفی شده بود و عبور صریح از آن دشوار بود و لذا با چراغ خاموش از کمونیسم کارگری عبور کرد و البته تحت تاثیر رویا فروشان لس آنجلسی که رژیم اسلامی در آستانه سقوط است و نمیشود منتظر طبقه کارگر شد. بدین ترتیب وی از طبقه کارگر و سوسیالیسم متکی به کارگر عبور کرد و طبیعتا قادر نبود هیچ یک از مباحثش را بر کلاسیکهای مارکسیستی استوار کند. برای جبران این نقیصه "منصور حکمت مارکس زمانه است" را اختراع کردند تا وی را بی نیاز از متکی کردن نظراتش بر تئوریهای مارکس، انگلس یا لنین اعلام کنند.

به این اعتبار حکمتیست نامیده شدن این حزب بدین معنی است که در تناقض بین نظرات منصور حکمت با مارکسیسم، به نظرات منصور حکمت اتکا میکنند. به عبارت دیگر این حزب مارکسیسم و کلاسیکهای آنرا قبول دارد بشرطی که با نظرات منصور حکمت در تناقض نباشد و نه بالعکس. به این اعتبار حزب حکمتیست حزبی است رسماً غیر مارکسیستی. بعنوان مثال حزب حکمتیست بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت را که حتی خودش آنرا صریحا خارج از "سنت کلاسیک تبیین اوضاع سیاسی، نقش احزاب، مبارزه انقلابی، مبارزه کمونیستی، قیام و هدف نهایی، شعارهای اثباتی" می دانست و اظهار داشت که "میخواهم در اینجا مفاهیمی را طرح کنم که خود من به تازگی به آنها رسیده ام و هیچ اصراری هم ندارم که کسی آنرا قبول کند"، به صرف اینکه منصور حکمت گفته قبول دارند! بنابراین بسیار طبیعی است که اگر عضوی از حزب با اتکا به مارکسیسم، استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت را رد کند به وی اطلاع دهند که جای اشتباهی آمده و اینجا حزب حکمتیست است.

علت انشعاب حکمتیستها

در پلنوم چهاردهم نوع انتقادات منصور حکمت از حزب نشان داد که از نظر وی دوره سقوط سریع رژیم پایان یافته است. به این اعتبار استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" از حیز انتفاع افتاده بود و دیگر کار بردی نداشت. به همین دلیل همان مباحث حمید تقوایی که در سمینار وسیع کادرها در نوامبر ۱۹۹۸ لندن رد شد، گوش شنوا یافت. حتی تکرار نظرات منصور حکمت علیه همین نظرات حمید تقوایی در آن سمینار مانع توجه کادرها به آن نشد، چرا که حداقل کور سویی بود برای خروج از بن بست که حزب در آن قرار داشت. کورش مدرسی با اعلام اینکه دیگر کاندید لیدری نیست، به نوعی استعفا داد و راه را برای حمید تقوایی و سیاستهایش که آشکارا در چهارچوب مباحث "حزب و قدرت سیاسی" پس از کنگره دوم حزب نبود، باز کرد.

در شرایطی که پس از کنگره چهارم، ظاهرا آرامش حکمفرما شده بود و کورش مدرسی قول داد که به موفقیت حمید تقوایی کمک می کند، اختلافات بر سر مباحث "حزب و قدرت سیاسی" مجدداً بالا گرفت و منجر به انشعاب شد. ماجرا آنجا حاد شد که انشعابیون کمیته مرکزی را که در آن اکثریت داشتند تهدید کردند که اگر پیشنهاداتشان تصویب نشود "ال و بل" خواهند کرد! تهدید اقلیت توسط اکثریت آنهم در مورد تصویب قرار که تنها به شمارش آرا بستگی داشت! حمید تقوایی که از معضلات پیچیده حزبی که لیدر آن بود خبر نداشت، بدون پی بردن به دلیل سر باز کردن مجدد اختلافات قادر نشد حد فشاری را که مخالفانش تحمل می کنند و در حزب می مانند، را تشخیص دهد، و در تله ای افتاد که برایش پهن کرده بودند. وی از فراخوان پلنوم کمیته مرکزی که در آن اقلیت بود تحت این عنوان که تناسب قوای واقعی را در حزب نمایندگی نمیکند امتناع کرد و کنگره پنجم را فراخواند و مخالفان را که از حضور در کنگره خودداری کردند، به سمت انشعابی راند که خود می خواستند.

در حالیکه استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت کاربرد سیاسی و عملی خود را نزد حزبیها از دست می داد و رابطه با آمریکا و ایفای نقش در متن سیاستش در ارتباط با ایران برای حزب کمونیست کارگری روز به روز فاقد موضوعیت میشد،

آمریکا به عراق حمله کرد و پس از مدتی از پایان یافتن عمر رژیم صدام حسین، استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بویژه آنجا که به رابطه با آمریکا بر میگشت برای حزب کمونیست کارگری عراق کاربرد عملی و روز یافت. لذا کادرهایی که تاریخاً بیشترین مراوده فکری و ارتباطی و حتی پیوندهای تشکیلاتی را با حزب کمونیست عراق داشتند، پرونده بسته شده بحث "حزب و قدرت سیاسی" را که لیدرشان، کورش مدرسی، را نیز بخاطرش از دست داده بودند، مجدد باز کردند اما این بار برای بکارگیری در عراق. حمید تقوایی که نمیدانست موضوع چیست، به عبث کوشید مانع حمایت حزب کمونیست کارگری عراق از انشعابیون شود. در صورتیکه درست بر عکس این انشعابیون بودند که بدنبال حزب کمونیست کارگری عراق و برای اجرای استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" در عراق در حال انشعاب بودند.

به همین دلیل حمید تقوایی، اگر چه دشوار بود، حتی برای وحدت حزب نتوانست داشتن دو استراتژی ظاهراً متناقض و همزمان را طراحی کند، یعنی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را که در قبال ایران کنار گذاشته شده بود را برای حزب کمونیست کارگری عراق تجویز کند. دشواری ماجرا آنجا بود که لازمه این کار، کنار گذاشتن شفاف و صریح استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" برای اوضاع ایران بود، نه عبور از آن بطور ضمنی و در عمل. باید خاتمه کاربرد استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را برای اوضاع ایران رسماً اعلام می کرد و مباحثی را برای تعیین استراتژی مشخص حزب در شرایط سرنگونی غیر فوری رژیم اسلامی به جریان می انداخت. و درست با همان منطق آنرا برای حزب کمونیست کارگری عراق ضروری، لازم و موجه اعلام میکرد. در این صورت دو حزب در دو شرایط کاملاً متفاوت، دو استراتژی گوناگون داشتند و هیچ تناقضی هم در کار نبود.

انشعابیون بعد از جدایی، حزب حکمتیست را ایجاد کردند. از آنجا که حکمتیستها مباحث "حزب و قدرت سیاسی" که دلیل انشعاب بود را برای اوضاع ایران لازم نداشتند، سریعاً همراه با حزب کمونیست کارگری عراق و البته با خوشبینی و روحیه ای بالا، درگیر مسائل عراق بعد از اشغال آمریکا شدند. و درست هنگامی که کار بست مباحث "حزب و قدرت سیاسی" در عراق هم با ناکامی روبرو شد، حکمتیستها به لاجرم خود را مشغول مسائل ایران کردند و تازه در موقعیتی قرار گرفتند که حزب کمونیست کارگری از چند سال قبل در آن قرار داشت، یک بن بست کامل. تحلیل از اوضاع ایران

و تلاش برای یافتن راههایی برای رهایی از بن بست حزب، همانطور که کاملا قابل پیش بینی بود به اختلافات درونی آنها دامن زد و تعدادی از کادرهای اصلی و کمیته مرکزی آنها خواهان تشکیل فراکسیون شدند که چون حزب با آن مخالفت کرد از آن جدا شدند. (۹۸)

با شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و برای تدوین یک استراتژی سیاسی جدید، حزب حکمتیستها به طبع لیدرش، کورش مدرسی، هیچ دستگاه نظری مشخصی ندارد. (۹۹) چرا که استراتژی حزب بر باد ده "حزب و قدرت سیاسی" هم برخاسته از هیچ دستگاه نظری منسجم تحلیلی از اوضاع ایران استوار نبود تا اکنون با توجه به تغییرات اوضاع ایران و با اتکا به تناسب قوای طبقات در حال حاضر، یک استراتژی سیاسی جدید تدوین کنند. در کنگره سوم حزب در سال ۲۰۰۰، از نظر منصور حکمت: "الان موقع این نیست که برگردیم عقب و چیزی را بسازیم. دیر است برای اینکه شما بروید چیزی را بسازید. باید با اسلحه ای که ساخته اید بروید به میدان و این اسلحه را ما در بیست و چند سال ساخته ایم"، "باید یک روزی را تعیین کنیم که بتوانیم برویم قدرت را بگیریم. و آن روز برای حزب کمونیست کارگری یکی از همین روزهایی است که در یک سال، یک سال و نیم، دو سال آینده ممکن است رخ بدهد". (۱۰۰) هفت سال بعد از کنگره سوم هنوز هیچکدام از احزاب سه گانه کمونیست کارگری پاسخی به این سوال که چرا بالاخره چند روز از کارشان مرخصی نگرفتند تا بروند و رژیم را سرنگون کنند و ۷۰ میلیون مردم ایران را آزاد سازند، ندارند! چرا که اصولا قرار نبود این حزب رژیم اسلامی را با نیروی نداشته خود سرنگون کند. آمریکا و متحدینش قرار بود جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و منصور حکمت با توهم کامل تمام پل های پشت سر خود را از بین برد، موجودیت حزبی را که حاصل فعالیت و از جان گذشتگی هزاران انقلابی کمونیست بود، غیر مسئولانه روی استراتژی آنها شرط بندی کرد و مطلقا باخت.

درست و دقیقا به همین دلیل است که حزبیها در توضیح سرنگون نشدن رژیم اسلامی نه به استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" حزب خود، بلکه به شکست سیاستهای آمریکا و اپوزیسیون راست (سلطنت طلبان) و بعضا سازشکاری آنها انتقاد میکنند. از جمله کورش مدرسی لیدر حکمتیستها در مطلبی به نام "ضرورت تغییرات پایه ای در آرایش و عمل حزب حکمتیست" (سایت آزادی بیان ۲۲ جون ۲۰۰۷)، به شکست توهمی که به

استراتژی مشترک سلطنت طلبان و آمریکا داشتند، استناد می کند: "شکست ناسیونالیسم ایرانی پروغرب در سرنگونی جمهوری اسلامی، تسلیم سیاسی و ایدئولوژیک این سنت ناسیونالیستی به جمهوری اسلامی، شکست سیاست "ضربه پیشگیرانه" دولت های دست راستی بوش و بلر، تغییر تعادل قوای استراتژیک در منطقه به نفع جمهوری اسلامی، و مهمتر از آن کاهش خوش بینی مردم به امکان سرنگونی جمهوری اسلامی جنبه هائی از این تغییر هستند". این همان کورش مدرسی است که ۴ سال قبل در سال ۲۰۰۳ که لیدر حزب کمونیست کارگری بود اظهار داشت: "مردم می گویند که جمهوری اسلامی افتاده است، کسی نیست آنرا بردارد. این رنگی از واقعیت دارد." (۱۰۱)

در چنین بستری، حزب حکمتیست با خاتمه یافتن کاربرد استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" در عراق مشغول سروسامان دادن به اوضاع حزب خود در قبال مسائل ایران شد. شکست "ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب" و بوش و بلر برای سرنگونی رژیم اسلامی را اعلام کردند و به ناچار و علیرغم میل خود استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را موقتا کنار گذاشتند بدون اینکه یک استراتژی سیاسی جایگزین آن کنند. تحلیل کورش مدرسی از "تغییر تعادل قوای استراتژیک در منطقه به نفع جمهوری اسلامی" اهرمی است تا وی یک "درافرزده دیالتیکی" به نظرات "مارکس زمانه" داشته باشد (شرط لازم لیدر بودن) و بر خلاف نظر منصور حکمت که گفته بود "دیر است" اعلام کند که دیر نیست "برای اینکه شما بروید چیزی را بسازید" و بروند یک کار زمین مانده تقریبا صد ساله را تمام کنند! "حزب حکمتیست از ابتدای شکل گیری خود همواره بر ضرورت ایجاد یک حزب سیاسی کمونیست توده ای مدرن و با دیسیپلین که لولا و محمل جابجائی قدرت در جامعه است تاکید داشته است. ... بدون هیچ اغراق ساختن یک حزب سیاسی با مشخصات فوق عظیم ترین پروژه کمونیسم در تاریخ معاصر جهان بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است." (۱۰۲) مطمئن باشید که مطلقا اغراق نیست. این از خاصیتهای مرزبندی با "جونوریسم" در هر سه حزب کمونیست کارگری است که

لیدرها معمولا خود را درگیر پروژه هایی در سطوح قرون و اعصار می کنند! با شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، اگر حمید تقوایی توان آنرا داشت که حزب کمونیست کارگری را به طرف ملغمه ای از مارکسیسم انقلابی و پوپولیسم ببرد، کورش مدرسی دارای هیچ دستگاه نظری مشخصی نیست که در چهارچوب آن بتواند سمت و سوی فعالیت حزب را تعیین کند و برایش استراتژی تدوین نماید. به همین دلیل

حزب حکمتیست در فقدان یک استراتژی روشن سیاسی در شرایط "کاهش خوش بینی مردم به امکان سرنگونی جمهوری اسلامی"، خود را سرگرم تعمیر و روغن کاری سازمان و اندام حزب و ارگانهای تبلیغاتی آن کرده، باضافه حفظ چند اقدام معین از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" که اساسا و عمدتا به مقام لیدر مربوط میشود، از جمله پخش عکس کورش مدرسی! و نوشتن شعار زنده باد کورش مدرسی! همانطور که منصور حکمت در کنگره دوم حزب گفته بود: "در مقابل طیف عکسهایی که آنها به در دیوار می زنند (آیا منظور عکس مقامات رژیم اسلامی است یا عکس ولیعهد؟) با مرده باد و زنده بادهای خودشان، ما باید صد برابر عکسهای خودمان را با زنده بادهای مرده بادهای خودمان به در و دیوار بزنیم. ... فکر می کنم در هر جایی که نفوذ داریم باید بگویند که فلانی را یادت میاید؟ زنده است، رئیس فلان سازمان سیاسی شده".

برای جنبش چپ ایران باید عبرت آموز باشد که در سند مهم "ضرورت تغییرات پایه ای در آرایش و عمل حزب حکمتیست"، به "شکست ناسیونالیسم ایرانی پروغرب در سرنگونی جمهوری اسلامی، تسلیم سیاسی و ایدئولوژیک این سنت ناسیونالیستی به جمهوری اسلامی، شکست سیاست "ضربه پیشگیرانه" دولت های دست راستی بوش و بلر، تغییر تعادل قوای استراتژیک در منطقه به نفع جمهوری اسلامی، و مهمتر از آن کاهش خوش بینی مردم به امکان سرنگونی جمهوری اسلامی جنبه هائی از این تغییر هستند"، استناد شده است. علاوه بر آنکه، این سند اعتراف صریحی است به عامل اصلی جهانی و منطقه ای شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت، در عین حال بیانگر اتکا حکمتیستها به بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت برای برون رفت از بن بست هم هست. مطابق بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت در کنگره سوم، که الگو برداری از روش خمینی در قدرت گرفتن است و خود منصور حکمت هم پنهان نمی کند که "با درک مرسومه که همه ما از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی داریم، تفاوت دارد"، در دوران کنونی که از نظر حزب حکمتیست غیر انقلابی است، باید حزب را مطرح و سر زبانها نگه داشت. در دوره غیر انقلابی حول خواستهای اثباتی (سوسیالیسم) نیرو جمع کرد تا در دوره انقلابی آنها را در اتحاد بر سر خواستهای سلبی بکار گرفت و خرج کرد. اگر حمید تقوایی یک استراتژی پوپولیستی را جایگزین استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" کرد، تمام برنامه حکمتیستها که "عظیم ترین پروژه کمونیسم در تاریخ معاصر جهان بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است" همانی است

که در سند "ضرورت تغییرات پایه ای در آرایش و عمل حزب حکمتیست" مطرح کرده اند. بدین معنی که به هر شکل ممکن خود را "مطرح" نگه دارند و منتظر شوند تا از نظر جهانی موقعیتی علیه رژیم اسلامی فراهم شود و مجددا استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" با تاکیدات بحث "سلبی اثباتی" دوباره کاربرد پیدا کند. (۱۰۳)

استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" در عراق

استراتژی غیر سوسیالیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در ایران کاربردی نیافت، چون "نوبت ایران" نبود. با اشغال عراق مباحث وی در کنگره سوم حزب که قبلا ذکر شد، در عراق کاربرد یافت و از جمله اینکه: "حتی به نظر من شایعه ای که اینها از اسرائیل پول می گیرند به نفع ماست. بگذارید بگویند! اسرائیل نمی آید به یک محفل چهار نفره کمک کند. حتما نفع خودش را در این دیده است. لابد برآورد کرده است که حزب کمونیست کارگری یک نیروی است که میشود بر آن سرمایه گذاری کرد. بگذارید بگویند. واضح است که فحششان میدهیم، بخاطر نیات و اهدافی که دنبال می کنند. ولی این ساده لوحها نمی فهمند که (با این شایعه) این تصویر رفته است به خانه های مردم که حزب کمونیست کارگری به عنوان یک نیروی سیاسی در منطقه از دولتی مثل اسرائیل (که هر دولتی نیست، و اصلا شبیه مثلا دولت اردن نیست، دولتی که باید قبل از آن با آمریکا توافق کرده باشد که به چه نیرویی پول میدهد) کرور کرور پول گرفته است. یک چنین تصویری رفته است در خانه های مردم و در نتیجه مردم می گویند اینها می توانند بگیرند و نگهدارند و حتی ممکن است با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سرکار نگه دارند." (۱۰۴)

تحلیل غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی حزب بر توهم دشمنی آمریکا با اسلام سیاسی متکی بود. به همین دلیل حزبیها می پنداشتند که با سرنگون شدن رژیم طالبان توسط ارتش آمریکا در افغانستان یک رژیم سکولار سر کار خواهد آمد و لاجرم از حمله ارتش آمریکا به افغانستان دفاع کردند. با وجود مستقر شدن یک ارتجاع اسلامی ساختاری در افغانستان یعنی درست عکس آنچه حزبیها در توهم آن بسر می بردند، حزب کمونیست کارگری عراق به غلط روی حمایت آمریکا از نیروهای سکولار حساب باز کرد. همانطور که از دلایل انشعاب حکمتیستها انتظار می رفت تقریبا تمامی

ج: حزب اتحاد کمونیسم کارگری

تشکیل حزب اتحاد کمونیسم کارگری که نتیجه مخالفت با روند قطعی حاکم شدن ملغمه ای از مارکسیسم انقلابی و پوپولیسم بر حزب کمونیسم کارگری بعنوان راه حل خروج از بن بست این حزب بود نسخه المثنی اما غیر جدی حزب حکمتیست هاست. بررسی مواضع اینها در اینجا نه برای نشان دادن ماهیت آنها بلکه اثبات عبرت آموز این موضوع است که حتی اینها هم استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را کنار گذاشته اند. نشریه "یک دنیای بهتر" شماره یک که از جمله حاوی بیانیه اعلام موجودیت و تحلیل از اوضاع سیاسی و قطعنامه های آنهاست در واقع مجموعه مصوباتی علیه استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است. در این مجموعه از دو رکن اصلی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" یعنی کنار گذاشتن طبقه کارگر و سقوط فوری رژیم نشانی نیست.

اینها پس از تاریخ یکسال و نیمه تعیین کردن برای سقوط رژیم در ۸ سال قبل و تقسیم پست های وزارت و رئیس جمهوری در میان خود در قطعنامه "بن بست جمهوری اسلامی" اکنون به این نتیجه رسیده اند که "بحران کنونی تازه زمینه های عینی وژگونی رژیم اسلامی را فراهم میکند."! تازه معلوم شده که این اپوزیسیون سنتی ملی اسلامی و دوم خرداد بود که تا پیش از شکست از جناح راست یعنی انتخابات مجلس هفتم و رئیس جمهور شدن احمدی نژاد، "صحنه اصلی سیاست ایران را تحت الشعاع خود داشت"! و نه جنبش سرنگونی مورد ادعای حزبها که رژیم اسلامی را قرار بود در پیچ بعدی ناپدید کند و به روایتی حتی افتاده بود و کسی نبود برش دارد.

تازه معلوم شده که جناح راست طرفدار غرب که سلطنت طلبان ستوان فقرانش هستند و در استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" متحد حزب در جبهه سرنگونی بودند، "پس از آشکار شدن پیامدهای دهشتناک سیاسی و اجتماعی حمله نظامی آمریکا به عراق و سناریوی "رژیم چنج" و همچنین پروژه های سازشکارانه "رفراندوم" به شدت تضعیف شده است"! البته حمله نظامی آمریکا به افغانستان، که مورد دفاع حزب هم قرار گرفت چون پیامدهای دهشتناکی همانند عراق نداشت! باعث تضعیف سلطنت طلبان که نشد هیچ، بلکه به منزله تایید و تقویت احتمال تحقق استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" تلقی

کادرهای رهبری حزب نه مشغول مسائل ایران بلکه درگیر کمک به حزب کمونیست کارگری عراق شدند و انواع و اقسام جمعها و تشکلهای سکولار و اساسا روی کاغذ و دارای سایت اینترنتی، ایجاد کردند تا از عواید آن برخوردار شوند، آمریکا ناچار شود آنها را برسمیت شناسد و تماس بگیرد و وارد سیستم سیاسی عراق شوند. از جمله کلاسهای ورزشهای رزمی نظیر کاراته ایجاد کردند تا برای دفاع از زنان در مقابل تعرض مرتجعین اسلامی در خیابانهای بغداد، گارد محافظ تربیت کنند.

مطابق همان گفته منصور حکمت درباره رابطه آمریکا و اسرائیل کورش مدرسی بارها از رابطه احتمالی حزب کمونیست کارگری عراق با آمریکا تنها به شرط اینکه "از موضع قدرت باشد"، در جلسات پالتاکی دفاع کرد! اینها کوشیدند تا حزب کمونیست کارگری عراق قوی جلوه کند تا آمریکا به نفع خود ببیند که با آن تماس بگیرد چرا که قبلا تنها آن تماس هایی با آمریکا بد بود که به ضرر خود آمریکا بود! و گروه مربوطه کوچک بود! اگر حزب بزرگی باشی که آمریکا نفع خود را در آن ببیند که تماس داشته باشد اشکال ندارد! مطابق فرمول منصور حکمت در واقع تماس با آمریکا فقط در یک مورد اشکال دارد، اگر به نفعش نباشد و تماس بگیرد! مطابق همین فرمول بندی رابطه هر دو حزب با اتحادیه میهنی بهبود یافته و حکمتیستها برای پیشبرد فعالیتهای خود از کردستان عراق استفاده می کنند.

خلاصه کنیم: در مواجهه با بن بست استراتژیک دیدگاه منصور حکمت، حکمتیست ها با همان بحث "حزب و قدرت سیاسی" که ناکارایی اش در سیاست ایران آشکار بود انشعاب کردند چرا که با حمله آمریکا به عراق دوباره به صرافت یافتن جایی در متن سیاست "تغییر رژیم" آمریکایی به ضرب توفیق های حزب برادرشان در عراق افتادند، و با روشن شدن ناکامی سیاست آمریکا در منطقه اکنون پذیرفته اند که شانسی برای قدرت گیری حزب شان وجود ندارد، و تا اطلاع ثانوی تقویت دستگاه حزبی اولویت شان است تا دوباره در یک برآمد "بین المللی" برای رژیم چنج امپریالیستی بتوانند سیاست "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت را عملیاتی و متحقق کنند. این خروج از بن بست نیست، دور باطل زدن در بن بست است.

گشت و حزبها را هم به امکان این نوع سرنگون شدن جمهوری اسلامی امیدوار ساخت. اما حمله نظامی آمریکا به عراق، و بخصوص ناکامی آشکار آمریکا در همان نخستین سال اشغال، سه نیروی جبهه سرنگونی طلب در اپوزیسیون ایران را از حیز انتفاع انداخت. ارتش مجاهد اسیر آمریکا شد، امید واهی به سرنگونی رژیم اسلامی توسط ارتش آمریکا و به قدرت رسیدن سلطنت طلبان را زائل ساخت و در نتیجه با به شکست کشاندن استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" حزب که متکی بر آنها بود، حزب کمونیست کارگری را نیز از هم پاشاند.

جنبش کارگری استراتژی منصور حکمت را پوچ کرد

اگر یک رکن استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" که بر پیش بینی سقوط فوری رژیم اسلامی استوار بود را پیامدهای حمله نظامی آمریکا به عراق و ناکامی آمریکا از تحقق اهدافش از بین برد اما رکن دوم این استراتژی که کنار گذاشتن طبقه کارگر بود را جنبش کارگری ایران و فعالینش از بین بردند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری درست بعد از دیدن مراسم اول ماه مه امسال تهران ایجاد شده و لذا در مصوباتشان با کنار گذاشتن نظرات "مارکس زمانه" که خود حزب قرار بود قدرت را بگیرد از جمله نوشته اند "طبقه کارگر موظف است به مجرد کسب قدرت سیاسی!" و یا "این حزب ... برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی" مبارزه می کند. مگر "مارکس زمانه" در لباس "یک عابر بیگانه" در کنگره دوم نگفت که انتظار بیهوده است؟! چرا و تا کی می خواهید تا "تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی" صبر کنید؟

حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیز همانند حزب حکمتیستها ناکارایی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" را نتیجه تضعیف سلطنت طلبان "پس از آشکار شدن پیامدهای دهشتناک سیاسی و اجتماعی حمله نظامی آمریکا به عراق و سناریوی "رژیم چنج" و همچنین پروژه های سازشکارانه "رفراندوم" جناح راست طرفدار غرب می دانند. (۱۰۵) و باز همانند حکمتیستها برای یافتن راه حل به نظرات غیر مارکسیستی منصور حکمت مجبورند اتکا کنند. یعنی نظراتی که وی در سمینار "سلبی اثباتی" در کنگره سوم مطرح کرد. مطابق این بحث که روایت روش خمینی در قدرت گرفتن و الگو برداری

از آن است و خود منصور حکمت هم پنهان نمی کند که "با درک مرسومه که همه ما از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی داریم، تفاوت دارد"، در دوران کنونی که از نظر هر دو حزب حکمتیست و اتحاد کمونیسم کارگری اوضاع غیر انقلابی است، باید حزب را مطرح و سر زبانها نگه داشت، حول خواستهای اثباتی (سوسیالیسم) نیرو جمع کرد تا دوره انقلابی آنها را در اتحاد بر سر خواستهای سلبی بکار گرفت. اگر حمید تقوایی یک استراتژی پوپولیستی را جایگزین استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" کرد، برنامه هر دو حزب این است که به هر شکل ممکن خود را "مطرح" کنند و منتظر شوند تا از نظر جهانی موقعیتی علیه رژیم اسلامی فراهم شود تا شاید دوباره استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" مورد استفاده قرار گیرد. در این راستا هر چقدر حکمتیستها روشهای جنجالی بکار می برند حزب اتحاد کمونیسم کارگری از زرق و برق "شو بیز" هالیوودی و لس آنجلسی استفاده میکند. (۱۰۶)

مهمترین خاصیت حزب اتحاد کمونیسم کارگری که بعنوان متولیان امامزاده ای که از منصور حکمت ساخته اند هم می توان از آنها نام برد، قدرتشان در چین و ویتنیشان مطابق مسائل و توازن قوای روز است. آنها سه دوره متفاوت نظری منصور حکمت را در هم ادغام می کنند و اگر جنبش کارگری رشد کند، ویتنیشان را با نوشته های کارگری منصور حکمت در دوران کمونیسم کارگری می چینند، اگر جنبش زنان رشد کند مطالب کارگری را کنار می زنند تا نوشته های غیرمارکسیستی حکمت نظیر "انقلاب آینده ایران زنانه است" را جایگزین کنند. اگر لنینیستها در چپ ایران دست بالا پیدا کنند با نوشته "آنتومی لیبرالیسم چپ" ویتنیشان خود را می آریند و اگر ضد لنینیستها، درست برعکس با آخرین نوشته ها و اظهار نظرات منصور حکمت علیه لنینیسم. اینها تنها حزبی هستند که برای هر حالتی در اوضاع سیاسی و چپ ویتنیشان را می توانند پر داشته باشند. دیالکتیکش هم این است که همه این اضداد در یک فرد که منصور حکمت باشد به وحدت میرسند!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری در اطلاعیه خود به مناسبت پنجمین سالگرد مرگ منصور حکمت نوشته است که با مرگ منصور حکمت در سال ۲۰۰۲، "قرن بیست و یکم مارکس خود را از دست داد". قرنی که فقط هفت سال از آن گذشته و نود و سه سال آن باقی است! "مارکس زمانه" در اواخر قرن بیستم پیش بینی کرد که رژیم اسلامی ظرف یک سال و نیم سقوط می کند که غلط از کار در آمد. "مارکس زمانه"

اروپا و آمریکا جدید و تازه نیست. این حزب با این خرافات به جنگ آرمانهای کارگری و سوسیالیستی آمده است.

موخره:

سوسیالیسم طبقاتی کارگران جنبشی برای خود رهایی طبقه است و مارکسیسم زبان این جنبش است. به این اعتبار استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت که طبقه کارگر را از تئوری قدرت گیری حزب کمونیست کارگری کنار گذاشت در بهترین حالت ممکن در رده سوسیالیسم غیرکارگری تاریخ چپ ایران قرار می گیرد. همانطور که هزار بار تاکید کرده ایم، در این عصر و در قرن بیست و یکم نه فقط سوسیالیسم در ایران تنها می تواند سوسیالیسم کارگران باشد، بلکه حتی هیچ انقلابی که حتی هدفش تامین دموکراسی هم باشد نمی تواند جز از طریق پیشروی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر انجام گیرد. استراتژی سوسیالیستی طبقه کارگر تنها راه رهایی از چنگال جمهوری اسلامی و برقراری آزادی برای توده مردم است. استراتژی آشکارا و تعدا غیرکارگری "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در سرنگونی جمهوری اسلامی ناکارا شد زیرا تنها با محاسبه بر مداخله امپریالیستی و تقابل امپریالیسم و ارتجاع اسلامی و در همکاری و ائتلاف با مباحثان سلطنت طلب آمریکا در ایران قابل طرح شده بود و به همین دلیل هم قربانی محدودیت های امپریالیسم آمریکا و سازش ناگزیر امپریالیسم و ارتجاع اسلامی شد که امروزه دامنه این سازش در عراق و افغانستان، ایران را احاطه کرده است. سه حزب کمونیسم کارگری با استراتژی های تصحیح شده مبتنی بر حکمتیسم و پوپولیسم تنها تغییرات کمی ای در محدودیت ذاتی سوسیالیسم غیرکارگری و انقلابیگری بی پایه طبقاتی (و حتی بی پایه اجتماعی) داده اند و مادام که از بحث های سه گانه منصور حکمت به نفع مارکسیسم و لنینیسم دست نکشند این تغییرات کمی دینامیسمی برای تصحیح نهایی ندارد و در دور و تسلسل باطل گرفتار خواهد ماند.

شما ادعا کرد که کارگران "اصلا می گویند این کار (انقلاب) نتیجه و فایده ای ندارد"، "حوصله شان سر می رود"، "منتظر نمی شوند تا انقلاب بیاید". جنبش کارگری ایران و فعالینش در چند ساله گذشته نشان دادند آنکه حوصله اش سر رفته بود و منتظر نشد خود "مارکس زمانه" و استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" وی بود و نه فعالین جنبش کارگری. شما که به قول اصغر کریمی چندین سال نوری با وی فاصله دارید چگونه آینده قری را که هنوز شروع نشده است، پیش بینی می کنید؟ البته کاملا قابل فهم است که با این ادعای شما الان همه در بها بروی حمید تقوایی بسته شده و (دستکم تا قرن بیست و دوم) دیگر نمی تواند با هیچ درجه از "درافزوده" خودش مارکس زمانه بشود تا سیاستهای منصور حکمت را که حزب را به خاک سیاه نشانده، تغییر دهد. اما چرا تسلیم "جونوریسم" شدید و منصور حکمت را "خاتم المارکس" اعلام نکردید؟! (۱۰۷)

در اطلاعیه به مناسبت پنجمین سال مرگ منصور حکمت، همچنین آمده است: "منصور حکمت، جنبش کمونیسم کارگری را از صحنه سیاست حذف کنید، بشریت نمایندگی نمیشود". (۱۰۸) نوید بشارت یکی از قربانیان ساده این خرافات بود که نتوانست دو قرار پیشنهادی برای تائید "درافزوده" های حمید تقوایی به مارکس زمانه و برداشتن عکسهای منصور حکمت از بالای سایتها و نشریات حزب را در پلنوم ۲۶ تحمل و هضم کند. منظور کدام بشریت است؟ بشریت حاضر یا بشریت در تمام قرون و اعصار؟ هزار افسوس که میلیاردها مردم جهان اطلاع ندارند که الان توسط عده ای در ایران دارند نمایندگی می شوند! و پانصد افسوس که صدها میلیون مردم آفریقا نمی دانند اوضاع فعلیشان تازه در صورتی است که دارند نمایندگی میشوند! و ۲۵۰ افسوس که بشریت اطلاع ندارد که با انشعابات در حزب کمونیست کارگری، هیات نمایندگی بشریت دستخوش تغییر است! در خالی بندی حتی "هاله نور" به گرد پای حزبها و مشتقاتشان نمی رسد. بررسی این موضوعات را باید به متخصصان مربوطه سپرد تا ریشه های آن را به ویژه در خاور میانه بررسی کنند.

منصور حکمت و احزابی که در آن فعالیت کرده است بخشی از تاریخ چپ ایران هستند. احزاب سه گانه حزب کمونیسم کارگری، و بطور مشخص حزب جدید التاسیس اتحاد کمونیسم کارگری بشکل افراطی می کوشند تا این تاریخ را به تاریخ فرقه ها و خرافه ها منتقل کنند. نمونه های مذهبی این فرقه ها از دیر باز در ایران بوده است اما این اولین نمونه مدرن آن و منتج از نظام سرمایه داری در ایران است که البته برای

زیر نویسها:

۱ - رجوع کنید به مصاحبه با حمید تقوایی، نشریه پرسش، شماره یک، دسامبر ۱۹۹۸.

۲ - رجوع کنید به منصور حکمت، سخنرانی "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری، منتخب آثار، صفحات ۱۳۹۹ تا ۱۴۱۰. متن پیاده شده این سخنرانی اولین بار در منتخب آثار، انتشارات حزب کمونیست کارگری _ حکمتیست، خرداد ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) منتشر شده است.

۳ - پلنوم ۲۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری بسیار جنجالی شد. در این پلنوم دو قرار برای تصویب ارائه شد. یکی برای تأیید "درافرزده" های حمید تقوایی به نظرات منصور حکمت، که از نظر حزب مارکس زمانه است و نظراتش آخرین کلام مارکسیسم، و دوم برداشتن عکسهای منصور حکمت از بالای سایتها و نشریات حزب. پس از این پلنوم فردی با امضای نوید بشارت مقالاتی نوشت و اختلافات شدیدی که بر سر این دو قرار در پلنوم روی داده بود را علنی کرد. حزب فوراً اطلاعیه داد و این اقدام را کار پلیسی دانست و برای نشان دادن فقدان تشنج در پلنوم ۲۶، عکسهایی از شرکت کنندگان در پلنوم را در سایتهای خود درج کرد که مطابق آن نه تنها هیچ نشانی از تشنج در کار نبود بلکه طرفین مجادله مورد ادعای نوید بشارت در حال خنده بودند و ریشه می رفتند! اما اطلاعاتی که حول اختلافات منجر به تشکیل حزب اتحاد کمونیسم کارگری فاش شد نشان داد که پلنوم ۲۶ مطابق اطلاعیه های نوید بشارت کاملاً متشنج بوده است و به تکیه های حزب کمونیست کارگری نباید اعتماد کرد.

در سال ۱۳۶۱ در کردستان بحثی مطرح بود درباره نصب عکسهای عبدالله مهدی، دبیر کل وقت کومه له در مقرها. علت این بود که عکس قاسملو در مقرهای حزب دموکرات بود. و گویا از جمله این "فایده" را داشت که مردم هنگام رجوع به مقرها با رهبر حزب دمکرات آشنا می شدند و غیره. در آلمان، یکی از مخالفان این اقدام منصور حکمت بود. استدلال وی از جمله این بود که با نصب عکسهای عبدالله مهدی

در مقرهای کومه له یک موقعیت روانی فراهم می شود که رفقای تشکیلات دیگر جرئت نمی کنند با وی بحث نمایند و یا مخالفت احتمالی خود با نظرات عبدالله مهدی را مطرح کنند که خود عبدالله مهدی هم با نجابت آنرا پذیرفت. یکی از دلایل وجود عکسها و مجسمه های عظیم روسای کشورهای دیکتاتوری در خیابانها همین تاثیرات روانی است که بر بیننده می گذارد. یکی از مهمترین تفاوتهایی که سیاسیون ایرانی در بدو ورود به اروپا سریعاً متوجه آن میشوند، عدم وجود عکسهای مسئولین این کشورها در خیابانها و معابر عمومی است. البته همین منصور حکمت سالها بعد با طرح استراتژی غیر کارگری "حزب و قدرت سیاسی" اظهار داشت که: "در مقابل طیف عکسهایی که آنها به در و دیوار می زنند با مرده باد و زنده بادهای خودشان، ما باید صد برابر عکسهای خودمان را با زنده بادهای مرده بادهای خودمان به در و دیوار بزنیم. ... فکر می کنم در هر جایی که نفوذ داریم باید بگویند که فلانی را یادت میاید؟ زنده است، رئیس فلان سازمان سیاسی شده". نوید بشارت یکی از قربانیان باور به خرافه منصور حکمت، مارکس زمانه است، شد و نتوانست حذف عکسهای وی را در بالای نشریات و سایتهای حزب تحمل و هضم کند.

موضوع دیگر اینکه حزب ادعا دارد که نوید بشارت همان اسماعیل مولودی از اعضای کمیته مرکزی حزب است که البته اسماعیل مولودی آنرا نپذیرفته است. سؤال مهم اینکه اگر حزب اطمینان دارد که اسماعیل مولودی همان نوید بشارت است چرا همچنان انتشار نامه های یک عضو کمیته مرکزی حزب را یک کار پلیسی می داند! اگر نظر حزب در مورد یکی بودن این دو صحیح باشد، اسماعیل مولودی سرنوشت سیاسی تراژیکی یافت. وی عضوی از کمیته مرکزی است که قربانی باور و اعتقاد به استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و خرافاتی شد که حزبها درباره منصور حکمت می گویند و لذا اقدام پلیسی نیست و یک عکس العمل از سر استیصال در مقابل اقداماتی برای عبور از منصور حکمتی است که به وی باورانیده اند که اگر نباشد بشریت نمایندگی نمیشود! اسماعیل مولودی از زندانیان سیاسی در رژیم شاه است. وی در سال ۱۳۵۹ از اولین رابطهای رسمی کومه له با اتحاد مبارزان کمونیست بود. حزبها حرمت و احترام نزدیک به سی سال فعالیت بدون وقفه وی علیه رژیم شاه و اسلامی را نگه نداشتند و انتشار نامه هایش را پلیسی خواندند و این فقط از حزبی از نظر اخلاقی مضمحل شده بر می آید.

با قبول "مارکس زمانه" نامیدن منصور حکمت، بند ناف تحلیلهای حزب از مارکس، انگلس و لنین بریده شده است و اکنون اگر کسی بخواهد لیدر شود ابتدا باید مواضع کلیدی گذشته را با مارک و بسته بندی جدید و بنام خود بیرون دهد و سپس با "درازرده" به "آخرین کلام مارکسیسم" صلاحیت لیدری را کسب کند. از نظر حزبیها استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، "آخرین کلام مارکسیسم" "مارکس زمانه" است. در این راستا، قرار بود پلنوم ۲۶ "در افزوده"های حمید تقوایی را بعنوان "آخرین کلام مارکسیسم" رسماً تأیید کند و جانشین "مارکس زمانه" قبلی شود. که قرار حذف عکسهای منصور حکمت از بالای سایت ها و نشریات از نتایج طبیعی آن بود که نوید بشارت همین را تاب نیاورده بود. اینها از نتایج یک خرافه بتوان دو است.

۴ - رجوع کنید به منبع شماره ۲.

۵ - رجوع کنید به منبع شماره ۲.

۶ - رجوع کنید به رضا مقدم، "اطلاعیه مطبوعاتی، رضا مقدم حزب کمونیست کارگری را ترک کرد"، کارگر امروز شماره ۶۳، سال یازدهم، تیر ۱۳۷۸. این اطلاعیه در بخش افزوده های این کتاب نیز تجدید چاپ شده است.

۷ - رجوع کنید به منبع شماره ۲.

۸ - رجوع کنید به منصور حکمت در مصاحبه با صفا حائری- فوریه ۱۹۹۹.

۹ - رجوع کنید به "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بفا" از امیر پرویز پویان. کاظم نیکخواه عضو فعلی دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری سابقه فعالیتش به همین مشی چریکی بر میگردد. وی از جمله کسانی است که حتی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ هم همچنان به مشی چریکی معتقد بود و همراه با اشرف دهقانی از سازمان چریکهای فدائی خلق انشعاب کردند و سازمان چریکهای فدائی را ایجاد نمودند و با جدائی از این سازمان نیز به همراه عده ای "ارتش رهاییبخش خلقهای ایران" را تشکیل دادند که

اکثریت آنها در سال ۱۳۶۲ با رد مشی چریکی به نیروهای برنامه حزب کمونیست ایران پیوستند. بدین ترتیب کاظم نیکخواه از مشی چریکی و موتور کوچک، موتور بزرگ جدا شد و به مشی توده ای پیوست و سپس با دچار شدن به اوهام قدرت طرفدار مشی فقط موتور کوچک شد!

۱۰ - رجوع کنید به منصور حکمت، سخنرانی در مبحث "مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر" کنگره سوم حزب کمونیست کارگری، کارگر کمونیست ۳، مهر، ۱۳۸۲.

۱۱ - رجوع کنید به منبع شماره ۱۰. علاوه بر این، کورش مدرسی لیدر وقت حزب درگفتگو با نشریه شهروند، چاپ تورنتو، جمعه ۲۳ آبان ۱۳۸۲ گفته است که در یک خانواده نظامی _ فرهنگی (تناقض در خود) بزرگ شده و خودش دکترای آثور دینامیک از آمریکا دارد. وی با اتکا به ارث رفتاری از خانواده اش، بخاطر "نیمه فرهنگی اش" به رفقای سابقش که در آوریل ۱۹۹۹ از حزب جدا شدند، دشنامهایی نظیر "همردیف شکنجه گر" و "تواب" داد و بخاطر نیمه نظامیش خواهان حمله ده هزار نیروی مسلح به سه کاخ رفسنجانی، خاتمی و خامنه ای شد تا رژیم اسلامی را براندازد و حکومت مورد علاقه خود را اعلام کند. یادآوری مهم اینکه، احمدی نژاد در همان کاخی که خاتمی بود مستقر نشده است. لطفاً به "گارد آزادی" آدرس صحیح بدهید چون احتمال دارد، هر چند بسیار ضعیف، که رژیم اسلامی با تسخیر دو کاخ نیافتد.

۱۲ - رجوع کنید به منبع شماره ۱۰.

۱۳ - رجوع کنید به منبع شماره ۱۰.

۱۴ - رجوع کنید به منبع شماره ۲.

۱۵ - رجوع کنید به منبع شماره ۱.

۱۶ - رجوع کنید به منبع شماره ۸.

ندانست. سازمان جوانان را باید به جوانان سپرد و برای پست و مقام غیر جوانان در سازمان جوانان جایی در حوزه فعالیتهای پا به سن گذاشته ها پیدا کرد!

۲۱- کورش مدرسی، مردی که می خواست رئیس جمهور شود، هنگامی که لیبر حزب کمونیست کارگری بود می پنداشت که حزبشان به تنهایی قدرت را می گیرد و لذا پیشاپیش قول ریاست تلویزیون سراسری رژیم آینده را به علی پناهی که از مسئولیت سایت روزنه به تلویزیون حزب منتقل میشد، داد! طبعاً اگر تعیین ریاست تلویزیون توسط وی در زمانی بود که تناسب قوا تغییر یافته و خواهان تشکیل دولت مشترک حزب با گنجی بود، (کورش مدرسی در صحبت شفاهی از دولت مشترک با حجاریان نام برده اما بعداً آنرا تصحیح کرد و گفت که منظورش گنجی بوده است نه حجاریان. منتها حزبیها به دولت مشترک کورش مدرسی و حجاریان چسبیده اند و دست بردار نیستند) می دانست که در این مورد باید با متحدانش به توافق برسد و به تنهایی قادر به تصمیم گیری درباره ریاست تلویزیون نیست! چرا که اکنون تلویزیون یک ابزار مهم در شکل دهی به افکار عمومی است و ریاست بر آن در یک دولت ائتلافی در رده مهمترین وزارتخانه ها است که محل کشمکش و معامله و بده و بستان های عدیده است.

۲۲ - رجوع کنید به اسامی حدود صد نفر از جادشنگان آوریل ۱۹۹۹، همراه با ذکر مسئولیتهایشان، نشریه کارگر امروز شماره ۶۳، سال یازدهم، تیرماه ۱۳۷۸.

۲۳ - در این میان تنها بهمن شفیق بود که اختلافاتش عمدتاً به عرصه تحلیل از اوضاع سیاسی کشیده شده بود و فرهاد بشارت که اشکال حزب را اساساً در ناکارآمدی آنچه که "رهبری موثر" حزب می خواند، می دانست.

۲۴ - "بنظر من اوضاع ایران بطرف يك انقلاب نمی رود. آنهایی که چشم انداز اوضاع را بطرف انقلاب می بینند به وجود جنبش دوم خرداد و گسیختگی در بالا استناد می کنند. همانطور که قبلاً هم گفتم پیشروی و موفقیت دوم خرداد پیروزی بورژوازی ایران است. اگرچه ظاهراً پیشروی و موفقیت این جنبش گسیختگی و اختلافات حاد در رژیم اسلامی ایجاد می کند اما این گسیختگی ها بطرف انهدام و سرنگونی رژیم

۱۷ - رجوع کنید به منصور حکمت، سخنرانی افتتاحیه در کنگره سوم حزب کمونیست کارگری، مهرماه ۱۳۷۹_ اکتبر ۲۰۰۰، انترناسیونال هفتگی، شماره ۳۴، ۹ دیماه ۱۳۷۹.

۱۸ - رجوع کنید به فاتح شیخ الاسلامی، سرمقاله نشریه انترناسیونال، شماره ۲۸، مارس ۱۹۹۹.

۱۹ - رجوع کنید به منبع شماره ۱۷.

۲۰ - رجوع کنید به مریم نمازی، عضو دفتر سیاسی در گفتگو با مصطفی صابر، جوانان کمونیست، نشریه سازمان جوانان حزب، شماره ۷۹، فوریه ۲۰۰۳.

اینجا یک توضیح درباره سازمان جوانان ضروری است. سازمانها با نامی که بر خود می گذارند محتوای خود را نیز تا حدود زیادی نشان میدهند، از جمله سازمان جوانان که معیار و محدودیت عضویت در آن سن است. در سنت احزاب سوسیالیست سازمان جوانان به سازمانی اطلاق می شد که عضویت در آن از محدودیت سنی برخوردار بود. که معمولاً حداکثر سن اعضای عضو آن ۲۳ یا ۲۴ سال است. تقریباً در تمامی اساسنامه های سازمان جوانان یک استثنا برای دبیران اول آن وجود دارد. بدین نحو که وقتی دبیر اول سازمان جوانان به حداکثر سن مجاز رسید یعنی ۲۳ یا ۲۴، می تواند یک یا دو دوره دیگر هم همچنان برای دبیر اولی کاندید شود و چنانچه انتخاب شد فعالیت خود را ادامه دهد و در غیر این صورت سازمان جوانان را ترک کند. از میان سازمان جوانان کسانی که شرایط و تمایل به ادامه مبارزه و فعالیت داشته باشند به عضویت حزب در می آیند و بقیه میروند دنبال علایقتشان. با اینکه این ضرب المثل "مهم است دلت جوان باشد" لابد بیان گر مسائلی است اما نمی توان آنرا در سازمان جوانان بکار برد و مثلاً مصطفی صابر یکی از اعضای مسن دفتر سیاسی از مسئولان سازمان و نشریه شان باشد. نمیشود اینقدر از جنبش دانشجویی و جوانان تعریف و تمجید کرد اما آنها را هنوز لایق اینکه امورات خودشان را خودشان بدست بگیرند

اسلامی حرکت نمی کند بلکه بطرف تطبیق رژیم اسلامی با يك رژیم متعارف بورژوازی و استحکام بیشتر حرکت می کند.

به این ترتیب اگر از زاویه تحلیلی که ارائه کردم به اوضاع ایران نگاه کنیم، آنچه "اختلاف بالایی ها" نامیده میشود را نمیتوان شاخص انقلابی شدن وضعیت دانست. پس باید بتوان انقلابی یا غیر انقلابی بودن اوضاع را از حرکت "پایینی ها" نتیجه گرفت. لازمه رفتن اوضاع بطرف انقلاب وجود يك طبقه کارگر متشکل و با صف مستقل است که هیچ کس فقدان آنرا انکار نمی کند."، "در سطح جهان نیز با پایان یافتن جهان دو قطبی هر نوع ترقی خواهی، اندیشه های عدالت جویانه و برابری طلبانه مورد حمله شدید يك ارتجاع هار قرار گرفت و پایان تاریخ و کمونیسم اعلام شد. با سقوط اردوگاه شوروی بورژوازی ایران نیز که مانند بورژوازی جهانی خود را از هرگونه خطر جدی از جانب کمونیسم و طبقه کارگر مصون احساس می کرد جنبشی را پایه ریزی کرد تا رژیم خود را که از جنبش مشروطه بدنبال آن بود در اواخر قرن بیستم بوجود آورد. پایه های جنبشی که در دوم خرداد خاتمی را با بحث جامعه مدنی به ریاست جمهوری رساند در این شرایط شکل گرفت. در راستای دوران حاکمیت یکی از ارتجاعی ترین دهه های قرن بیست که هیچگاه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و کلا بشریت مترقی اینقدر ضعیف نبوده است. جنبش دوم خرداد فرزند خلف و زاده حاکمیت ارتجاع جهانی در انتهای قرن بیستم است." (مصاحبه با رضا مقدم، "تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران"، کارگر امروز شماره ۶۴، مرداد ۷۹)

۲۵ - رجوع کنید به اصغر کریمی، "بدون تئوری ارتجاعی عمل ارتجاعی غیر ممکن است!"، در بخش ضمايم.

۲۶ - رجوع کنید به منبع شماره ۲۵ .

۲۷- هنگام جدایی های آوریل ۱۹۹۹، منصور در یک جلسه تلفنی مشترک با اعضای حزب در کانادا شرکت کرد و در این جلسه مطالبی را بیان داشت که بسیار بحث انگیز شد و در ادامه مباحث داخلی مورد استناد حاضرین در این جلسه بود. جمله مذکور و همچنین "مذهب در ایران بیشتر کارگر میکشد یا اضافه کاری" در این زمره اند.

۲۸ - رجوع کنید به "اطلاعیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری" که توسط ایرج آذرین نوشته شده بود، در بخش ضمايم.

۲۹ - رجوع کنید به گفتگو با رضا مقدم، "درباره تحولات اخیر در حزب کمونیست کارگری ایران"، نشریه کارگر امروز، سال یازدهم، شماره ۶۳، تیر ۱۳۷۸. بحث بر سر جنبش کارگری در دستور کنگره دوم نیامد. در پلنوم کمیته مرکزی شب قبل از شروع کنگره که در همان محل کنگره برگزار شد مبحث جنبش کارگری در دستور جلسه کنگره قرار نگرفت. در مقابل پیشنهاد من، آذر ماجدی سؤال داشت که چه لزومی دارد بحث جنبش کارگری را در دستور کنگره حزب بگذاریم! در کنگره دوم درباره بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط حزب بحث شد بدون اینکه اوضاع جنبش کارگری مورد بررسی قرار بگیرد. برای حزب کمونیست کارگری دیگر "قدرت سیاسی" و "طبقه کارگر و جنبش کارگری" به هم بی ربط شده بودند!"

۳۰ - آذر ماجدی وقتی در می ۲۰۰۷ از حزب کمونیست کارگری جدا شد و خودش آماج فحاشی کسانی قرار گرفت که قبلا با همانها به مخالفان داخلی حزب فحاشی می کردند، تازه این سؤال فلسفی برایش ایجاد شد که آیا "در سیاست حقیقت وجود دارد؟". وی نوشته است: "مگر نه اینکه سیاست کمونیستی با سیاست علی العموم متفاوت است یا قرار بود متفاوت باشد؟ ... حقیقت مارکسیسم و کمونیسم کارگری... در اینکه اصولی گری و انصاف باید فراموش نشود، در اینکه هدف وسیله را توجیه نمیکند، در انسان گرایی مطلق که به آن اعتقاد داشتیم و برای آن مبارزه کردیم، اینها برای من حقایق انکار ناپذیر مبارزه سیاسی بوده است. برای من همواره در سیاست حقیقت وجود داشته است: حقیقت مارکسیستی." آذر ماجدی، "در سیاست حقیقت وجود دارد؟" ۲۱ می ۲۰۰۷، سایت آزادی بیان. عجب! حتی دیوار چین هم به گرد حاشای اینها نمی رسد.

۳۱ - رجوع کنید به رضا مقدم، "اطلاعیه مطبوعاتی، رضا مقدم حزب کمونیست کارگری را ترک کرد"، کارگر امروز شماره ۶۳، سال یازدهم، تیر ۱۳۷۸. همچنین گفتگو با رضا مقدم، "درباره تحولات اخیر در حزب کمونیست کارگری ایران"، نشریه

کارگر امروز، شماره ۶۳، "تحلیل از اوضاع سیاسی سیاسی" کارگر امروز شماره ۶۴ و ۶۵، مرداد و بهمن ۷۹. توضیح اینکه این یک گفتگو است که می بایست بصورت دنباله دار در سه شماره متوالی نشریه کارگر امروز درج می شد که در اثر اشتباه در صفحه بندی بصورت دو مطلب جداگانه که اولین قسمت آن نیمه کاره رها شده درج شد. اکنون با سرنوشتی که حزب کمونیست کارگری پیدا کرده است، هر سه قسمت این گفتگو در بخش افزوده این کتاب تجدید چاپ شده و همراه با بیانیه ام هنگام ترک حزب، امکان محک حدی از صحت و سقم ارزیابیهایش را فراهم می آورد.

۳۲ - رجوع کنید به استعفا نامه ملیحه بینش، از جادشگان آوریل ۱۹۹۹ از حزب کمونیست کارگری در بخش ضمايم. توضیح اینکه تحقیر زحمتکشان توسط خود منصور حکمت شروع شد. وی در مصاحبه با داریوش نویدی، نشریه دیدار، ارگان کانون نویسندگان در تبعید، شماره های ۲۳ و ۲۴، سال ۱۳۷۸، درباره "خرکچیها" مطلب تحقیر آمیزی گفت. اشاره ملیحه بینش به دوران کودکی خود و همبازی بودن با فرزندان خرکچیها در متن استعفا نامه خود از حزب به همین موضوع اشاره دارد.

۳۳ - در حزب کمونیست کارگری و همچنین حکمتیستها فقط یک نفر حق دارد که از کلمه مدرن و غربی "لیدر" استفاده کند. بقیه باید لغت "رهبر" را که از نظر حزب در "سنت ملی اسلامی و فرهنگ تو سرخورده شرقی" است، بکار ببرند. مخالفت با هر نوع تبعیض و آپارتاید ایجاب می کند که "لیدر" و "رهبر" را در مورد همه آنها بکار برد.

۳۴ - استناد کاظم نیکخواه به زیر نویس مقاله "کارگران واحد راه را نشان می دهند"، رضا مقدم، بارو ۲۲، اردیبهشت ۱۳۸۵ است که متن کامل آن بدنبال می آید:
"حزب کمونیست کارگری مدتی است که حول مبارزات کارگری تبلیغات می کند. برخورد این حزب به جنبش های اجتماعی نظیر سورچرانهاست. اینها سورچرانهای جنبش های اجتماعی هستند و همیشه سر سفره جنبشهای پر رونق حاضرند و هر وقت اوضاع بد میشود سر سفره جنبش بعدی می روند. البته این سورچرانها برای ترک سفره هر جنبشی که زیر فشار است تئوری هم میبافند. اینها با همه جنبشها هنگامی که پر

رونق است هستند، اما از هیچکدام آنها نیستند. بودن آنها با هیچ جنبشی اصالت ندارد. اینها از هیچ جنبشی نیستند اگرچه برای مدتی و تا پر رونق است با آن هستند. اینها برای رفتن به سورچرانی يك جنبش پر رونق، حتی طرز لباس، مدل مو، نحوه رفتار با خانواده و فرزندان و حتی عینک خود را هم برای تطابق با الگوی آن جنبش، تغییر می دهند. منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری هنگامی که جنبش کارگری در دوران بسیار دشواری قرار داشت با يك تئوری من در آوردی بنام "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" و "حزب شخصیتها" و بر خلاف تمامی آموزه های مارکسیسم، طبقه کارگر را حتی از تئوری قدرت گرفتن حزبشان هم کنار گذاشتند.

"کوروش مدرسی لیدر حزب در مطلبی برای جمع آوری پول برای راه اندازی تلویزیون، قبل از کنگره چهارم حزب نوشته است که "جمهوری اسلامی با انقلابی ضد مذهبی، زنانه و جنبش خلاصی از عقب ماندگی فرهنگی و شرق زدگی رو در رو است". در این زمان چون حزب کمونیست کارگری به سورچرانی سر سفره این جنبشها مشغول بود، هیچ رد و حرفی درباره کارگر نیست. کوروش مدرسی که هسته اصلی بحث "حزب و قدرت سیاسی" را عمیقا درک کرده و پذیرفته بود در مقام لیدر حزب کمونیست کارگری، این تز را به نتیجه منطقی و غایی آن رساند و در مصاحبه با نشریه شهروند، چاپ تورنتو، جمعه ۲۳ آبان ۱۳۸۲، اظهار داشت که اگر حزب ده هزار نیروی مسلح داشت، میریختند و سه کاخ خاتمی، رفسنجانی و خامنه ای را می گرفتند و دولت دلخواه خود را اعلام می کردند!!!".

۳۵ - در بند پنجم نامه درونی مشترک لیدر حزب، حمید تقوایی و دفتر سیاسی به کادرهای حزب در مارس ۲۰۰۴ (قبل از انشعاب حکمتیستها) درباره محافل و محفلیسم چنین آمده است: "محفلیسم، حل و فصل مسائل سیاسی و تشکیلاتی از کانالهای غیر رسمی و در کریپورها، مبارزه سیاسی در خفا و غیر علنی و لابی ایسم برای حزب مهلک و کشنده است. این روشها جز فساد چیزی برای حزب به ارمغان نخواهد داشت و در آن برنده و بازنده ای وجود ندارد. همه بازنده خواهند بود. دفتر سیاسی و لیدر حزب متعهد میشوند که قاطعانه علیه این روشها مبارزه کنند."

۳۶ - رجوع کنید به استعفا نامه رضا شهرستانی، از جادشگان آوریل ۱۹۹۹، "زنده باد

کمونیسم، اسناد مباحثات درونی حزب کمونیست کارگری ایران". در بخشی از این استعفا نامه آمده است: "اعتراض من در کنگره (دوم) به کسانی که سرنوشت حزب را بجای طبقه کارگر به نویسندگان درجه چندم گره می زدند، پاسخ "رهبر کارگری که نتواند بنویسد، باید برود کشکش را بسابد" را گرفت". در جلسات کنگره دوم حزب، این پاسخ کورش مدرسی بود به رضا شهرستانی (منصور سلطانی) از فعالین جنبش کارگری ایران.

کورش مدرسی از قبل ارزش اضافه طبقه کارگر درس خوانده و به دانشگاه رفته و استادانش هم از قبل ارزش اضافه طبقه کارگر دستمزد گرفته اند و به وی مقاله نوشتن آموخته اند. در مقابل، طبقه کارگر و فعالینش با رژیم و سرمایه دارانی طرفد که حتی به کودکانشان هم رحم نمیکنند و آنها را از همان اوان کودکی به کار میکشند و از رفتن به مدرسه محروم می کنند. مگر الان از مجموع صدها فعال جنبش کارگری که در ایران بطور علنی و در ارتباط با تشکلهای گوناگون فعالیت می کنند، چند نفرشان قادرند مقاله بنویسند؟ از میان سازمان دهندگان مراسم شورانگیز روز کارگر امسال تهران در ورزشگاه شیرودی چند نفرشان نویسنده بودند؟ در کنگره دوم حزب و در مقابل خیل تحصیل کردگان نویسنده و غیرنویسنده، هیچ یک از فعالین جنبش کارگری اعم از نویسنده و غیر نویسنده (کشک سابان) از بحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت دفاع نکردند!

۳۷- رجوع کنید به منبع شماره ۲۵.

۳۸- در قبال فحاشیهای گسترده و تهوع آور حزیبها علیه جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹، که به بخش بسیار کوچکی از آنها و بعنوان نمونه در اینجا اشاره شده تنها یکبار در صدد برآمدن تا عکس العمل نشان دهم و آنهم برای توضیح علل سیاسی و جایگاه ناسزها و اتهامات کثیفشان بود. رجوع کنید به "اطلاعیه عمومی رضا مقدم، درباره برخورد اخیر حزب کمونیست کارگری به کادرها و اعضای که این حزب را ترک کرده اند" در بخش ضمام.

۳۹- نوشته کاظم نیکخواه علیه کارگران متعلق به دورانی است که منصور حکمت نه

تنها انتشار ادبیات کارگری را تشویق نمی کرد بلکه میکوشید تا مانع آن هم بشود. هنگامی که اصغر کریمی و منصور حکمت مطلع شدند که یکی از کادرهای حزب، بیژن هدایت، در تدارک انتشار ویژه نامه کارگری نشریه نگاه است، به وی نامه دادند تا وی را از انتشار آن منصرف کنند. دلیلشان این بود که این موضوع در خارج کشور به اصطلاح "بازار" ندارد! در آن دوره جنبش کارگری در شرایط دشواری بسر می برد و پر رونق نبود تا مدافعان استراتژی غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" سر سفره آن حاضر شوند. جنبش کارگری ایران با تحرکات خویش در چند ساله اخیر در خارج کشور برای خود "بازار" بزرگی ایجاد کرده است و حزب کمونیست کارگری را هم برای سورچرانی به صرافت داشتن نشریه و سایتهای کارگری واداشته است. همین حد از پیشرفت جنبش کارگری و فعالینش، توانسته خود را به نشریات و سیاستها و افکار لیبرالهای احزاب سه گانه حزب کمونیست کارگری تحمیل کند. اینها تعلق به طبقه کارگر و جنبش کارگری ندارند. همانطور که اعتراضات برای برگزاری مراسم چهارشنبه سوری خود را به حزب کمونیست کارگری تحمیل کرد و آنها را به تبلیغات و مقاله نوشتن حول آن واداشت، امروز جنبش کارگری خود را به آنها تحمیل کرده است. در نزد فعالین جنبش کارگری، طبقه کارگر ابزاری برای رسیدن به مقام و منصب نیست تا اگر در شرایط سختی بود و این خاصیت را نداشت تنهانش گذارند. با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت، اهمیت طبقه کارگر نزد حزب کمونیست کارگری تا حد ابزاری برای به قدرت رسیدن حزب و وزیر و رئیس جمهور شدن لیبرالهایش سقوط کرد. مقایسه تبلیغات و توجه حزب کمونیست کارگری به اعتراضات جوانان در چهارشنبه سوری با تبلیغات و توجه حزب به مسائل کارگری تا قبل از برآمدن چند ساله جنبش کارگری بسیار گویاست. جنبش کارگری ایران احزاب سورچران های جنبش های اجتماعی را خوب می شناسد.

۴۰- رجوع کنید به منبع شماره ۲۵.

۴۱- "من هیچگاه به رفیق کورش مدرسی اتهام سرقت ندم. نوشته قبلی من در آرشیوها موجود است. من گفتم که ایشان بدون اجازه از هارد دیسک کامپیوتر منصور حکمت برای خود کپی گرفته اند. و این عین حقیقت است. ایشان نه از منصور حکمت

و نه از من برای این کار اجازه نگرفتند. باید یادآور شوم که در این هارد دیسک فقط آثار سیاسی منصور حکمت آرشیو نشده بود، کلیه مکاتبات شخصی و خصوصی، مالی و کاری، همه چیز در این هارد دیسک بود. فکر میکنید این نامه ها و حتی داستان ناتمام منصور حکمت که به اسم آرشیو مکاتبات شخصی کورش مدرسی و منصور حکمت چاپ میشود، از کجا آمده است؟ از هارد دیسک کپی شده منصور حکمت. اینها یک رابطه غیرواقعی با منصور حکمت برای خود میتراشند. باید از کورش مدرسی پرسید چه کسی به شما اجازه داد که تمام زندگی نادر را که کتبی شده بود، خصوصی یا سیاسی برای خود کپی کنید؟ طبقه کارگر؟". بخشهایی از مقاله "ورود به جدل ناخواسته! پاسخ به اتهامات دو رفیق از حزب حکمتیست!"، آذر ماجدی، ۱۸ می ۲۰۰۷، وبلاک آزادی بیان.

هنگامی که منصور حکمت در بستر بیماری بوده کورش مدرسی "دور اندیشانه" بفکر "تهیه" ماتریالهای لازم برای آینده کاریبر سیاسی خویش بوده است! آیا واقعا حزب حکمتیست فرد مناسب دیگری برای لیدری حزب ندارد که حداقل بتواند وی را با کامپیوترهای اعضای رهبریش تنها بگذارد؟! آیا علت "مارکس زمانه" نامیدن منصور حکمت اهرمی نیست تا اینها در زمره کسانی که دارای "مراوده" با "مارکس زمانه" بوده اند قرار گیرند و "یکجایی" و "حفره هایی" را پرکنند؟! و یا حداقل در زمره "من آنم که رستم بود پهلوان" قرار گیرند؟

۴۲ - رجوع کنید به محسن الوند، "اخراج یا پاکسازی"، ۲۵ آوریل ۱۹۹۹، "زنده باد کمونیسم، اسناد مباحثات درونی حزب کمونیست کارگری ایران".

۴۳ - در متن کامل قرار درباره جمع آوری نشریه کارگر امروز چنین آمده است: "دفتر مرکزی حزب، ۲۵ آوریل ۱۹۹۹، قرار شماره ۱۲۱. با توجه به اظهارات و اتهامات علنی لایلا دانش، نویسنده و یکی از گردانندگان نشریه کارگر امروز، علیه حزب کمونیست کارگری ایران، توزیع نسخه های موجود نشریه کارگر امروز توسط حزب متوقف میشود. این نسخه ها باید فوراً از روی میزهای کتاب برداشته شوند، شمارش شوند و برای کارگر امروز پس فرستاده شوند".

۴۴ - بعنوان یک کشور، بیشترین جدایی ها در آوریل ۱۹۹۹ در کانادا صورت گرفت. در این میان ۴ نفر اخراج شدند که برای اولین بار بود عضو و کادری بدلیل مخالفت با سیاستهای حزب اخراج میشد و یک بدعت گذاری بود. کمیته کانادا علیه جدانشدگان یک قرار رسمی تصویب کرد که بعدها مشابه آن حتی از نظر نثر در پلنوم دهم در ژوئن ۱۹۹۹ (اولین پلنوم بعد از جدایی های آوریل ۱۹۹۹)، هم تصویب شد. در همین پلنوم بود که منصور حکمت طرح لیدر شدن خود با اختیارات فوق العاده را مطرح و به تصویب رساند و لیدر شد. امروز با اتکا به این اختیارات فوق العاده در عزل و نصب، لیدر هر کادر منتقدی را تحت این عنوان که به درد تیم وی نمیخورد از مسئولیت عزل می کند. برای خواندن متن کامل قرار کمیته کانادا علیه جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹، رجوع کنید به بخش ضمايم.

۴۵ - بدنبال جدائی های آوریل ۱۹۹۹، رهبران حزب یک سلسله سخنرانی در شهرهای مختلف کشورهای آمریکای شمالی و اروپا گذاشتند که طبعاً از طرف حضار سئوالاتی هم درباره جدائی ها مطرح میشد. یکی از این جلسات در استکهلم بود که سخنرانان آن از جمله منصور حکمت، کورش مدرسی، رحمان حسین زاده، فاتح شیخ الاسلامی و اصغر کریمی بودند. در این جلسه کورش مدرسی لیست جدانشدگان از حزب که در نشریه کارگر امروز شماره ۶۳، (سال یازدهم، تیرماه ۱۳۷۸) درج شده بود را "لیست توابین" نامید. لیستی که از جمله حاوی نامهای نازلی پرتوی و منیژه ریاضی است که نمونه های برجسته مقاومت در زندان های رژیم اسلامی هستند. شکست ناپذیرانی که رژیم حتی نتوانست وادارشان کند تا حتی یک سطر فرمالیته بنویسند و بیرون بیایند. البته کورش مدرسی قبلاً طی نامه ای به سوسن بهار، سردبیر نشریه داروک که خود از کادرهای جدا شده از حزب بود، "مستغیون" را "همردیف شکنجه گر" خوانده بود. نزد کورش مدرسی، جدانشدگان از حزب طی چند ماه از "همردیف شکنجه گر" یعنی عاملان شکنجه به "توابین" یعنی قربانیان شکنجه تبدیل شده بودند. یدی عزیز یکی از جدانشدگان از حزب که در جلسه حضور داشته در تفسیر بین سخنرانها به کورش مدرسی به دلیل بکار بردن "لیست توابین" اعتراض می کند و یک مشاجره لفظی بین آنها در میگیرد. یدی عزیز یکی از فعالین سرشناس جنبش کارگری کردستان، از بنیان گذاران اتحادیه صنعتگر و از سازمان دهندگان اول ماه مه های باشکوه سال ۱۳۶۷ و

۱۳۶۸ در سنندج است که جمال چراغ ویسی بدلیل سخنرانی در آن دستگیر شد و توسط آدمکشان رژیم اسلامی شکنجه شد و اعدام گشت. یدی عزیزی خود در ارتباط با برگزاری مراسم اول ماه مه سنندج در سال ۱۳۶۷ دستگیر شد و تا فروردین ۱۳۶۸ که آزاد شد، زیر شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفت و یکی از مقاوم ترین زندانیان آندوره زندان سنندج بود. من از رفتار خود کورش مدرسی در زندان شاه اطلاع ندارم و لابد هستند کسانی که از آن اطلاع داشته باشند. کورش مدرسی لیدر سابق حزب کمونیست کارگری و لیدر فعلی حکمتیستها می پنداشت که رئیس جمهور میشود و مورد سؤال قرار نمی گیرد. اما روز پاسخگویی کورش مدرسی و اصغر کریمی و امثالهم خواهد رسید که به ثابت قدم ترین فعالین سوسیالیست جنبش کارگری جنایت نسبت دادند. فعالینی که در دو راهی انتخاب بین حزبی که بهترین سالهای زندگی خود را صرف ایجاد و فعالیت برای آن کرده بودند با منفعت طبقه کارگر و احکام مارکسیسم، بی هیچ شک و شبهه ای در سخت ترین شرایط در کنار طبقه خود ایستادند و فریب تحلیلهای غیر طبقاتی و استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و سقوط فوری رژیم اسلامی و وزیر و رئیس جمهور شدن را نخوردند.

۴۶ - "هر کسی هوس می کند بیاید در سیاست کاره ای بشود، میگوید: "من اول پاچه حزب کمونیست کارگری را میگیرم. ... ما شدیم آن تن تنبل خسته ای که افتاده وسط، بعد یک عده لاشخور سیاسی بیایند به ما حمله کنند. جوری شده که داریم فرهنگش را پیدا می کنیم. وقتی به بقیه حمله می کنیم از قدرت خودمان می ترسیم. نگران او میشویم. "اینقدر نزنیدش!" چرا؟ چرا کسی را که میخواستم بزنم و حالا روی زمین افتاده بیشتر نزنم؟ این چه وضعی است؟". منصور حکمت، "گزارش و ارزیابی در حزب در پلنوم ۱۴". در پانین عکس گوینده این سخنان در سایتهای حزب می نویسند: اساس سوسالیسم انسان است!

۴۷ - رجوع کنید به منبع شماره ۲۵.

۴۸ - ایرج فرزاد یکی از فعال ترین فحاشان علیه جدانشدگان آوریل ۱۹۹۹ بود و تقریبا از هیچ عملی ابا نکرد. وی در میان دستگیرشدگان کومه له در زمان شاه یکی از مقاوم

ترین ها در زیر شکنجه های وحشیانه ساواک بود. اما در چهارچوب استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، بازماندگان و مدعیان رژیم سلطنتی که از شکنجه گران خود ایرج فرزاد بودند، متحدین حزب در جبهه سرنگونی شدند و برای رهبران حزب "راه برای رادیو تلویزیون باز کردند" اما رضا مقدم شد دشمن طبقه کارگر که البته این یکی از لطیف ترین و بی وینامین ترین فحشهایی است ایرج فرزاد داده است!

از زمان جدایی های آوریل ۱۹۹۹ تاکنون، ایرج فرزاد فحاشی به ما را قطع نکرده و در اثر این ممارست یک تبحر فراسازمانی در رشته فحاشی یافته است، بگونه ای که اکنون ایرج فرزاد از تمام احزاب کمونیسم کارگری جدا شده اما در رشته فحاشی به ما این احزاب کماکان به وی اقتدا می کنند. در یکی از آخرین موارد، هنگامی که موعد عادت فحاشی وی به ایرج آذرین فرا رسیده بود و بهانه ای برای آن نمیافت، اعلام کرد که سیامک کامران (نویسنده مقاله "در فقدان شخصیت ها، بقایای حزب کمونیست کارگری کجا ایستاده اند، نشریه به پیش شماره ۲۳) همان ایرج آذرین است و به وی چه ناسزاها که نگفت و چه دروغها که نباقت. و به تبعیت از وی تاکنون فعلا مصطفی صابر دبیر دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری و علی جوادی عالی رتبه ترین مقام حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیز به ایرج آذرین دشنام و ناسزا گفتند. البته نباید تصور کرد که اگر روشن شود که سیامک کامران همان ایرج آذرین نیست این فحاشان شرمسار می شوند. خیر. اینها با اطمینان کامل از اینکه وی ایرج آذرین نیست این ناسزاها را گفته اند. اینها اخلاقیات سیاسی و نحوه برخورد با مخالفین خود را از استراتژی سیاسی خود میگیرند. منصور حکمت در بحث "سلبی اثباتی" در کنگره سوم حزب اظهار داشت: "یکی در اینترنت گفته بود شما عدد بدهید و بگوئید خرج حکومت شما چقدر است؟ عدد نمیدهیم! مگر خمینی به شما عدد داده بود؟ مگر فرانکو در اسپانیا به کسی عدد داده بود؟ این شیخهای طالبان به کسی عدد داده بودند؟ آمدند و زدند و گرفتند و بعد گفتند میخواهد چه کار کنند". این بدنامان تاریخ الگوی استراتژی قدرتیگری حزب هستند. استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت با این اخلاقیات چفت است و اخلاق سیاسی دیگری را ایجاب نمی کند.

۴۹ - برای شناختن سنت منصور حکمت رجوع کنید به منبع شماره ۴۶.

۵۰ - بعد از نامه محمود احمدی که فحاشیهای و اخراجهای خود را در آوریل ۱۹۹۹ فراموش کرده و از قضا به همان نوع فحاشی های حزب به اعضای فراکسیون اعتراض کرده، نوبت به کورش مدرسی رسید تا عینا همان کار را بکند. فحاشان به جادشگان آوریل ۱۹۹۹، که خود با همان فحشها از حزب روبرو شده اند، دسته جمعی یک فستیوال میخک نقره ای پرنسیپ براه انداخته اند! همین کورش مدرسی که جادشگان آوریل ۱۹۹۹ را "همردیف شکنجه گر" و "تواب" خواند در نامه مشترک با نسرین جلالی به علی جوادی که تحت نام "پرنسیپ یا مصلحت؟" و مربوط به "مدیریت انجمن مارکس" است نوشته اند: "این اولین اختلاف پایه ای ماست: از نظر ما پایبند بودن به حقیقت اساس مارکسیسم و کمونیسم حکمت است. از نظر ما اگر حقیقت با سیاست در تناقض قرار گرفت باید آن سیاست از پایه نقد شود. .. امید این بود که بازبینی در این تجربه تلخ به نقد عمیق تری از این سنت رایج در چپ که اموال و حقوق و حرمت مخالفین سیاسی "حلال اعلام" میشود میرسد. امید این بود که این تجربه به نقد مشروط کردن حقوق و حرمت انسانها به باورها و جایگاه سیاسی شان منجر میشد. امید این بود که حاصل این بازبینی به بلوغ و رشد سیاسی چپ در ایران کمک میکرد و مانع تکرار این چنین اقداماتی میشد." کورش مدرسی در مصاحبه فوق الذکر با نشریه شهروند در تورنتو، کانادا، ۲۳ آبان ۱۳۸۲، اظهار داشته بود که در خانه پدری شان چنان کتابخانه ای داشته اند که نیازی نبوده تا وی از کتابخانه های عمومی استفاده کند. آیا در آن کتابخانه هیچ کتابی درباره شرم و خجالت وجود نداشت؟

۵۱ - رجوع کنید به منبع شماره ۲۴ .

۵۲ - رجوع کنید به منصور حکمت، "جنبشهای سلبی اثباتی"، سمینار جانبی در کنگره سوم حزب، اکتبر ۲۰۰۰، یک دنیای بهتر شماره ۹.

۵۳ - برای توضیح بیشتر رجوع کنید به ایرج آذرین، محتوای سیاسی بزرگداشت سالروز ۳۰ خرداد چیست؟، کارگر امروز شماره ۶۴، سال دوازدهم، مرداد ۱۳۷۹. توضیح لازم اینکه، در آن زمان اختلاف جناحها حول عنوان "لیبرالها و حزب جمهوری اسلامی" بود. سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، یکی از بزرگترین و رادیکالترین سازمانهای معروف به خط سه، شعارش نه به لیبرالها، نه به جمهوری

اسلامی، زنده باد انقلاب توده ها بود. با حاد شدن اختلاف جناحها، در سرمقاله نشریه پیکار مقاله ای درج شد و از این سیاست تخطی کرد و به دفاع از لیبرالها که رئیس جمهور بنی صدر در مرکز آن بود، پرداخت. این سرمقاله سرآغاز اختلافات درونی و بحرانی در سازمان پیکار شد که دیگر کمر راست نکرد. نام مستعار نویسنده این مقاله اصغر بود و چون مقاله اش در نشریه شماره ۱۱۰ پیکار درج شده بود به "اصغر ۱۱۰" معروف شد. وی اکنون با نام مهرداد درویش پور یکی از فعالین جمهوری خواهان لائیک است.

۵۴ - رجوع کنید به منبع شماره ۱۷.

۵۵ - رجوع کنید به منبع شماره ۸.

۵۶ - ایرج فرزاد طی مطلب دنباله داری به نام "اتوپی یا نوستالژی؟ جایگاه "انقلاب" در سیاستهای حاکم بر چپ"، بستر اصلی، شماره ۷، ژوئن ۲۰۰۷، که تاکنون ۲ قسمت آن چاپ شده است، از جمله تحلیل و پیش بینی سقوط فوری رژیم اسلامی را که یکی از دو رکن اصلی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" حزب کمونیست کارگری بود را مورد نقد قرار داده است. تحلیلی که وی از قدرت رژیم اسلامی بدست می دهد کاملاً متضاد با ارزیابی استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" است که همواره رژیم اسلامی را در حال سرنوشتی نشان میداد و حتی برای آن تاریخ هم تعیین کرده بودند. و یا کورش مدرسی در مقام لیبر حزب کمونیست کارگری اظهار داشت که مردم می گویند رژیم اسلامی افتاده است و کسی نیست آنرا بردارد! چنین تحلیلی از ماهیت و قدرت رژیم اسلامی هر چند از آن طرف بوم سقوط فوری رژیم افتاده است و به رابطه رژیم اسلامی و طبقه سرمایه دار ایران نمی پردازد، اما از این نظر اهمیت دارد که خود ایرج فرزاد سالها از فعال ترین مدافعان استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بوده است و در این راه چه فحشها و ناسزاهایی که به دیگران نداده! به همین دلیل نقل قولی که از ایرج فرزاد در زیر می آید با آنکه طولانی است اما بخاطر تناقض آشکاری که با قضاوت او، و نه فقط قضاوت دیروز او بلکه قضاوت امروز او، در مورد بحث های سه گانه منصور حکمت دارد، جالب است. در بخشهایی از این نوشته درباره رژیم اسلامی آمده است:

"اشتباه محض است که نموده های رفتاری رژیم سلطنت و رژیم اسلامی با مردم و

کارگران و زنان و جوانان را مشاهده کرد و از روی گسترش ابعاد کمی آن نتیجه گرفت که اوضاع دارد به دوران انقلاب و ورود مردم به صحنه جنگ تعیین تکلیف با رژیم اسلامی وارد میشود"، "رژیم اسلامی با رژیم سلطنت که به کمک کودتا و فشار و سرمایه گذاری مستقیم آمریکا و انگلیس سر کار آمد، فرق دارد. رژیم اسلامی قادر شد مردم عادی را در به قدرت رسیدن خود در مقیاس میلیونی با خود همراه کند و اذهان جامعه را نسبت به اهداف سیاسی خود دستکم "خودفریب" نگهدارد"، "رژیم اسلامی به این ترتیب و به اتکا این کارنامه، رژیمی نیست که سران و زعمای آن با هر اعتصاب و یا هر تظاهرات خیابانی، پشت صفحه تلویزیون ظاهر بشود و اعلام کند که "صدای انقلاب" را شنیده اند"، "این عوامل و فاکتورها، نمیتواند بر ذهنیت توده های مردم و وضعیت روحی و روانی شان در قبال جمهوری اسلامی بی تاثیر باشد. انقلاب از منظر توده مردم، حتی با ظهور نمودهائی از ناراضیاتیها و اعتراضات مردم، به همان سادگی انقلاب علیه رژیم شاه نیست. به نظر من قدرت سازماندهی رژیم اسلامی در حفظ و بقای خود مطلقا قابل مقایسه با رژیم شاه نیست. به یک معنی رژیم اسلامی کمتر "پوشالی" است، سازمانهای امنیتی قدرت کنترل مردم، مهار ناراضیاتیها، خنثی کردن و سر به نیست کردن یک نسل کامل از فعالترین نیروهای انسانی و سازمانی اپوزیسیون و جلوگیری از شکل گیری یک قطب چپ و رادیکال و انقلابی، و مهارت در بازی با اپوزیسیون خودی و حتی مهندسی اپوزیسیون خودی در رژیم اسلامی بسیار نهادینه تر و برنامه ریزی شده تر است. تاکتیسین و استراتژیستهای رژیم اسلامی، برخلاف توهمات رایج احزاب اپوزیسیون راست و بعضا چپ، به مراتب خودآگاهتر و وسیعتر و نسبت به مکانیسمهای بقا رژیم اسلامی، چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی، برای مثال در فلسطین و خاورمیانه و کشورهای حوزه خلیج، نقشه مندتر و در مقایسه با رژیم سلطنت "متکی به خود" تر است"، "و نیرو و حزبی که بدون توجه به فاکتورهای اجتماعی و روانشناسی توده مردم و در غیاب یک بررسی عمیق و مسئولانه از تجارب و جمع بندیهای انقلابات علی العموم و انقلاب ۵۷ علی الخصوص، و بدون شناخت دقیق ماهیت رژیم اسلامی، سیاست و تاکتیک و تئوری سازمانی و حزبی اش را بر اساس انقلاب و وظایف خود در قبال آن، تنظیم میکند، قبل از هر چیز نشان میدهد که به مکانیسمهای واقعی تر و ممکن تغییر وضع موجود لاقید، و در نتیجه از برقراری یک رابطه با مردم و مبارزات و مسائل واقعی آنان عاجز است. چنین جریاناتی به

ناچار در دایره درون خود محبوس میمانند و از آنجا که "انقلاب" به عنوان اتفاقی جاری در حال روی دادن نیست، از ارائه راه حل برای مسائل روتین و همیشگی و در حال حاضر جامعه ایران ناتوان اند. مطالبات و تاکتیکها و سیاستها و لاجرم "رهنمودها" همگی بناچار باید حامل و محمل یک برآمد انقلابی باشند".

مهمترین سوال این است که ایرج فرزاد این تحلیل از رژیم اسلامی را از چه تاریخی دارد؟ آیا در دوران دفاع از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت که بر سقوط فوری رژیم اسلامی متکی بود، هم همین تحلیل را داشت؟ آیا همین تحلیل را در دوران لیدری کورش مدرسی که مدعی بود رژیم افتاده اما کسی نیست برش دارد، هم داشت؟ آیا ایرج فرزاد همین تحلیل را در کنگره سوم حزب که منصور حکمت خواهان گرفتن قدرت با کمتر از ۵ درصد مردم بود، را داشت؟ با تحلیل فعلی، قضاوت ایرج فرزاد درباره استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" چیست؟

۵۷ - "قبول کنیم که یک جناحی از کومه له جدا شد همان طور که یک جناح دوم خردادی حجابی هم از ما جدا شد. منتهی چون آنها (جداشدگان آوریل ۱۹۹۹) مسلح نبودند و پایون دارند کسی از شان نترسید." منصور حکمت، گزارش و ارزیابی از حزب در پلنوم چهاردهم.

۵۸ - رجوع کنید به "درباره جهت گیری اخیر حزب کمونیست کارگری، در زمینه رابطه با دولت ها"، ایرج آذرین - رضا مقدم، در بخش افزوده ها.

۵۹ - آذر ماجدی، "افسانه چرخش به راست سازمان آزادی زن"، یک دنیای بهتر، نشریه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، شماره ۹، ۲۸ فوریه ۲۰۰۷ - ۹ اسفند ۱۳۸۵.

۶۰ - رجوع کنید به "جوابیه به مصطفی صابر"، وبلاگ ضمیر سرخ. و یا به ستار احمدی، "حزب کمونیست کارگری و واکنش به شاملو"، آبان ۱۳۸۲، همین وبلاگ. اظهار نظر مصطفی صابر چنین است: "شاملو طبعا در بین جنبش ملی اسلامی خواندگانی دارد. ولی به نظر من نسل جوان ایران دارد به کل سنت ملی گرایی و

اساطیر و قهرمانهایش پشت می کند. این نسل جهانی فکر می کند و به قول خودش جهانی حال می کند. بیش تر از شاملو، "جنیفر لویز"، "مادونا"، و "پینک فلوید" را می شناسد، نفوذ همین آدمها و مخاطبین همین آدمها در نسل جوان به مراتب بیشتر از شاملو است و چه خوب است که چنین است."

۶۱ - "جوانان کمونیست: برای اطلاع خوانندگان میگویم که ما هم حمله فرانسه به مجاهدین را محکوم کردیم و هم اقدام اخیر دولت آمریکا علیه شورای ملی مقاومت. سوالی که طرح میشود اینست که آیا به نظر شما این خطر وجود دارد که فردا کشورهای اروپایی و آمریکایی فعالیت های اپوزیسیون ایران را محدود کنند؟ کورش مدرسی: قطعاً این خطر وجود دارد. راستش خطر بیش از آنکه متوجه اپوزیسیون راست باشد متوجه چپ و بویژه حزب کمونیست کارگری ایران است. ... یادتان باشد که تا یکی دو سال قبل از سرنگونی رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی ای ان سی و مندلای در انگلیس تروریست شناخته میشدند. اما در این راه دولت های غربی، در مقایسه با مثلاً مجاهدین، مشکلاتی دارند. اولاً حزب ما یک حزب سیاسی غربی، ضد اسلام، ضد عقب ماندگی و مدافع عمیق ترین آزادی های فردی، سیاسی و فرهنگی است که چسباندن انگ تروریسم یا اسلامی، که امروزه مدل اتهام است، ممکن نیست. ثانیاً جمهوری اسلامی در سرانجام سقوط است. این را تحلیلگران دول غربی هم می بینند. سمت گیری آشکار با جمهوری اسلامی علیه اپوزیسیون، و یکی از نیروهای اصلی آن، برای منفعت این دولت ها، حتی در کوتاه مدت، زیان بار خواهد بود. ثالثاً با گسترش دامنه جنیش سرنگونی در ایران و عروج بیشتر حزب کمونیست کارگری ایران اعمال فشار به ما مشکل تر میشود. در هر حال ما اوضاع را با چشم باز تعقیب میکنیم." گفتگو با کورش مدرسی، لیدر حزب کمونیست کارگری، نشریه جوانان کمونیست شماره ۱۰۴.

۶۲ - "لذا تروریسم اسلامی از تروریسم دولتی به سرکردگی آمریکا دشمن تر ارزیابی شده است. و هر آنکس که به این چرخش نقد کند با مهر ضد امپریالیست پاسخ میگیرد. از این روست که جریان راست، نژاد پرست و طرفدار تروریسم دولتی (منظور از نژاد پرست کدام کشور است؟!) میتواند در شرایطی مرجع (مرجع ؟) باشد و عکس گرفتن با آن اشکالی نداشته باشد." آذر ماجدی، "افسانه چرخش به راست سازمان آزادی زن"،

یک دنیای بهتر، نشریه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، شماره ۹، ۲۸ فوریه ۲۰۰۷، ۱۹ اسفند ۱۳۸۵.

۶۳ - رجوع کنید به منبع شماره ۸.

۶۴ - کورش مدرسی، لیدر حزب در پاسخ به اینکه چرا مانند حمله آمریکا به افغانستان نباید چیز مثبتی در حمله آمریکا به عراق دید، پاسخ می دهد: "در جنگ افغانستان هم آمریکا بهر حال در تلاش تثبیت قدرتی خود بود اما صورت مساله سرنگون کردن حکومت اسلام سیاسی بود، که میتوانست با لطامات و صدمات کم برای مردم متضمن سر کار آمدن رژیم باشد که بهر حال بهتر است. آمریکا هر فرمولی از آن جنگ بدست میداد حاصل شکست طالبان پیروزی آمریکا بعنوان یکتا قدرت جهانی نبود. حاصل این پیروزی از نظر مردم جهان شکست اسلام سیاسی و پیروزی نوعی تمدن بر بربریت اسلامی بود. اتفاقاً درست بهمین دلیل است که آمریکا امروز به مساله صدام برگشته است. جنگ افغانستان آن موقعیت و قانون جنگلی که آمریکا میخواست را نتوانست و بنا به ماهیت مساله نمیتوانست ببار آورد. این بار حاصل حمله آمریکا به عراق نه سرنگونی صدام، بلکه تثبیت حاکمیت آمریکا بر جهان است." مصاحبه با کورش مدرسی، "حمله آمریکا و استراتژی جدید اعمال قدرتی در جهان"، انترناسیونال هفتگی شماره ۱۲۶ - ۱۲ مهر ماه ۱۳۸۱ - ۴ اکتبر ۲۰۰۲، بخش دوم.

در نتیجه کنار گذاشتن تئوری امپریالیسم لنین توسط حزب، یک ارتجاع سازمان یافته در افغانستان "پیروزی نوعی تمدن است" و هیچ معنایی جز این ندارد که اگر بجای حاکمیت بربریت فعلی در ایران، یک رژیم آمریکایی شبیه رژیم فعلی افغانستان که اسلامی هم هست حاکم شود، از نظر هر سه حزب کمونیست کارگری، بعنوان پیروزی تمدن بر بربریت برسمیت شناخته خواهد شد و مورد حمایت قرار خواهد گرفت. این تنها راه حفظ انسجام بنیادهای تحلیلی غیر مارکسیستی حزب کمونیست کارگری است.

۶۵ - رجوع کنید به منبع شماره ۵۲.

۶۶ - رجوع کنید به رضا مقدم، "گزارش عملکرد به کنگره سوم" (حزب کمونیست

ایران)، بهمن ۶۷، در بخش افزوده ها.

۶۷ - رجوع کنید به منبع شماره ۲۸ .

۶۸ - رجوع کنید به منبع شماره ۲.

۶۹ - رجوع کنید به ایرج آذرین، "انتخاب استراتژیک"، به پیش شماره ۲۲، ۲۳ خرداد ۱۳۶۸.

۷۰ - رجوع کنید به منصور حکمت، "گزارش و ارزیابی از حزب در پلنوم ۱۴.

۷۱ - رجوع کنید به منبع شماره ۷۰.

۷۲ - بعنوان نمونه: توزیع نشریه ایسکرا، شماره ۱۰، مرداد ۱۳۷۷، در زمان سردبیری فاتح شیخ الاسلامی قبل از اینکه به اتمام برسد، متوقف شد. فعالین حزب موظف شدند حتی به مغازه‌هایی که نشریه را توزیع می‌کردند رجوع کنند و نسخه‌های باقیمانده را پس بگیرند و جمع‌آوری نمایند. علت وجود مقاله‌ای بنام "جامعه، کودکان و سکتها" از نادر بکتاش، عضو کمیته مرکزی بود که بخشهایی از آن با مواضع اعلام شده حزب درباره سقط جنین خوانایی نداشت و اصولاً مسئله خط‌کلی و عمومی حزب مطرح نبود.

یا مورد دیگر مربوط به نشریه انترناسیونال در زمان سردبیری من بود. بهمن شفیق مقاله کوتاهی درباره خاتمی برای انترناسیونال نوشت که منصور حکمت با آن موافق نبود و هنگامی که با اصرار من برای درج مطلب روبرو شد، راساً با نویسنده مقاله تماس گرفت و از وی خواست تا خودش مقاله‌اش را پس بگیرد و بهمن شفیق نیز پذیرفت. این تازه در صورتی بود که در آن زمان نشریه انترناسیونال یک نشریه خود مختار بود و سردبیر نشریه به هیأت امنایی که خود توسط کمیته اجرایی انتخاب میشد، پاسخگو بود. به همین دلیل درباره نشریه انترناسیونال در جلسه دفتر سیاسی یک مشاجره تند و تلخ روی داد و در حالیکه منصور حکمت آرامش خود را حفظ کرده بود، من از کوره در

رفتم که مناسب رفاقت و دوستی بسیار نزدیک چندین ساله مان نبود.

۷۳ - با انتظارات کنگره سوم، حزب بعد از کنگره سوم به شدت ناموفق بوده است. ... با ملاکهایی که کنگره ای که از آن بیرون آمدیم، کنگره ای که به حزب فراخوان میداد تا به بستر اصلی اپوزیسیون ایران و به یک رهبر برای جامعه ایران تبدیل شود و در یک مقیاس اجتماعی به جنگ جمهوری اسلامی برود، این جریان بشدت ناموفق بوده است"، "من فکر می‌کنم سبک کار خارجمان را باید عوض کنیم. سبک کار داخل را باید عوض کنیم. سبک کار بالا (رهبری) را باید عوض کنیم. سبک کار قلمروهای اصلی را باید تعریف کرد." منصور حکمت، "گزارش و ارزیابی از حزب در پلنوم ۱۴.

۷۴ - رجوع کنید به علی جوادی، "وحدت طلبی اپوزیسیون راست بر ویرانه‌های بهشت پرولتاریا"، یک دنیای بهتر، نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری، شماره ۵، ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷ - ۶ تیر ۱۳۸۶.

۷۵ - رجوع کنید به منبع ۷۰.

۷۶ - کورش مدرسی، لیدر حزب، در نامه دبیر شماره ۳، ویژه اعضا و مشاورین کمیته مرکزی، در نوامبر ۲۰۰۳ که تیتر "این جنگ قدرت را باید پایان داد" داشت به معضلات حزب برای انتخاب لیدر اشاراتی دارد و از جمله اینکه: "در این تصویر (تصویری که کورش مدرسی با آن موافق نیست) لیدر حزب جانشین منصور حکمت است. باید بهترین باشد. باید رای همه را از سر قبول اتوریته فکری و عملی همه جانبه داشته باشد. این ناممکن است. حزب کمونیست کارگری قادر به جایگزینی منصور حکمت نیست. منصور حکمت فقط لیدر این حزب نبود، بلکه همه چیزش بود. من این را بارها و بارها گفته‌ام که لیدر حزب قرار نیست کاری را بکند که منصور حکمت میکرد. قرار است لیدر سیاسی این حزب بشود. یکی از کارهای نادر، آنهم در محدوده معینی را انجام دهد!"

۷۷ - "کادرها همان کادرهایی هستند که در انفجار اولیه بدست آوردیم. با اینها داریم می‌انیم. دانه دانه دارند خسته میشوند، کادرهایمان کمتر و کمتر میشود. کادر جدیدی که اضافه شود از طریق انتخاباتی است به فلان کمیته کشوری. بر مبنای نظرات خودش. نه به این تاریخ تعلق دارد، نه به این دیدگاه‌ها لزوماً تعلق دارد. نه می‌تواند این حزب را برای دو نفر بغل دستش توضیح بدهد. کادر دوره جدید ما لزوماً مال این جنبش نیست. کسی است، فعالی است که در محل برای خودش فعال بوده است. آمده آکسیون کرده حالا رفته داخل کمیته. این آدم تعلق خاصی به کمونیسم کارگری ندارد، به نقد کاپیتالیزم از دیدگاه ما، به دیدگاه ما راجع به شوروی و کمونیسم تاکنون، انترناسیونالیسم ما، سوسیالیسم ما، نگرش ما و روایت ما از مارکس، برداشت ما از لنین، تاریخ این جنبش معین و صف بندیهای این ۳۰ ۴۰ ساله که این جنبش دارد کار می‌کند، تعلق خاصی ندارد. این کادر سازمانی است که بر مبنای مدیریت اعضا کار می‌کند". منصور حکمت، "گزارش و ارزیابی از حزب در پلنوم ۱۴".

۷۸ - رجوع کنید به "پیام کورش مدرسی لیدر حزب کمونیست کارگری به کارگران نفت"، ۲ تیرماه ۱۳۸۲ - ۲۳ ژوئن ۲۰۰۳، سایت کورش مدرسی.

۷۹ - در بخشی از نامه فوق الذکر (منبع ۷۶) به نام "این جنگ قدرت را باید پایان داد" کورش مدرسی در مقام لیدر به عکس العمل حزب در قبال خواست وی برای رئیس جمهور شدن نوشته است: "اظهار نظر من از جانب برخی از رفقا تماماً فردی برداشت شد و مقابله با این بحث یکسره بعد تجزیه تحلیل خفیات من و کشف درجه خود خواهی و "تکبر" من را پیدا کرد و تبدیل به یک کمپین شخصی شد. پای بحثهایی به میان کشیده شد که در شان ما و جریان ما نیست!"

۸۰ - رجوع کنید به مصاحبه با کورش مدرسی، "درباره اولویت‌ها و جهت‌گیریها"، انترناسیونال هفتگی، شماره ۱۵۸، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۲، ۹ ماه مه ۲۰۰۳.

۸۱ - رجوع کنید به منبع شماره ۸۰.

۸۲ - کورش مدرسی، "جمهوری اسلامی را چگونه باید انداخت؟" قدم‌های بعد! (دو قسمتی)، انترناسیونال هفتگی ۱۶۶، ۱۳ تیرماه ۱۳۸۲.

۸۲ مکرر - رجوع کنید به انترناسیونال هفتگی شماره ۱۳۸، یکشنبه اول دی ۱۳۸۱ - ۲۲ دسامبر ۲۰۰۲، که تماماً به درج به دو سند مصوب دفتر سیاسی، فراخوان دفتر سیاسی به احزاب و سازمانهای سیاسی، مصاحبه با حمید تقوایی و کورش مدرسی بعنوان دو طرف اصلی درگیر مجادله بر سر دو استراتژی کاملاً متفاوت ("حزب و قدرت سیاسی" و "انقلاب توده‌ها") در کمیته مرکزی، و پیام کورش به مردم اختصاص یافته است.

۸۳ - رجوع کنید منبع شماره ۵۲.

۸۴ - رجوع کنید منبع شماره ۵۲.

۸۵ - رجوع کنید منبع شماره ۵۲.

۸۶ - "محفل مارکسیستی آزادی کارگر" که بعدها شد "سهند _ هسته هوادار اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" با جزوه کوتاه "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا _ خطوط عمده" (که در مقابل خلق‌گرایی بر صف مستقل طبقه کارگر در انقلاب تاکید می‌کرد) وارد انقلاب ۵۷ شد. اما امروز و بیست سال بعد از آن حزب کمونیست کارگری شرایط ایران را انقلابی اعلام می‌کند و رژیم جمهوری اسلامی را در آستانه سقوط می‌داند ولی بجای تعجیل در بسیج و متشکل کردن صف مستقل طبقه کارگر در ایران، می‌گویند "خمینی که کارگران را در محل جلب نکرد، از خارج و با رسانه‌ها این کار را کرد." طبقه کارگر در تئوری قدرت‌گیری این حزب همانقدر نقش و جایگاه دارد که در تئوری قدرت‌گیری خمینی. دیوار برلین حزب در کنگره دوم فرو ریخت و پاره سنگهایش را هم در پلنوم نوامبر ۹۸ با بحث "حزب و جامعه" فروختند تا دوباره مهندس شدن و کارگر شدن مد بشود. مسیری که از "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا" آغاز شد متأسفانه امروز به "حزب و جامعه" ختم شده که بحثی است بشدت سطحی،

عامیانه و ماوراء طبقاتی. بحث قدرت سیاسی در نوشته "حزب و جامعه" بدون نقطه رجوعی به طبقه کارگر، بدون ارزیابی از توازن قوای طبقاتی، بدون تحلیل از قطب بندی های موجود در صحنه سیاسی ایران و توان هر يك، و بطور کلی بدون هیچگونه پیوستگی با سنت نظری و مقولات مارکسیسم هنگام بررسی و تحلیل این گونه مباحث مطرح شده است". گفتگو با رضا مقدم، درباره تحولات اخیر در حزب کمونیست کارگری ایران، کارگر امروز شماره ۶۳، سال یازدهم، تیر ماه ۱۳۷۸.

۸۷ - چند سال قبل "اتحاد نیروهای انقلابی و کمونیست و چپ ایران" که متشکل از بسیاری از احزاب و سازمانها و منفردین چپ و از جمله حزب کمونیست ایران، فدایی اقلیت، حزب رنجبران، هسته اقلیت بود نیز بر مبنای یک تحلیل سیاسی که سقوط رژیم اسلامی را نزدیک می دید و برای ایجاد آلترناتیو چپ در مقابل آن، ایجاد شد با روشن شدن واهی بودن تحلیل ها و پیش بینی هایشان در قبال رژیم اسلامی، به ناگزیر از هم پاشید. با اینکه "اتحاد نیروهای انقلابی و کمونیست و چپ ایران" از لحاظ وزنه سیاسی قابل مقایسه با شورای ملی مقاومت نبود و بعلاوه کیفیتا هم با آن تفاوت داشت، اما از یک زاویه می توان این اتحاد و پاشیدنش را با دل بستن و بعد سر خوردن از چشم انداز سقوط قریب الوقوع جمهوری اسلامی توضیح داد.

۸۸ - رجوع کنید به منصور حکمت، "سرنگونی، انقلاب و سوسیالیسم"، نامه به حمید تقوایی و فاتح شیخ، ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۹.

۸۹ - حمید تقوایی از فعالین کمونیسم کارگری نبود. حتی هنگامی که کانون پس از مدتی فعالیت، اهداف کوتاه مدت و دراز مدت خود را بررسی کرد و یکی از اهداف دوره ای خود را افزایش اعضای کانون قرار داد و از عده ای برای گفتگویی مقدماتی دعوت کرد، حمید تقوایی در بین آنها نبود. البته حمید تقوایی خود را فعال کمونیسم کارگری می دانست و قبول مسئولیت در کمیته اجرایی پس از کنگره سوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۷ را بعنوان فعالیت برای خط کمونیسم کارگری قلمداد میکرد. ماجرا این بود که در پلنومی که بلافاصله بعد از کنگره سوم حزب کمونیست ایران و در همان محل کنگره برگزار شد، رضا مقدم و منصور حکمت که عضو کمیته

اجرایی حزب تا قبل از کنگره بودند از قبول ادامه مسئولیت برای کمیته اجرایی حزب خود داری کردند و سه هفته برای تصمیم گیری آینده سیاسیشان فرصت خواستند. به این دلیل پلنوم نیمه کاره رها گشت و قرار شد که در اسناد حزب، این جلسه، پلنوم به حساب نیاید و پلنوم بعد از کنگره سوم همانی باشد که بعد از سه هفته برگزار میگردد.

در فاصله این سه هفته ما تصمیم گرفتیم که از فعالیت در ارگانهای رهبری حزب خودداری کنیم. یک کانون تشکیل دهیم و برای اشاعه نظراتمان و جمع آوری نیرو برای تاثیر گذاری بر سیاستهای حزب از بیرون از ارگانهای رهبری حزب، فعالیت کنیم. موضوع را با ایرج آذرین هم درمیان گذاشتیم. وی هم موافقت کرد و کانون سه نفره تشکیل شد. با این حال اینکه چه کسانی به ارگانهای رهبری حزب انتخاب شوند برای کانون علی السویه نبود. حمید تقوایی به توصیه کانون قدم جلو گذاشت و کاندید شد و به کمیته اجرایی انتخاب گشت. وی خود را فعال کمونیسم کارگری می دانست و تلقی وی از توصیه کانون برای رفتن وی به کمیته اجرایی یک تقسیم کار در چهارچوب فعالیتهای کمونیسم کارگری بود. و از اینکه کانون چنین نظری نداشت، چندین بار بطور خصوصی گلایه کرد.

لیست کاندیداها برای عضویت در کانون چهار نفره متشکل از شعیب زکریایی، خسرو داور، کورش مدرسی و عبدالله مهدی بود. شعیب زکریایی و خسرو داور با تأیید کانون و اهدافش، دعوت ما را برای عضویت در کانون نپذیرفتند. برای عضویت عبدالله مهدی شرط و شروطی گذاشتیم که عملاً نپذیرفت. البته کانون هیچ جایی برای نپذیرفتن آنها نگذاشته بود و هر یک را به دلیلی و کل ترکیب را در مجموع برای پیامی به بیرون مناسب دیده بود. بدین ترتیب وقتی تنها کورش مدرسی جواب مثبت داد، کانون در یک موقعیت ویژه قرار گرفت چرا که اضافه شدن تنها وی به کانون مسئله ساز و سؤال برانگیز میشد و شد. چرا که در مقام مقایسه با لیستی از کادرهای سر خط، مصمم و مدافع مواضع کانون کمونیسم کارگری، وی فعال کمونیسم کارگری و تازه آنهم در سطح عضویت در کانون محسوب نمیشد. بهرحال کانون قطعاً نمی توانست دعوت خود را از کورش مدرسی به این دلیل که سه نفر دیگر جواب رد داده بودند، پس بگیرد.

کورش مدرسی در میان کنگره دوم و سوم حزب کمونیست ایران از فعالین خط کمونیسم کارگری نبود، هیچکس حتی خودش هم این ادعا را نداشت. پس از کنگره سوم حزب و

تشکیل کانون کمونیسم کارگری نیز وی نه تنها از فعالین این خط نبود بلکه در میان مخالفان کمونیسم کارگری و کانون در کمیته رهبری کومه له، مشخصه کورش مدرسی این بود که مخالفت خود با کانون و اعضایش را با عبارت و کلمات غیر سیاسی و زشتی بیان میکرد. وی در جلسه پلنوم کمیته مرکزی حزب که بعد از سمینار کانون درباره فعالیت حزب در کردستان تشکیل شد تازه تا اینجا پیش آمده بود که اعلام کند مواضع این سمینار را بجز حشو و زوایدش قبول دارد تا مطابق معمول بعدا متناسب با اوضاع و تناسب قوای روز، حشو و زواید را مشخص کند! بنابراین کانون کمونیسم کارگری علیرغم میل خود و به دلیل اضافه شدن تنها یک نفر به اعضایش، قادر نشد یک پیام همه جانبه ارائه کند و تنها توانست یک پیام و آنهم تنها به مخالفانش داشته باشد. اضافه شدن کورش مدرسی به کانون پیامش به مخالفان کانون کمونیسم کارگری و به ویژه مخالفان افراطی آن نظیر فاتح شیخ الاسلامی و محمد فتاحی، این بود که اگر به اشتباه سیاسی خود پی ببرند راه برای پیوستن آنها به جناح کمونیسم کارگری کاملا باز است که موثر هم بود. انسانها با سوابق گوناگون و بعضا متضاد و از راههای متفاوت به یک خط می رسند.

۹۰ - حمید تقوایی در کنگره دوم حزب کمونیست ایران که در آن مباحثی مطرح شد که بعدها کمونیسم کارگری نام گرفت، حضور نداشت زیرا بدلیل کشانده شدن جبهه جنگ ایران و عراق به کردستان، خطر حمله رژیم اسلامی به محل برگزاری کنگره و یا بمباران آن بسیار محتمل و جدی بود. دفتر سیاسی برای مقابله با لطمات ناشی از آن و حفظ ادامه کاری حزب تصمیم گرفت تا سه نفر از اعضای دفتر سیاسی حمید تقوایی، ایرج آذرین و خسرو داور در کنگره شرکت نکنند تا در صورت بمباران کنگره و کشته شدن اعضای کمیته مرکزی و نمایندگان کنگره، آنها فعالیت حزب را مجددا سازمان دهی کنند و ادامه دهند.

۹۱ - "امروز مرکز ثقل متشکل کردن طبقه کارگر اتفاقا دعوت از او برای دخالت در امر قدرت سیاسی است. چون مساله قدرت و تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی مطرح است. و نه فقط این، بلکه استفاده کردن از تمام ابزارها و امکانات اجتماعی و سیاسی برای تسهیل به میدان آمدن طبقه کارگر و متشکل شدن است. آقای آذرین اهمیت اتفاقاتی

چون اول مه امسال با شعارهای رادیکال و سوسیالیستی و دخالتگرانه کارگری را درست متوجه نیست. چون او حتی از تشکل طبقه کارگر هم درکی منجمد و بقول خودش "کلاسیک" دارد. او واقعا دغدغه متشکل کردن وسیع طبقه کارگر در اوضاع و شرایط مشخص امروز ایران را ندارد. اگر میداشت آنوقت قدر و اهمیت دخالتگری سیاسی و نمایندگی کردن کارگر در سیاست را می فهمید". مصطفی صابر، "وحشت از انقلاب! ایرج آذرین و ۱۶ آذر ۵۸"، نشریه جوانان کمونیست ۲۹۷.

این پایه نگرش پوپولیستی به جنبش کارگری است که به مرور در حال حاکم شدن بر سیاستهای کارگری و تبلیغات حزب در زمینه مسائل کارگری بود که با سخنرانی حمید تقوایی در کنگره ششم حزب قطعیت یافته است. همین نگرش را حمید تقوایی با عنوان "طبقه کارگر سیاسی است" در سال ۱۳۵۹ در نشریه داخلی اتحاد مبارزان کمونیست مطرح کرد و جواب آن داده شد. بعلاوه این نگرش در کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۵ و در مباحثی که بعدها "کمونیسم کارگری" نام گرفت قاطعانه رد شد.

۹۲ - رجوع کنید به حمید تقوایی (ت. یاشار)، "حلقه اصلی در نقد سبک کار پوپولیستی"، به بسوی سوسیالیسم شماره ۵، ارگان تئوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست، اول بهمن ۱۳۶۱.

۹۳ - رجوع کنید به منبع شماره ۹۱.

۹۴ - «"اوضاع انقلابی"؟ "اوضاع غیر انقلابی"؟ هر اسمی میخواهید روی آن بگذارید. آیا با فرمول لنین که میگفت اوضاع انقلابی یعنی شرایطی که بالایی ها نتوانند و پایینی ها نخواهند صدق میکنند؟ به نظر من میکنند. میگویند نه؟ خب مهم نیست. راستش مساله من انطباق واقعیت با فرمول های قبلی نیست. مساله من خود واقعیت است و به جلو بردنش!"، "ابژکتیو بودن شرایط انقلابی را باید با فاکتورهای دیگری توضیح داد و خلاصه اش هم همان است که لنین گفته است. یعنی حکومت نمی تواند به روش های قبلی ادامه داد و مردم هم نمی خواهند مثل گذشته به اوضاع سابق تمکین کنند. اتفاقا این شرایط سالهاست که در ایران کم و بیش برقرار است. (و راستش از من بپرسید تکرار فرمول لنین در این مورد بی فایده است و خودمان را درگیر این دوقطبی متافیزیکی

"اوضاع انقلابی - اوضاع غیر انقلابی" کردن، که اساس استدلال آقای آذرین است، راه به جایی نمیبرد.) «مصطفی صابر، "وحشت از انقلاب! ایرج آذرین و ۱۶ آذر ۵۸"، نشریه جوانان کمونیست ۲۹۷.

۹۵ - برخورد حزب کمونیست کارگری به انشعاباتش یک قدرت جادویی حزب را فاش کرده است. این قدرت جادویی باعث شده تا با هر انشعاب و جدایی این حزب قوی تر شود و سبک بال تر به سرعت پیشرفتش اضافه گردد! با اتکا به این قدرت جادویی و صد البته به دلیل دلبستگی عمیق به پیشرفت حزب است که در هر بار بروز اختلافات داخلی، رهبری وقت حزب می کوشد تا در اولین قدم اختلافات مطرح شده توسط خود منتقدین را رد کند و با سماجت اثبات نماید که اختلافات عمیق تر است و جای منتقدین در حزب نیست! و هنگامی که هیچ راهی جز جدایی برای مخالفان نگذاشتند و انشعاب صورت گرفت، رهبران حزب بخاطر صحت پیش بینی خود و تبحر خویش در پی بردن به عمق اختلافات از همان روز اول، بخود مدال میدهند و سرود پیروزی می خوانند!

از آوریل ۱۹۹۹ تاکنون، ظرف تقریباً ۸ سال، حزب کمونیست کارگری اکثریت بالائی از کادرهای قدیمی، سرشناس و اصلی خود را از دست داده است. از چهار بنیان گذار حزب (ایرج آذرین، منصور حکمت، کورش مدرسی، رضا مقدم) در نوامبر ۱۹۹۱، منصور حکمت فوت کرده و سه نفر باقی در تشکلهای دیگری فعالیت می کنند. از بین ۲۵ عضو کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم تنها ۶ نفر در حزب هستند و نزدیک به ۷۵ درصد جدا شده اند. از ۷ نفر عضو دفتر سیاسی منتخب اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب پس از کنگره دوم تنها ۲ نفر و از ۵ عضو مشاور دفتر سیاسی تنها یک نفر در حزب مانده اند. بعلاوه حزب بیش از ۸۰ درصد نمایندگان کنگره دوم و بیش از ۸۵ درصد از کل کادرهای اصلی و سرشناس خود در مقطع کنگره دوم در سال ۱۹۹۸ را از دست داده است.

این ریزش نیرو طی سه بار بروز اختلافات درونی انجام شد که بیش از ۱۵۰ نفر در آوریل ۱۹۹۹، و بیش از ۲۵۰ نفر در اوت ۲۰۰۴ بود و حدود ۴۰ نفر در می ۲۰۰۷ بوده است. به همراه بار اول تقریباً تمامی کادرهای حزب که از فعالین جنبش کارگری بودند، جدا شدند. بهمراه بار دوم تقریباً تمامی کادرهای حزب که سابقه فعالیت در کومه

له داشتند، جدا شدند. جدا شدگان دفعه سوم که حدود ۴۰ نفر بودند حزب اتحاد کمونیسم کارگری را ایجاد کردند. جالب توجه آنکه جدایی های آوریل ۱۹۹۹ اساساً در مخالفت با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت بود. و ۵ سال بعد (۲۰۰۴) و در دور دوم، درست برعکس، جدایی ها بعلمت موافقت با آن استراتژی انجام شد! و سه سال بعد (۲۰۰۷) و در دور سوم نیز در موافقت با مباحث سه گانه منصور حکمت و بطور ویژه با تاکید بر سخنرانی وی در پلنوم چهاردهم صورت گرفت!

گاهی اوقات اشخاص نمی توانند منفعت و پیشرفت تشکیلاتی خود را از منفعت و پیشرفت حزبشان تفکیک کنند. مصطفی صابر دبیر فعلی دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری احتمالاً ممکن است یکی از آنها باشد. وی از جمله کسانی است که حزب هر چه بیشتر از کادرها و رهبران قدیمی خود را از دست بدهد، بطرز عجیب و غیر قابل باوری حزب را در حال پیشرفت می بیند. در صورتیکه وقتی به پیشرفت و موقعیت تشکیلاتی وی از کنگره دوم حزب به این سو بنگرید این شبهه ایجاد میشود که نکند وی قادر نیست موقعیت و پیشرفت تشکیلاتی خود را از پیشرفت حزب تفکیک کند. مصطفی صابر در مقطع کنگره دوم حزب یکی از همکاران اصلی و پر کار نشریه کارگر امروز و از نظر تشکیلاتی نیز عضو کمیته کشوری حزب در کانادا بود. وی در کنگره دوم کاندید عضویت در کمیته مرکزی بود اما رای کافی نیاورد و انتخاب نشد. در پلنوم نهم در نوامبر ۱۹۹۸ که در جوار جلسه سمیناری بود که منصور حکمت در آن بحث "حزب و جامعه" را مطرح کرد، به همراه مجید حسینی، عبدالله دارابی، محمود قزوینی به عنوان مشاور کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. (البته مریم نمازی هم مانند چهار نفر بقیه کاندید بود اما قرار شد که ابتدا از وی پرسیده شود که آیا خود را سوسیالیست می داند!)

مصطفی صابر در کنگره سوم که بعد از جدائی بیش از ۱۵۰ نفر از کادرها و اعضای حزب که نزدیک به نیمی از آنها نمایندگان کنگره دوم بودند، برگزار گشت، به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد. با جدایی بیش از ۲۵۰ نفر دیگر از کادرها و اعضای حزب در سال ۲۰۰۴ که اکثریت کمیته مرکزی را نیز تشکیل میدادند و اساساً از فعالین سابق کومه له بودند و حزب حکمتیست را ایجاد کردند، مجدداً فضای خالی برای رشد تشکیلاتی وی ایجاد شد. موقعیت تشکیلاتی کنونی وی که دبیری دفتر سیاسی است نیز مرهون ایجاد فضای خالی ایجاد شده ناشی از اختلافاتی بود که منجر به ایجاد حزب

اتحاد کمونیسم کارگری شد. آیا اتفاقی است که مصطفی صابر یکی از کسانی بود که با سماجت کوشید تا فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری را از همان ابتدا خارج از حزب بداند و صد البته دلیل پیشرفت و رشد و ترقی بیشتر حزب! مصطفی صابر از کنگره دوم حزب تاکنون از عضویت در کمیته کشوری کانادا به دبیری دفتر سیاسی حزب ارتقا یافته است و حزب در همین مدت بیش از ۸۵ درصد کادرهای ارشد خود در مقطع کنگره دوم که وی در آن حتی به کمیته مرکزی هم انتخاب نشد، را از دست داده است. با توجه به آنکه وی از کادرهای قدیمی اتحاد مبارزان کمونیست است و جدید نیست که تازه کشف شده و پیشرفت کرده باشد، آیا جدایی های عظیم این چند ساله باعث پیشرفت حزب کمونیست کارگری بوده است یا مصطفی صابر؟ چند درصد از اعضای فعلی کمیته مرکزی و دفتر سیاسی و یا دیگر مسئولین فعلی حزب همین وضعیت را دارند؟ آیا فحاشی دائمی آنها به جدا شدگان از حزب پرداخت اقساط بدون پایان بهای موقعیت تشکیلاتی جدیدشان نیست؟

۹۶ - وجود فراکسیون تروتسکیست (شورای انقلابی سوسیالیستهای ایران) در حزب حکمتیست هیچ نشانه ای جز یک اغتشاش در مواضع و دستگاه تحلیلی آنها نیست. تا آنجا که به بنیادهای نظری و سابقه سیاسی بر میگردد کمترین نزدیکی بین این دو جریان وجود ندارد. عجیب است که اگر این حزب می تواند با تروتسکیست ها در یک سازمان واحد فعالیت کند چرا از حزب کمونیست کارگری جدا شد. چرا با جریانی که قاعدتا اختلاف تاریخی با آن باید به بیش از ۸۰ سال قبل برسد قادر است در یک تشکیلات باشد اما با حزب کمونیست کارگری که اختلافشان به ۴ سال نمیرسد، نمیتواند. اینکه چگونه یک جریان تروتسکیست حاضر شده است به حزبی بپیوندد که پیشاپیش نامش انکار تروتسکی است را فقط با سیاست پرنسیپال "انترستی" آنها می توان توضیح داد. آیا الان به این نام رضایت داده اند تا وقتی اعضای تروتسکیست زیاد شد نام حزب را به تروتسکیست تغییر دهند؟ آیا ممکن است روزی اعضای آنها برابر شوند و نام حزب به حکمتیست- تروتسکیست تغییر کند و یا اکثریت یابند و نام حزب تروتسکیست شود؟ همه اینها در شرایطی است که حزب حکمتیست به تعدادی از رفقای بنیان گذار خود یعنی آوات شریفی، ایرج فرزاد، اسد نودینیان، رستم گودرزی، عبدالله شریفی، عبدالله کهنه پوشی، مجید حسینی و یدی کریمی حتی حق ایجاد فراکسیون نداد و

راهی جز خروج برای آنها باقی نگذاشت اما تروتسکیستها در درون آن فراکسیون دارند!

جالب توجه اینکه کورش مدرسی طرفدار حزب تعدد نظرات در زمان لیبری خود در حزب کمونیست کارگری بود. آیا مگر حزب حکمتیست، حزب تعدد نظرات نیست؟ آیا پذیرش تعدد نظرات در حزب حکمتیستها نظیر قوانین ارتش شاه است که حق شکایت وجود داشت اما هیچ دو نفری با هم نمی توانستند از موضوعی شکایت کنند و باید آنرا تک تک و جداگانه مطرح می کردند؟ آیا اعضا و کادرهای این حزب بصورت تکی حق ابراز نظر و انتقاد از سیاستهای حزب را دارند اما حق متشکل شدن و ابراز عقیده و تلاش برای تحقق آنها به شکل دسته جمعی ندارند؟

۹۷ - مخترع حکمتیست کیست؟ اخیرا و با تشکیل حزب اتحاد کمونیسم کارگری، علی جوادی مدعی است که عبارت حکمتیست را وی اختراع کرده و در یک گفتگوی تلفنی منصور حکمت هم موافق آن بوده است. با کمال تاسف شاهد علی جوادی در قید حیات نیست تا گفته های وی را تأیید یا تکذیب کند و اصولا به همین دلیل گفته های یک فرد متوفی در هیچ دادگاهی پذیرفته نیست. اما اینها با اتکا بر سنت و فرهنگ اسلامی در حال خلق یک بخش "احادیث" هم برای منصور حکمت هستند. چرا که یک بخش از قوانین، ضوابط و دستور العملهای اسلام با اتکا به "احادیث" است که نزدیکان و حواریون محمد و امامان اسلام ادعا می کنند که در حین نشست و برخاست و مسافرت و غیره از آنها شنیده اند.

بهرحال مخترع کلمه حکمتیست نه حزب حکمتیست است و نه علی جوادی. این کلمه را حدود بیست سال قبل راه کارگر اختراع کرد. سازمان راه کارگر در دهه ۶۰ ابتدا کوشید حزب کمونیست ایران را سوسیال دمکرات جلوه دهد. اما چون از نظر تمام اپوزیسیون ایران و منجمله خود راه کارگرها، مواضع حزب کمونیست ایران در مقایسه با مواضع راه کارگر چپ افراطی محسوب میشد، سوسیال دمکرات نامیدن حزب کمونیست ایران، اتوماتیک سازمان راه کارگر را به دست خود و بطور ناخوشایندی در جناح راست سوسیال دمکراسی قرار میداد! مواجهه راه کارگر با این معضل جدی، آنها را بر آن داشت تا صفت دیگری برای حزب کمونیست ایران انتخاب کنند و آن حکمتیست بود. در آن زمان تحلیل عمومی رهبری حزب کمونیست ایران و منجمله خود

منصور حکمت این بود که هدف راه کارگر از بکار بردن صفت حکمتیست غیر مارکسیستی نشان دادن حزب است. بهرحال در مورد اختراع کلمه حکمتیست اگر پای جایزه و مدال یا حق کپی رایتی در میان باشد به سازمان راه کارگر تعلق دارد.

البته بدون اینکه قصد رد یا قبول ادعای مکالمه تلفنی علی جوادی با منصور حکمت باشد، لازم است تا یک مورد ضعف حافظه وی ذکر شود. علی جوادی در بیوگرافی خود از جمله ادعا کرده که با پیشنهاد منصور حکمت مشاور دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران شده است. چنین نیست. پس از کنگره سوم حزب کمونیست ایران (بهمن ۱۳۶۷) تا پلنوم هجدهم (شهریور ۱۳۶۹)، حزب کمونیست ایران دفتر سیاسی نداشت. در پلنوم هجدهم برنامه عمل فراکسیون کمونیسم کارگری به کمیته مرکزی ارائه شد و با موافقت پلنوم یک دفتر سیاسی تشکیل شد که تا پلنوم بیستم که اعضای کانون کمونیسم کارگری (منصور حکمت، کورش مدرسی، ایرج آذرین، رضا مقدم) عضو دفتر سیاسی حزب بودند، هیچ مشاوره نداشتند. علی جوادی در حزب کمونیست ایران عضو کمیته مرکزی نبود. حتی از کادرهای میانی حزب هم که معمولاً به نمایندگی برای کنگره ها انتخاب می شوند، نیز نبود. وی در هیچ یک از کنگره های حزب کمونیست ایران شرکت نداشته است و بالاترین موقعیت تشکیلاتی ایشان در محدوده تشکیلات خارج کشور حزب در آمریکا و لس آنجلس بود.

علاوه بر سمتهای تشکیلاتی علی جوادی در تشکیلات خارج از کشور حزب در آمریکا، پس از کنگره سوم حزب و انتشار نشریه کارگر امروز، وی از همان ابتدا با این نشریه همکاری کرد و به مرور به یکی از همکاران غیر قابل جایگزین نشریه کارگر امروز تبدیل شد. شناخت گسترده خوانندگان کارگر امروز از جنبش کارگری آمریکا تماماً حاصل فعالیت علی جوادی در مصاحبه با فعالین جنبش کارگری آمریکا است. وی در حمایت مالی، فنی و تدارکاتی از نشریه کارگر امروز نیز از هیچ کوششی فرو گذار نکرد. وی یکی از اولین فعالین تشکیل کمیته های همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج کشور بود و ایجاد شاخه آن در آمریکا و انتشار نشریه انگلیسی آن به همت وی شکل گرفت. با تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران در اوت ۱۹۹۰، وی به آن پیوست و به اجلاس های آن دعوت میشد.

در کنگره های حزب کمونیست ایران اعضای کمیته مرکزی و علی البدل ها انتخاب می شدند و اصولاً سمتی بعنوان مشاور برای دفتر سیاسی و یا کمیته مرکزی نداشتیم. برای

پلنوم شانزدهم (آبان ماه ۱۳۶۸)، ۶ نفر از کادرهای ارشد حزب که بعضاً سابقه فعالیت در ارگانهای رهبری حزب را داشتند نظیر شعیب زکریایی و خسرو داور بعنوان مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند که آنها هم پس از شرکت در این پلنوم، در پلنومهای دیگر حضور نیافتند. اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران مستقیماً درگیر مبارزه و جنگ رو در رو با جمهوری اسلامی بودند و احتمال دستگیری و جان باختن شان بسیار بالا بود. بدین علت اعضای علی البدل با حق جایگزینی با اعضای اصلی از جمله اعضای جانباخته و یا دستگیر شده، توسط خود کنگره حزب انتخاب میشدند. علی جوادی در حزب کمونیست ایران در جلسات هیچ کنگره ای، پلنومی و یا دفتر سیاسی شرکت نداشته است. علی جوادی فراموش کرده که مشاور دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران نبوده است! علل این فراموشی بر من ناروشن است اما نشانه هایی از ضعف حافظه ایشان را در بر دارد.

۹۸ - متن اطلاعیه تعدادی از بنیان گذاران جدا شده از حزب حکمتیستها چنین است: جهت اطلاع عموم! بدینوسیله به اطلاع مردم، دوستان و آشنایان و رفقا میرسانیم که ما امضا کنندگان این نامه از عضویت در حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست استعفا داده ایم. ۱- نسان نودینیان ۲- رستم گودرزی ۳- عبدالله کهنه پوشی ۴- محمود رضا طاهری ۵- اسد نودینیان ۶- مجید حسینی ۷- پروین معادی - ۲۲ ژوئن ۲۰۰۷. توضیح اینکه ایرج فرزند یکی دیگر از کادرهایی که خواهان تشکیل فراکسیون، قبل از این چند نفر از حزب حکمتیستها جدا شده بود.

در توضیح علل جدایی اینها کورش مدرسی مسائلی را مطرح کرد که باعث اعتراضشان شد و علیه آن اطلاعیه زیر را منتشر کردند: "در جواب به مصاحبه کورش مدرسی در نشریه پاسخ!

ما، امضاء کنندگان این یادداشت، طی اطلاعیه ای کوتاه مورخ ۲۲ ژوئن ۲۰۰۷، در کمال متانت کناره گیری خود را از حزب حکمتیست به جامعه اعلام کردیم. در آن اطلاعیه وارد دلایل استعفای خود، اختلافات سیاسی ما با این حزب، سابقه و پروسه ای که این اختلافات از سر گذرانده، نقش و جایگاه این کادرها و مسیری که این حزب میروند نشدیم. زیرا ما به تصمیم به استعفای خود و رفقای باقی مانده در ان حزب و انتخاب سیاسی هر دو طرف بطور واقعی احترام قائلیم.

ما در نهایت احساس مسئولیت انقلابی و کمونیستی استعفا از آن حزب را دستمایه کمپین تبلیغی علیه آن حزب قرار ندادیم. میخواستیم در عمل و نه با ادعای صرف، حق انتخاب و اختیار انسانها برای ماندن و یا بیرون آمدن از احزاب را رعایت کنیم. میخواستیم با سنت چپ سنتی در پرچم کردن استعفا به ابراز وجود سیاسی به هنگام ترک احزاب از یک طرف، از طرف دیگر با مارک زدن و تصویر سازی و هتک حرمت کمونیست ها و آنکسانی که از جریانات سیاسی جدا میشوند مرزبندی قاطع کنیم. پرنسیپ و رعایت اصول و اخلاق متداول به ما حکم میکرد که اعلام استعفای خود از آن حزب را با اختلافات سیاسی با آن کاملا از هم جدا کنیم و بعد از اتمام این پروسه جدایی در فضای دیگری به اختلافات و جدل سیاسی بر گردیم. به این دلیل بدون اینکه وارد مضمون اختلافات گردیم در یک جمله کوتاه اعلام کردیم که از حزب حکمتیست استعفا داده ایم. اما بدنبال استعفای ما، رفیق کورش مدرس لیدر آن حزب در مصاحبه با نشریه پاسخ تحت عنوان "مصاحبه در مورد کناره گیری تعدادی از اعضای کمیته مرکزی"، خلاف روش ما عمل کرد و حتی به گفته های خودش در همین مصاحبه وفادار نماند و در توضیح این جدایی به همان روال سنتی و معمولی تصویر سازی از ما پناه برد. به جدایی ما برخورد ایدئولوژیک کرد و تصویر کاذبی از ما و این کناره گیری به تشکیلاتش داد. در ابتدا خواننده این مصاحبه تصور میکند ما از این حزب دلخور شده ایم و قهر کرده ایم و فکر نمی کند این کادرها سیاسی اند و با این حزب اختلاف سیاسی جدی و کشمکش داشته اند که نزدیک به یکسال از عمر آن میگذرد. فکر نمی کند به اندازه حجم یک کتاب در این رابطه نوشته درونی رد و بدل شده است. بعدا در آخر مصاحبه علل جدایی را به دو فاکتور اوضاع سیاسی و مسئله "تحزب کمونیستی" انتقال داده است. تصویر این است که ما با ضبط و ربط حزبی مشکل داریم و اوضاع سیاسی در ما تردید بوجود آورده است! این تصویر سازی از ما غیر مسئولانه، پوچ و سبک است و هر چه هست بحث سیاسی نیست. اینها انگ ها و ترندهای رایج و دم دست جریانات سنتی "چپ" و احزاب ناسیونالیست کرد است که به روی مخالفین خود پرت میکنند و احزاب کردی آن را بنام "آش بتال" مینامند. در مقابل این تصویر سازیها ما نیازی به هیچگونه جواب و دفاعی از خود نداریم و این مصاحبه گوشه کوچکی از مشکل ما در آن حزب را بر ملاء میکند. کورش مدرس باید بداند راه انسجام دادن به تشکیلات از مسیر بد نامی کمونیستها بنام "قرار دفاع از حرمت" و انگ زدن به آنها بنام اوضاع

سیاسی و حزبیت نمیگذرد و از این بابت متأسفیم.
پروین معاذی، اسد نودینیان، عبدالله کهنه پوشی، رستم گودرزی، محمود رضا طاهری، نسان نودینیان، مجید حسینی! ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷.

۹۹ - کورش مدرس از فعالین یکی از گروههای کوچکی بود که نزدیک به ده تا از آنها پس از انقلاب سازمان وحدت انقلابی را ایجاد کردند. از میان سه سازمان اصلی و بزرگ خط سه، یعنی پیکار، رزمندگان و وحدت انقلابی، پوپولیست ترین آنها وحدت انقلابی بود. در بحرانی که کل سازمانهای خلق گرا داشتند، وحدت انقلابی به سه قسمت تبدیل شد که تنها دو قسمت آن به شکل متشکل به فعالیت خود ادامه دادند که یک گروه طرفدار مارکسیسم انقلابی شدند و به اتحاد مبارزان کمونیست پیوستند و گروه دیگر که همچنان بر پوپولیسم خود پافشاری داشت و کورش مدرس از اعضای اصلی آن بود، سازمان رزم انقلابی را ایجاد کردند. مرکز فعالیتهای نظری این سازمان نقد برنامه اتحاد مبارزان کمونیست بود. هنگامی که سازمان رزم انقلابی امکان فعالیت خود را کاملا از دست داد، کورش مدرس بدون هیچ نقد کتبی از مواضع پوپولیستی خود و بدون سرو صدا، در زمستان ۱۳۶۱ سرید در کومه له و در رادیو صدای انقلاب مشغول به کار شد. مباحثی که کورش مدرس در پلنوم شانزدهم درباره دولت ائتلافی مشترک با سلطنت طلبان و مجاهد و گنجی مطرح کرد اساسا در چهارچوب همان تئوری انقلاب دمکراتیک و دولت خلقی پوپولیستها در انقلاب ۱۳۵۷ است که یکی از مهمترین موضوعات جدل مارکسیسم انقلابی با پوپولیستها بود که کورش مدرس هنوز از آن نبریده است. منتها اینبار در تلفیق با استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت، حتی فاقد همان رادیکالیسم پوپولیستی هم بود چرا که با سلطنت طلبان و مجاهدین خواهان دولت مشترک بود.

۱۰۰ - رجوع کنید به منبع شماره ۱۷.

۱۰۱ - رجوع کنید به منبع شماره ۸۰.

۱۰۲ - رجوع کنید به کورش مدرس، لیدر حکمتیستها، "ضرورت تغییرات پایه ای

در آرایش و عمل حزب حکمتیست"، سایت آزادی بیان ۲۲ جون ۲۰۰۷.

۱۰۳ - واضح است که مطرح ماندن از طریق روشهای جنجالی مفید تر است: از جمله، حک کردن کردن سایت دانشگاهی در ایران و گذاشتن مطالب حکمتیست بجای آن، فرستادن چند نفر مسلح به جلسه ای که کارگران سندج بدلیل مزاحمتهای رژیم ناچار شده اند، در کوه آبیذر برگزار کنند، همگی اسم حزب را سر زبانها نگه می دارد. به ویژه اینکه کارگران مجبور شوند، جلسه خود را در آبیذر قطع کنند و تا چند روزی که این کارگران با دیگران بحث و مشورت می کنند که آیا علیه مزاحمت گارد آزادی این حزب اعلامیه بدهند یا نه، این حزب سر زبانهاست!

۱۰۴ - رجوع کنید به منبع شماره ۵۲.

۱۰۵ - به نظر می آید که سران دو حزب حکمتیست و اتحاد کمونیسم کارگری هر دو از ماجرای مشخص اتکای "تله پاتیک" استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" بر اهداف مشترک سلطنت طلبان و آمریکا که منصور حکمت در کنگره سوم توضیح داد، اطلاع دارند و به همین دلیل نشانه های جهانی و منطقه ای پایان این استراتژی را به دقت می دانند و در تحلیلهایشان منظور می دارند. آیا واقعا حمید تقوایی از ماهیت و ماجراهای این استراتژی بی اطلاع است یا آبروداری می کند؟

۱۰۶ - بطور عینی این دو حزب هیچ دلیلی برای جدایی ندارند. هر دو به معنای واقعی کلمه حکمتیست هستند. بدین معنی که برای هر دو حزب هنگام تناقض بین تئوریهای مارکسیسم و نظرات منصور حکمت، این مارکسیسم است که کنار می گذارند. بعنوان مثال هر دو حزب بحث "سلبی اثباتی" منصور حکمت را که حتی خودش آنرا صریحا خارج از سنت مبارزه کمونیستی می دانست، به صرف اینکه منصور حکمت گفته قبول دارند. تحلیل هر دو بر علت شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی"، که به تضعیف اپوزیسیون راست پرو غرب ایران و موقعیت آمریکا در عراق بر میگردد، اتفاق نظر دارند. هر دو یک برنامه معین برای دوران پس از شکست استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" دارند که چسبیدن به حزب و مطرح و سر زبان نگه داشتن آن تا فرصت بعدی

است. به همین دلیل دلایل و شرایطی که حکمتیستها برای جلوگیری از اتحاد این دو حزب مطرح می کنند واقعی نیست و هیچ منفعت سیاسی را دنبال نمی کند. حکمتیستها این شرط و شروط را حتی برای طرفداران تروتسکی که بنا به تعریف تاریخا و نزدیک به ۸۰ سال با آن اختلاف دارند، نگذاشتند. مسئله واقعی این است که با پیوستن این دو حزب به هم موقعیت کورش مدرسی تضعیف می گردد. البته اختلافات درونی و جناحها بندیهای کنونی در حزب حکمتیست که اخیرا به جدایی تعدادی از اعضای کمیته مرکزی آنها انجامید با پیوستن حزب اتحاد کمونیسم کارگری، ابعاد تازه ای به جناح مخالف کورش مدرسی خواهد داد که برای وی بعنوان طرفدار حزب تعدد نظرات قاندا نباید مسئله ای باشد. مسئله مشخص این است که حزب اتحاد کمونیسم کارگری فعلا طرفدار رهبری جمعی است و مخالف لیبر داشتن و این مستقیما موقعیت کورش مدرسی را هدف گرفته است. کورش مدرسی حزب حکمتیستها را روی این خط آورده که تازه دارند عکسهایش را پخش می کنند و زنده باد کورش مدرسی را بر دیوارها می نویسند! برای دفاع از این موقعیت، مردی که می خواست رئیس جمهور شود و چه بسا هنوز هم در خفا بخواهد، از تراشیدن هیچ عذر و بهانه ای کم نخواهد آورد.

۱۰۷ - علی جوادی ستونی در نشریه انترناسیونال داشت بنام "نامه هایی از آمریکا". هنگام سردبیری من، علی جوادی برای ستون خود مطلبی نوشت بنام "کاروان اسلام و قافله هنرمندان ایرانی" که مربوط بود به اعتراض "مرکز اسلامی بورلی هیلز" به آخرین ویدیوی شهره یکی از خوانندگان ایرانی ساکن لس آنجلس. در بخشی از این مطلب آمده بود: "از این قافله وطن پرست و اسلام زده کسانی مانند جان لنون، باب دیلان و یان اندرسون تولید نخواهد شد تا برای عشق و آزادی، برای دنیایی بدون گرسنگی، بدون فقر، بدون مذهب و بدون تعصب و نابرابری بخوانند". علی جوادی یان اندرسون را تا حد جان لنون و باب دیلان که آوازه شهرتشان مرزها و نسلها را درنوردیده، بالا کشیده بود چون یان اندرسون خواننده گروه "جت روتال" است و وی مطلع شده بود که این گروه مورد علاقه منصور حکمت است. طبعا این نوشته بدین صورت چاپ نشد و باعث چه دلخوریها و کدورتها شد که بماند. توضیح دلایل این شیفتگی ها وظیفه متخصصان مربوطه است و از توان سیاسیون و حداقل من خارج است.

۱۰۸- برای مارکس قرن بیست و یکم حزب اتحاد کمونیسم کارگری که ۹۳ سال آن هنوز باقی است، تسلائی خاطری نیست که بعد از وی کارگران قدرت را می گیرند. برای تمامی کمونیستها تنها تسلائی خاطر برای استقبال از مرگ در مبارزه با دولتهای حامی سرمایه دار آینده تابناک قدرت گیری کارگران است که برای آن مبارزه می کنند. این فلسفه و زیربنای از جان گذشتگی کمونیستهایی است که با شعار زنده باد سوسیالیسم، سرود خوانان و با سر افراشته در مقابل چوچه های اعدام ایستادند و جان باختند. منصور حکمت در کنگره دوم حزب و در بحث "حزب و قدرت سیاسی" اظهار داشت "اینکه پس از من کارگران و یا آدمهایی به اسم من و شما می آیند و در نهایت قدرت را می گیرند، هیچ تسلائی خاطری به من و این حزب خاص نمی دهد. این حزب خاص باید بگوید که برای گرفتن قدرت سیاسی برای ما و در زمان ما و کارگران تلاش می کند و نه سناریویی که جهان قرار است مطابق قوانینی از سر بگذراند، شرح و توضیح بدهد". آیا قمار بزرگ با سرنوشت حزب کمونیست کارگری که حاصل فعالیت و از جان گذشتگی کمونیستهای بیشماری بود برای به قدرت رسیدن به هر روش و قیمتی حاصل عملکرد همین فلسفه غیر انقلابی نبود؟

ضمائم:

ضمیمه شماره ۱

بدون تئوری ارتجاعی عمل ارتجاعی غیر ممکن است!

این جمله زیبایی حمید تقوایی امروز به چشمگیرترین شکل سرنوشت مستعفیون را بیان میکند. تمام ابراز وجود سیاسی جماعت مستعفی و "اهالی شبکه" در این ماههایی که از "شورش" شبه اسلامی و ضد کمونیستی پرافتخارشان میگذرد، در دشمنی هیستریک و هتاکی علیه انقلابی‌ترین و چپ‌ترین و سوسیالیستی‌ترین حزب سیاسی تاریخ قرن بیستم ایران خلاصه شد. فرقه‌های هشتگانه فراریان آوریل بسرعت سر از آغوش راست توده‌ای-اکثریتی در آوردند و به بلندگوی ظاهرا بی جیره و موجب تبلیغات کهنه ضد کمونیستی سفارتخانه‌های رژیم اسلامی در کشورهای خود تبدیل شدند. بدون تئوری ارتجاعی این عمل ارتجاعی مقدور نبود. گوشه‌ای از این تئوری ارتجاعی با تزه‌های دو خردادی بهمن شفیق در مورد جامعه مدنی آقای خاتمی، حاشیه‌ای شدن نقش کارگر، تثبیت بورژوازی و اهتزاز پرچم جامعه مدنی و کور شدن افق و دورنمای انقلاب در ایران قبلا به نمایش گذاشته شده بود. این مرداب نظری اکنون توسط ایرج آذرین بمراتب عمیق‌تر شده است. ایرج آذرین در "چشم انداز و نکالیف" همان تئوریها را منتها اینبار در مقیاسی جهانی تعمیم داده و با صراحت بیشتری به روی کاغذ آورده

است. میفرماید کارگران و کمونیسم و مارکس شکست خورده اند. سرمایه داری هست و خواهد ماند. اکنون باید در امور صنفی و تغییر تکنولوژی کارگاههای کوچک به بانک جهانی در خدمت پیاده کردن يك سرمایه داری متکی به صادرات با چهره انسانی مشاوره داد و علیه عروج يك اشرافیت و رفرمیسم کارگری سنگر بندی کرد! این تئوری باقی‌ها و مهمل‌گویی‌ها آنچنان راست و ارتجاعی است که در دنیای آلوده جماعت مستعفی هم استنشاقش دشوار بوده است.

نوشته ایرج آذرین نه در ادامه پراتیک راست و ارتجاعی مستعفیون در ده ماه گذشته، بلکه زیر بنای رفتار آنها بوده است. سالها این بحث‌ها بین ایرج آذرین و رضا مقدم پچ پچ میشده امروز به لطف یک دوره حرکات ارتجاعی فضا را برای رو کردن آن مناسب دیده اند.

ما از ابتدا ماهیت راست و ارتجاعی اینها را اعلام کردیم. اگر کسی هنوز میخواهد بداند چرا فضا در حزب کمونیست کارگری بر این جماعت تنگ مینمود، این نوشته‌ها را بخواند. امروز دیگر ماهیت راست و ارتجاعی این پدیده ابدا قابل پنهان کردن نیست. عاقبت این تزه‌ها، خزیدن رسمی و علنی به آغوش هیات حاکمه است. بدینسان جماعت حقیری که با بلند کردن پرچم شکست کمونیسم به همان شیوه سپاه پاسداران و ساواما در مقابل يك حزب کمونیستی قیل و قال براه انداخته بود، با این نوشته ایرج آذرین به اوج انحطاط و ارتجاع رسیدند و پرده دیگری از "انتقال طبقاتی" را پشت سر گذاشتند. اما متأسفانه این هنوز پایان کار این جماعت نیست با این تئوریها منتظر خیلی چیزهای دیگر هم باید بود.

اگر کسی در میان اینها اندک رگی از آزادی‌خواهی و شرف داشته باشد فقط با بیرون جستن فوری از کل این منجلاب میتواند خود را نجات دهد.

اصغر کریمی - دهم فوریه ۲۰۰۰

(توضیح: این اطلاعیه بیشرمانه که جنایت به جادشدگان آوریل نسبت میدهد نظر حزب کمونیست کارگری است که توسط اصغر کریمی امضا شده است)

مشکلات عملی و هر سختی کار. بدون آنکه خودم بدرستی تشخیص بدهم، از دوسال پیش به این طرف مدام ایرادات و اشکالاتی را میدیدم که سبب نارضایتی میگشت. از اینکه کارها بدرستی یا به آنصورتی که من فکر می کردم درست است پیش نمی رفت شکایت می کردم. اوائل تصور می کردم که این وقفه ها و سخته ها در کار بدلیل بی کفایتی یک مسئول و یا بدلیل اشتباهاتی است تشکیلاتی. اما سیر اخیر بحثها و برخوردهایی که از جانب رهبری حزب به این مسائل صورت گرفت برای من حقیقتی متفاوت را روشن کرد. اکنون تمام آن خرده انتقادات را در قالب یک پلاتفرم غلط می بینم. پلاتفرم غلطی که دیگر انقلاب کارگری و مسائل کارگری مشغله اصلی نیست.

این نتیجه گیری که برای من کار دشواری بود تمام افق فعالیت و کار کمونیستی را برایم تغییر می دهد. وقتی به وضعیت زندگی خودم و بسیاری رفقای دیگر نگاه می کنم، مسئله کاملا ابعادی دیگر می گیرد. در تمام زندگیم تعلق به مالکیت خصوصی و داشتن نداشته ام. حتی دو سه خنزر پنزری که در زندگی هر کسی مفهوم ساده مالکیت را تعریف میکند برای من بیگانه است. زندگی من با حرفه فعال کمونیست کارگری تعریف میشد. این شاید تنها چیزی بود که داشتم!

نکات فوق را تنها به این دلیل گفتم تا ابعاد تکان دهنده تصمیمی را که گرفته ام را روشن سازم. حقیقت این است که دیگر کوچکترین اعتمادی به "حزب" ندارم. اعتماد به اینکه مسئله اش جنبش کارگری و کمونیسم است. مشاهده برخوردهای نارفقانه تنها بخشی از این سلب اعتماد بود. برای این که این از دست دادن اعتماد به از دست دادن انگیزه ها و امیدها و آرزوهایم تبدیل نشود، خودم را ملزم به ترک صفوف این حزب میدانم. این تصمیم به کناره گیری تصمیمی سیاسی است گرچه هنوز با بسیاری از رفقای که عضو این حزب هستند احساس صمیمیت می کنم.

زنده باد کمونیسم

۲۷ مه ۱۹۹۹

ضمیمه شماره ۲

متن نامه کناره گیری از حزب کمونیست کارگری

ملیحه بینش، هلند

به دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری

از زمانی که کودکی هفت هشت ساله بودم زندگی با پای برهنه را بر روی سنگ و خاک یاد گرفتم. همبازیهایم کسانی بودند که در کاروانسرای زندگی می کردند. کودکان کارگران فصلی. کودکان خرکچیها. از سن دوازده سالگی برای امرار معاش و تحصیل مجبور به کار شدم. باقی زندگیم را تا زمان انقلاب در هر جایی که میشد کارگری کردم. در زمان انقلاب با کسانی آشنا شدم که راهی برای فرار از زندگی نکبت آور را به من نشان دادند. زندگی سیاسی من با این آشنائی ها با فعالین معروف به خط ۵ در جنبش کارگری شروع شد. از سال ۱۹۸۷ به بعد با حزب همکاری می کردم. از سال ۱۹۹۱ عضو "حزب کمونیست کارگری ایران" شدم. در حال حاضر، بعنوان مسئول فدراسیون در هلند، مسئول پخش انتشارات حزب در آمستردام فعالیت می کنم.

در تمام مدتی که با حزب فعالیت می کردم، این باور که مشغله اصلی من و حزبم مشغله ها و مسائل جنبش کارگری است، برای من بعنوان نقطه اتکا و امیدی بود برای پذیرش

این رویدادها، نه تنها تاثیری بر توان و اراده تشکیلات کانادای حزب کمونیست کارگری ایران در پیشبرد وظایف خویش نداشته است، بلکه عزم آن را در گسترش هر چه بیشتر فعالیت حزب در این کشور به مراتب استوار تر کرده است. اسامی اعضا و مشاورین کمیته کشور کانادا که این قرار را تصویب کرده اند: شیوا محبوبی، محمود احمدی (دبیر)، صلاح ایراندوست، محسن ابراهیمی، مصطفی صابر، فهیمه صادقی، شهرام صنیعی، جلیل بهروزی، ثریا شهابی (مشاور)، بهروز میلانی (مشاور) عباس گویا (مشاور)، هما ارجمند (مشاور).

(توضیح: این قرار در همان زمان در سایتهای اینترنتی پخش شد و همچنین در نشریه کارگر امروز شماره ۶۳، تیرماه ۱۳۷۸ درج شده است.)

ضمیمه شماره ۳

قرار زیر نظر رسمی حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته کانادا درباره جدانشدگان از حزب است. چه کسی بیرون دنیای کوچکی که این حزب برای خود ساخته بود، این چرندیات را باور کرد؟

"کمیته کشوری کانادا در تاریخ ۱۱ جون ۹۹ متن زیر را بعنوان نظر رسمی خود به تصویب رسانده است.

الف، از نظر سیاسی، مباحثی که مبنای فکری و سیاسی استعفاهاى اخیر را تشکیل می دهند نظرانی راست و تسلیم طلبانه هستند. اعلام شکست کمونیسم، اعلام دست کشیدن مردم از خواست سرنگونی رژیم اسلامی، تبلیغ کناره گیری طبقه کارگر از قلمرو سیاست و سپردن اوضاع سیاسی به اپوزیسیون مجاز و جناحهای طرفدار خاتمی، اجزای اصلی این پلاتفرم راست، ضد کمونیستی و عقب مانده است.

ب، بر مبنای این پلاتفرم راستگرایانه، و دقیقاً بر اساس منطق درونی این مواضع انحلال طلبانه، مستعفیون به تکاپویی ارتجاعی و رقت آور برای ضربه زدن به حزب کمونیست کارگری دست زدند. کسانی که تا چندی پیش برای تحقق آزادی و برابری و حکومت کارگری و سرنگونی رژیم اسلامی در حزب کمونیست کارگری ایران عضو بودند، بمجرد خروج از حزب هر نوع فعالیت سیاسی آزادیخواهانه را کنار گذاشتند و هم و غم خود را تخطئه و تضعیف حزب قرار دادند. کمیته کانادا این حرکت راست و اینگونه تشبیهات ارتجاعی را محکوم و تقبیح می کند.

کاملاً قابل انتظار بود.

شیوه هوچی گرانه و مفتریانه مقابله آنها که رفقای تا دیروزشان را یکباره همردیف شکنجه گر خوانده اند، یا بی شرمانه هیاهوی "خاتمی چی، خاتمی چی" سرداده اند، برای هر ناظری مشمنز کننده است. تنها بی ربطی به زندگی و مبارزه طبقه کارگر و، فراتر از آن، نداشتن هیچگونه مکان اجتماعی است که به این حزب امکان داده تا حرفهای گنده تر از دهانش بزند. این درجه از سقوط خود شاخصی است از برحق نبودن سیاسی و استیصال، و بار دیگر اثبات این حقیقت است که یک حزب کمونیست چنانچه در جایگاه طبقاتی اش قرار نداشته باشد قابل تبدیل به هر چیزی هست.

۱۱ ژوئن ۹۹

(توضیح: این اطلاعیه در همان زمان در سایتهای اینترنتی پخش شد و همچنین در نشریه کارگر امروز شماره ۶۳، تیرماه ۱۳۷۸ درج شده است.)

ضمیمه شماره ۴

اطلاعیه عمومی رضا مقدم

درباره برخورد اخیر حزب کمونیست کارگری به کادرها و اعضایی که این حزب را ترک کرده اند

متعاقب استعفای تعداد زیادی از کادرها و اعضای حزب کمونیست کارگری که از ماه آوریل گذشته آغاز شده، این حزب در مقابله با این مساله به شیوه هایی بغایت غیر سیاسی توسل جسته و از هیچ افترا و تهمت زدن رویگردان نیست. خودشان میدانند که این بهتان ها فقط دروغ شاخدار است. اینها قصد دارند مساله را به این سطوح مبتذل بکشانند تا از پرداختن به انتقادات ما به فقدان هویت کارگری این حزب طفره بروند. تنها یک حزب غیر اجتماعی در مقابله با انتقاد می تواند به این دروغ پردازی متوسل شود. شیوه برخورد مبتدل این حزب با موج اخیر استعفاها تنها از بی اخلاقی مایه نمی گیرد، بلکه انعکاس یک واقعیت سیاسی عمیقتر درباره این حزب است. همانطور که در بیانیه کوتاه ترک حزب اشاره کرده ام، حزب کمونیست کارگری نتوانست به حزب اعتراض کارگران تبدیل شود، و همین واقعیت است که اکنون دفتر سیاسی این حزب را قادر می کند تا برای حفظ تشکیلات به هر شیوه ای چنگ بیاندازد. این امر برای من

اطلاعیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری

با این اطلاعیه تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران و آغاز فعالیت آنرا اعلام میکنیم. حزب کمونیست کارگری یک حزب مارکسیستی و متعهد به سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری و برپایی جامعه ای نوین مبتنی بر برابری اقتصادی و اجتماعی، آزادی سیاسی انسانها و شکوفایی خلاقیت های مادی و معنوی بشری است.

حزب کمونیست کارگری ایران یک حزب انترناسیونالیست است و برای همبستگی بین المللی طبقه کارگر تلاش میکند. حزب کمونیست کارگری برای تحقق اهداف جهانی طبقه کارگر مبارزه می کند و دفاع از منافع کارگران جهان را وظیفه خود می داند.

در شرایط متحول جهان امروز و در برابر هجوم فکری و سیاسی سرمایه داری جهانی به آرمان و اندیشه سوسیالیستی، که با سقوط سوسیالیسم کاذب بلوک شوروی وارد مرحله جدیدی شده است، حزب کمونیست کارگری ایران دفاع از مارکسیسم و آرمان سوسیالیسم کارگری را یک وظیفه اساسی خود میداند و برای تقویت و گسترش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در سطح جهانی میکوشد.

در ایران، حزب کمونیست کارگری برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری و تحقق برنامه اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم کارگری مبارزه میکند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این اهداف است.

حزب کمونیست کارگری ایران کارگران کمونیست و مبارزان راه سوسیالیسم کارگری را به پیوستن به صفوف حزب فرا می خواند.

۳۰ نوامبر ۱۹۹۱

ایرج آذرین - منصور حکمت - کورش مدرسی - رضا مقدم

این حزب در شرایطی تشکیل شد که پروسه فروپاشی بلوک شوروی دستمایه يك تعرض عظیم جهانی در همه عرصه های نظری، سیاسی، اقتصادی علیه طبقه کارگر و تفکر سوسیالیستی شده بود. حزب بر این واقعیت آگاه بود و اعلام کرد که در چنین شرایطی تنها فرصت کوتاه معینی برای انجام این انتقال طبقاتی، برای تبدیل به حزب حرکت سوسیالیستی کارگران، در اختیار دارد، و چنانچه در این کار موفق نشود به فرقه ای در کنار فرقه های غیر کارگری چپ تاکنونی موجود بدل خواهد شد که هویتش را تنها در مرزبندی های برنامه ای و تاکتیکی باید جستجو کرد و نه در يك هویت طبقاتی متفاوت. حزب کمونیست کارگری ایران در انجام این کار شکست خورد. اذعان به شکست، اگر چه از زاویه منافع تشکیلاتی ممکن است به تضعیف و پراکندگی منجر شود، اما از نظر منافع طبقه کارگر نخستین پیش شرط تلاش مجدد برای شکل دادن به خود آگاهی و تحزب سوسیالیستی در طبقه کارگر است.

مسائل و مشکلات کنونی و آینده این حزب را ابداع نمی توان در خود بررسی کرد. اینها همه عوارض و پی آمدهای معضلی بمراتب عمیق تر است و آن شکست در انجام يك انتقال طبقاتی است. راه غلبه بر این مشکلات نیز نه در کشف مجدد این یا آن حکم تئوریک است، و نه بطرق اولی در بدعت گذاری نظری و عملی است. تنها راه گفتن صریح حقیقت و از نو آغاز کردن است.

می دانم که این اقدام من با دو دسته واکنش انتقادی مواجه میشود. اول آنها که اعتراف به شکست را دستاویزی برای تخطئه اولین تلاش برای تحزب سوسیالیستی در طبقه کارگر می کنند و کلاً اعتقاد به حرکت عینی سوسیالیستی کارگران را نفی می کنند. در برابر این دسته از انتقادات از قبل باید بگویم که گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر در ظرف دویست سال تاریخ جهانی خود شکستهای چنان سهمگینی را متحمل شده است که تلاش معینی که من نیز در آن سهمیم بودم در بهترین حالت شاید تنها يك پانویس کوتاهی در این تاریخ باشد. اگر کسی قصد تخطئه حرکت سوسیالیستی کارگری را دارد، در اوضاع فعلی جهان دستاویز کم نخواهد آورد.

واکنش انتقادی دوم خواهد کوشید اقدام مرا تحلیلهای روانکاوانه کند تا در اصل حرفم، که عدم موفقیت حزب در تحقق فلسفه وجودی ای که خود برای خود تعیین کرده بود، نه خود تعمق کند و نه دیگران تعمق کنند. در برابر این دسته از انتقادات لزومی ندارد چیزی بگویم. چرا که اگر کسی یا کسانی بتوانند با خود فریبی و پنداربافی واقعیت عظیم

افزوده ها:

اطلاعیه مطبوعاتی

رضا مقدم حزب کمونیست کارگری ایران را ترک کرد

در تاریخ هشتم آوریل به کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران رسماً اطلاع دادم که این حزب را ترک می کنم. (*)

از آنجا که یکی از چهار تن بنیانگذاران این حزب در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱ بودم، انتشار عمومی اطلاعیه حاضر را لازم می دانم.

حزب کمونیست کارگری ایران بر مبنای يك درك بنیادی شکل گرفت که مارکسیسم صرفاً تبیین نظری اهداف و شیوه های حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری است. آنچه که تحت نام مارکسیسم و کمونیسم در ایران وجود داشته چیزی جز جنبش طبقات غیر کارگر نبوده است. و بنابراین تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری بیش از هر مرزبندی فکری و برنامه ای، محتاج يك انتقال طبقاتی است.

دنیای مادی بیرون از ذهن خود را وارونه جلوه دهند، در وارونه جلوه دادن هیچ استدلالی در نخواهند ماند.

در خاتمه باید اضافه کنم که در شرایط فعلی مبارزه برای تقویت نظری و عملی گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر ایران را از راه تشکیل فوری يك حزب سیاسی جدید عملی نمی بینم و تلاشهای خود را در خدمت تشکل یابی و ارتقای خود آگاهی این گرایش از طرق دیگری دنبال خواهم کرد.

رضا مقدم _ نهم آوریل ۱۹۹۹

(*) _ به کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

بدینوسیله به اطلاع میرسانم حزب کمونیست کارگری ایران را ترک می کنم.

رضا مقدم _ هشتم آوریل ۱۹۹۹

رونوشت به اعضا

(توضیح: این اطلاعیه همان زمان در سایت های اینترنتی منتشر شد و از جمله در نشریه کارگر امروز شماره ۶۳، سال یازدهم، تیر ۱۳۷۸ نیز درج گردید.)

این حزب به حزب اعتراض سوسیالیستی کارگر و سازماندهان و رهبران جنبش کارگری تبدیل نشد در خلاء نماند و به مثابه يك تشکیلات ابزار اهداف سیاسی و غیر سیاسی متفاوتی شد.

با پایان جنگ سرد و نظام دو قطبی که مهر خود را برای چندین دهه بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ، هنر و اندیشه جهان کوبیده بود، از جمله هر حزبی نیز می بایست مربوط بودن خود را به آن منفعت اجتماعی و طبقاتی که دنبال می کند يك بار دیگر باز تعریف می کرد. حزب کمونیست کارگری ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. بعلاوه اینکه این حزب يك حالت ویژه داشت. بدنبال مباحثات کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۶۵ آنچه که بعداً کمونیسم کارگری نام گرفت مطرح شد. این خط که در طول کنگره دوم تا سوم این حزب در بهمن ۶۷ در درون حزب با مقاومت روبرو بود، نتایج تحولات شوروی را پیش بینی کرد و به استقبال آن رفت. در همان کنگره در گزارش عملکرد حزب گفته شده بود که آنچه در کنگره دوم يك انتخاب در مقابل حزب بود با توجه به وقایع اردوگاه شوروی تبدیل به يك اولتیماتوم شده است. در آن کنگره اعلام شد که دوره پوسیدگی و گندیدگی هر نوع رادیکالیسمی است که بخواهد بدور از کارگران و نیروی آنها و بدور از کلیت آرمان سوسیالیستی مالکیت اشتراکی و لغو کار مزدی به فکر در آید و عمل کند. بنابراین تبدیل شدن به حزب اعتراض کارگر، پس از کنگره سوم تنها راه بود اگر حزب می خواست يك حزب کمونیستی باقی بماند.

با جنگ آمریکا و متحدینش علیه عراق پس از اشغال کویت و وقایع کردستان عراق، اختلافات درونی حزب کمونیست ایران حدت یافت و منجر به جدایی کسانی شد که بعدها در حزب کمونیست کارگری ایران متشکل شدند. حزب کمونیست کارگری ایران، کمونیسم رادیکال غیر کارگری را نقد کرده بود تا کمونیسم ایران را بر شالوده جنبش کارگری بنا کند. حزب در این امر ناکام ماند. این حزب از کمونیسم رادیکال غیر کارگری بریده بود بدون اینکه بر رادیکالیسم اجتماعی طبقه کارگر استوار شود. در نتیجه تبدیل شد به حزبی که خارج از هر سنت رادیکال و اجتماعی است. از همینجاست که این حزب هیچ چیز جز خود را نمایندگی نمی کند و این ظرفیت را دارد که به هر چیزی تبدیل شود. تلاش ما این است که دیگر جامعه اعمال و گفتار این حزب را به پای سوسیالیسم کارگری ایران نگذارد. این وظیفه ماست که از سوسیالیسم کارگری و اعتبار آن قاطعانه دفاع کنیم.

درباره تحولات اخیر در حزب کمونیست کارگری ایران

گفتگو با رضا مقدم

(توضیح: این گفتگو در سه قسمت در شماره های ۶۳، ۶۴ و ۶۵ نشریه کارگر امروز، تیر ۷۸، مرداد ۷۹ و بهمن ۷۹ درج شد. موضوع قسمت اول دلایل تغییر ریل حزب پس از کنگره دوم است و موضوع دو قسمت دیگر اوضاع سیاسی ایران، تحلیل از دوم خرداد و رد تحلیل سقوط فوری رژیم اسلامی است. این گفتگوها در اثر یک اشتباه فنی بصورت دو قسمت جدا از هم، تحلیل از حزب و تحلیل اوضاع سیاسی منتشر شد.)

در بیانیه تان گفته اید که حزب در تبدیل شدن به يك حزب اعتراض کارگری شکست خورد. چه استدلالی برای آن دارید؟

اینکه حزب کمونیست کارگری ایران حزب اعتراض کارگری نیست يك مشاهده ساده است. این يك مقوله آمپرليک است و احتیاج به استدلال ندارد. این حزب خودش هم هیچگاه ادعای حزب اعتراض کارگری بودن را نداشت. قرار بود به چنین حزبی تبدیل شود و از این طریق اجتماعی شود و نشد. بنابراین آنچه که احتیاج به توضیح و تحلیل دارد نه حزب اعتراض کارگری نبودن این حزب، بلکه این واقعیت است که این حزب دیگر نمی تواند به چنین حزبی تبدیل شود و این را من شکست نامیدم. مسئله دیگری که توضیح و تحلیل احتیاج دارد این است که حزبی که نیت اولیه اش تبدیل شدن به حزب اعتراض کارگری بود چگونه و طی چه پروسه ای به حزب فعلی تبدیل شد. وقتی

سنتا مخالفان خط حاکم در يك حزب سیاسی فراکسیون تشکیل میدهند و قبل از جدایی يك مبارزه درون حزبی طی می شود. چرا نمائید و فراکسیون تشکیل ندادید؟ آیا برای بیان نظراتتان با محدودیتی روبرو بودید؟

این سوالی است که خود حزبها هم مطرح کرده اند و بیرون از حزب هم راجع به آن برداشتهایی شده است. شاید برای عده ای محدودیتی برای بیان نظراتشان وجود داشته است، نمی دانم، آنها می توانند خودشان بگویند. منظورم قبل از مباحث آوریل و کناره گیری من از حزب است. اما من از بنیانگذاران حزب و عضو دفتر سیاسی بودم و می توانستم در هر مرجع حزبی نظراتم را بیان کنم. از این نظر هیچ مانعی نمی توانست در مقابل من باشد.

اما بحث کردن می تواند اهداف متفاوتی داشته باشد. از جمله وقتی شما با مخالفینتان بحث می کنید هدف صرفا اقتناع وی نیست بلکه قضاوت شخص ثالث و ناظرین است. اما در هر حزبی مباحثه می تواند تنها با رجوع به اهداف مشترکی که مفروض است جریان بیابد. بعلاوه در هر حزب معیار مشترکی برای سنجش صحت و سقم يك سیاست وجود دارد که در يك حزب کمونیست قاعدتا باید تئوری مارکسیسم باشد. از نظر من دیگر نه هدف مشترکی وجود داشت و نه آن معیار مشترك.

مبارزه درون حزبی و تشکیل فراکسیون اولین راه حلی است که به ذهن می رسد. شاید به همان دلیلی که شما می گوئید که سنتا چنین بوده است. اما این يك حزب ویژه بود بدین معنی که اعتقاد بر این بود که این حزب تنها وقتی کارگران آنرا تسخیر کنند می تواند بعنوان يك حزب کمونیست باقی بماند. اعتقاد بر این بود که این حزب باید ظرف بیان خود آگاهی سوسیالیستی کارگر و ظرف حرکت و اعتراض همواره موجود کارگر علیه سرمایه داری باشد. اعتقاد بر این بود که اگر حزب ظرف اعتراض کارگر علیه سرمایه داری نشود، اگر سازمانده اعتراض کارگر نشود، حتی اگر بتواند از نظر عقیدتی مارکسیست باقی بماند تبدیل به فرقه ای میشود در کنار فرقه های دیگر چپ حاشیه ای که تفاوتش با دیگران تنها مرزبندیهای عقیدتی است و نه يك هویت سیاسی، اجتماعی و طبقاتی متفاوت. حزب در تحقق این هدف بنیادی و هویتی که خود برای خود تعریف کرده بود شکست خورد و همان به سرش آمد که خودش پیش بینی می کرد.

وضعیتی که بعینه حزب دچار آن شده خود بهترین دلیلی است بر اینکه دوره ما دوره پوسیدگی و گندیدگی هر نوع حرکت سوسیالیستی بدور از کارگران است.

بنابراین، این يك حزب اجتماعی و متعارف نبود و ماندن و بحث کردن و تشکیل فراکسیون در آن موضوعیتی نداشت. این حزبی نیست که بتواند ظرف تحزب یافتن سوسیالیسم کارگری ایران باشد. سوسیالیسم کارگری ایران نیازی ندارد که در دل حزبی که دیگر متعلق به جنبش آن نیست بماند، و نزد کارگر نسبت به این حزب توهم ایجاد کند. بنابراین حزب را ترك نمودم و طی يك اطلاعیه مطبوعاتی دلیل آنرا اعلام کردم. کسانی که این حزب را ترك کرده اند و یا در حال ترك حزب هستند در بیرون این حزب مبارزه و فعالیت خود را برای متشکل کردن سوسیالیسم کارگری ایران و متحد کردن آن ادامه خواهند داد.

بعلاوه، همانطور که من در افق این حزب می دیدم، مباحثات درون کمیته مرکزی که بر سر انتقادات بهمین شفیق آغاز شد نشان داد که این حزب ظرفیت بحث و انتقاد ندارد. در این حزب منتقدین بعضا اخراج شدند و تعلیق عضویت شدند. قرار تشکیلاتی پایان مباحث را دادند. به رفقای تا دیروزشان افترا زدند، علیه شان دروغ بافتند، دست در انبان فحاشیهای مجاهدین به مخالفینش کردند، چشم خود را بستند و دهانشان را باز کردند، اراجیف نوشتند و هزاران برابرش را شفاها گفتند که من حتی از تکرار چند تا از آنها هم شرم دارم. البته موضوع تنها به بی اخلاقی اشخاص بر نمی گردد. مسئله سیاست و خط مشی تشکیلاتی است که چنین رفتارهایی را نه تنها زشت نمی داند و به آن امکان بروز می دهد بلکه اجتناب ناپذیر می کند. خودشان می دانند که کسی بیرون این دنیای کوچکی که این حزب برای خود ساخته است این چرندیات را باور نمی کند. اینها مصرف درون تشکیلاتی دارد. اینها بهای انتقاد به حزب و ترك آن است. آنهایی که این حزب را ترك کرده اند و خواهند کرد طاقت پرداخت چنین بهایی را دارند چرا که در طول سالهای طولانی مبارزه برای منفعت کارگر و سوسیالیسم بهای گزافتری پرداخته اند. این حزب خط مشی کمونیسم کارگری بود که موافق نمی خواست بلکه همفکر می خواست.

همه اینها نشانگر تاثیراتی است که آن شکست بر تار و پود این حزب گذاشته است. حزب خط مشی کمونیسم کارگری که موافق نمی خواست بلکه همفکر می خواست اکنون می تواند هر نوع روابط درونی را بخودش ببیزد و با هر جریانی وارد معامله و بند و

بست شود. همه اینها عوارض آن شکست است و برای من کاملا قابل انتظار بود.

روند تغییر ماهیت حزب از کی شروع شد؟

همانطور که گفتیم حزب کمونیست کارگری يك حزب متعارف نبود. خود واقف بود که يك زمان کوتاه و فرصت معین برای تبدیل از حزبی که از کمونیسم رادیکال و غیر کارگری بریده بود تا به حزب سازماندهان و رهبران سوسیالیست کارگران تبدیل شود وجود دارد. قرار بود پیوستن این کارگران به حزب، روند اجتماعی شدن حزب، روند تغییر بافت حزب، کارگری شدن آن و جای گرفتن حزب در متن مبارزه و اعتراض کارگری باشد. این روند متحقق نشد و حزب هم نمی توانست در خلاء باقی بماند و به چیزی تبدیل شد که امروزه می بینید.

بنابراین وقتی به تغییر ماهیت حزب اشاره می کنم منظور روندی است که حزب دیگر نه تمایلی دارد و نه می تواند به حزبی که نیت اولیه اش بود تبدیل شود. این روند در کنگره دوم حزب برگشت ناپذیر شد. واضح است که این اتفاق يك شبه نیفتاد و حاصل يك روند است که نقطه شروعش را با دقت نمی توان تعیین کرد و نیازی هم نیست. اما باید این روند را در متن از جمله اوضاع ایران و خارج کشوری بودن حزب در فرصتهای دیگری بررسی کرد.

در کلی ترین سطح، از حدود يك سال و نیم قبل از کنگره دوم پراتیک حزب که هیچ تئوری بر آن حاکم نبود بمرور و عملا تغییر می کرد. در عین حال مسئله تعیین استراتژی حزب که مدتها در دفتر سیاسی مطرح بود و در يك پلنوم مورد بحث قرار گرفت و برگزاری کنگره دوم برای تدوین آن نزدیک به ششماه به عقب افتاد، به سرانجام نرسید. آن بحث استراتژی با انتخاب خاتمی و تحولات ایران تبدیل شد به بحث "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم. تا کنگره دوم هر فعالیت حزبی، مثلا تبلیغاتی و آکسیونی، در خود مورد بررسی قرار می گرفت بدون اینکه هیچ تئوری بر آن حاکم باشد.

چه نشانه هایی در کنگره دوم برگشت ناپذیر بودن تغییر ماهیت حزب را به شما نشان داد؟

در کنگره دوم، مارکسیسم و منفعت کارگر بعنوان نقطه رجوع برای تحلیل و تعیین سیاستهای حزب، هر دو بطور قطع کنار گذاشته شدند. بحث بر سر جنبش کارگری در دستور کنگره نیامد. در دوره تدارك کنگره بحث جنبش کارگری در دستور جلسه پیشنهادی دفتر سیاسی برای کنگره نیامد. دستور جلسه ای که باید بعدا به تصویب کمیته مرکزی می رسید. در پلنوم شب قبل از شروع کنگره که در همان محل کنگره برگزار شد نیز مبحث جنبش کارگری در دستور جلسه کنگره قرار نگرفت. در مقابل پیشنهاد من، يك عضو کمیته مرکزی اظهار داشت که چه لزومی دارد بحث جنبش کارگری را در دستور کنگره حزب بگذاریم!

شما لزوم آن را توضیح دادید؟

خیر. زیرا مشکل معرفتی نبود، طبقاتی بود. اینرا دیگر خط کمونیسم کارگری در دوران خود آگاهی و مجادلاتش در حزب کمونیست ایران بخوبی آموخته بود که مسئله اینها معرفتی نیست، طبقاتی است. این کمیته مرکزی مثلا جبهه ملی نبود که گذاشتن بحث بر سر جنبش کارگری در کنگره اش برایش غریبه باشد و احتیاج به توضیح لزوم و ضرورت آن باشد. در پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و آنهم با آن سابقه اش در مورد رابطه کمونیسم و طبقه کارگر و جنبش کارگری این يك نشانه بزرگ برای تغییر ماهیت حزب بود. مثل این است که يك سازمان زنان کنگره بگذارد و برای در دستور گذاشتن بررسی جنبش زنان لازم باشد لزوم آنرا کسی توضیح بدهد. زیرا بنا به تعریف این سازمان، علت وجودیش و نیرو و قدرتش را از جنبش زنان می گیرد و تعیین هر سیاست و تاکتیکی باید پیشبرد امر همین جنبش را مدنظر داشته باشد. به آنچه فوراً فکر کردم تغییر ماهیت حزب بود که از همان زمانی که بحث استراتژی حزب جریان داشت فکرم را به خود مشغول کرده بود و نه اینکه بحث جنبش کارگری در دستور جلسه کنگره برود یا نه. مسئله از نظر من اساسی تر بود و در تمام روزهای کنگره هم به اینکه اساسا باید چکار کرد فکر کردم.

آنچه در چند روزه کنگره گذشت نشان داد که من اشتباه نکرده بودم. در کنگره يك حزب کمونیست راجع به قدرت سیاسی بحث می شود بدون اینکه دستکم اوضاع جنبش

کارگری مورد بحث قرار گیرد و ربط این دو تحلیل و بررسی شود. این خود نشانه این بود که در حزب کمونیست کارگری ایران دیگر "قدرت سیاسی" و "طبقه کارگر و جنبش کارگری" به هم بی ربط شده اند.

آنهم حزبی که در بیانیه اعلام موجودیتش از جمله آمده است "در ایران، حزب کمونیست کارگری برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری و تحقق برنامه اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم کارگری مبارزه می کند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این اهداف است"، دیگر حتی نمی خواست درباره این طبقه و جنبش آن بحث کند.

کما اینکه حدود پنج ماه بعد از کنگره دوم و بدنبال مصاحبه ام با نشریه ایسکرا "درباره موقعیت کنونی جنبش کارگری در ایران" وقتی اصغر کریمی خواستار در دستور گذاشتن بحث جنبش کارگری در دستور جلسه دفتر سیاسی شد منصور حکمت گفت اینکه در هر جلسه! دفتر سیاسی درباره جنبش کارگری بحث شود مذهبی است. (خودشان می توانند دستور جلسات دفتر سیاسی را مروری کنند تا ببینند که کجا و کی درباره جنبش کارگری بحثی بوده است). آیا اگر این حزب می خواست به حزب سازماندهان سوسیالیست اعتراض کارگر علیه سرمایه داری تبدیل شود کسی می توانست بحث کردن درباره جنبش کارگری را با چنین لغاتی توصیف کند؟ حتی چپ خلقی هم چنین لغاتی را مصرف نکرده نبود. در ادامه همین مشی جدید است که یکسال بعد از کنگره دوم در مباحثی که هنگام کناره گیریها از حزب جریان یافت منصور حکمت در جلسه کمیته حزب در کانادا می تواند بگوید که "خمینی که کارگران را در محل جلب نکرد، از خارج و با رسانه ها این کار را کرد."، و یا در مباحثات درونی کمیته مرکزی از زیر ضرب پلیس در بردن محافل کارگری را به تمسخر بگیرد.

بگذریم. در خود جلسات کنگره نیامدن مرتضی افشاری، از فعالین سرشناس و قدیمی صنعت چاپ تهران به کنگره دستمایه یک جو سازی علیه فعالین کارگری عضو حزب شد. رضا شهرستانی (منصور سلطانی) در نامه استعفایش فقط یک جمله از همه آنچه گفته شد را بیان کرده است: "اعتراض من در کنگره به کسانی که سرنوشت حزب را بجای طبقه کارگر به نویسندگان درجه چندم گره میزدند، پاسخ "رهبر کارگری که نتواند بنویسد باید برود کشکش را بسابد" را از کورش مدرسی گرفت." (پاسخ کورش مدرسی به رضا شهرستانی در کنگره دوم حزب) بحث مهم دیگر کنگره "حزب و قدرت

سیاسی" بود. اینجا دیگر حتی خود منصور حکمت نیز ادعای مارکسیستی بودن آنرا نداشت. او بحث خود را با "می خواهم کفر بگویم" آغاز کرد و با یک تئوری من درآوردی چندین "کفر" گفت. وی نظریه قدرت گیری حزب کمونیستی را ارائه داد که طبقه کارگر و تشکلهایش از جمله شوراها در خود تئوریش غایب بود. این بحث قبلا کتبی در اختیار کسی قرار نگرفته بود. هیچ سابقه قبلی هم نداشت. اما بلافاصله بعد از وی اعضای از کمیته مرکزی و دفتر سیاسی (منتخب کنگره اول) و تعدادی از کادرهای حزب در دفاع از آن صحبت کردند و بی بضاعتی حیرت آور دانش مارکسیستی در میان سطوح بالای حزب را بنمایش گذاشتند. آنها نمی دانستند که خود منصور حکمت در اولین پلنوم بعد از کنگره خواهد گفت بحثش آب بندی نشده است و حاضر نیست آنرا بنویسد و علنی کند.

در کنگره دوم فقدان رابطه و ربط حزب با زندگی و مبارزه طبقه کارگر ایران و همچنین پایان مارکسیسم بعنوان مبنای تحلیل و تعیین سیاست در حزب با هیاهوی بحث "حزب و قدرت سیاسی" که معنایش برای کنگره وقوع سریع انقلاب در ایران بود، پنهان شد. حساسیت غیر قابل تصور حزب در بحث پیرامون اوضاع سیاسی ایران از همین نقشی که در این مقطع بازی می کند، یعنی سرپوش گذاشتن به رها کردن خط کارگری _ کمونیستی حزب، مایه می گیرد.

آیا شما با تحلیل حزب در مورد اوضاع سیاسی ایران و تاکتیکهای آن اختلاف دارید؟

ترجیح میدهم در پایان این گفتگو مستقلا درباره اوضاع ایران اظهار نظر کنم. اما تا آنجا که به این حزب بر می گردد، جایگاه تحلیل اوضاع سیاسی جاری ایران برای این حزب فقط تاکتیک نیست، بلکه همانطور که گفتم سرپوش گذاشتن به رها کردن خط کارگری _ کمونیستی حزب است. بنابراین اختلاف ما اساسا هویتی و طبقاتی است. همانگونه که هنگام جدایی از حزب کمونیست ایران اختلافان هویتی و طبقاتی بود. هدف اعلام شده حزب در بدو تشکیلش که تبدیل حزب به حزب اعتراض طبقه کارگر بود متحقق نشد و بقای حزب به بهای گسست کامل از آن هدف و با مشی تازه میسر شد. هم اکنون مبنای عضوگیری این حزب در خارج کشور این مشی جدید است. در مقاله "حزب و جامعه" در انترناسیونال شماره ۲۹ به شکاکان اطمینان داده می شود که این

اعضا نمی توانند مشی حزب را عوض کنند. چه اطمینانی! مشی حزب فی الحال عوض شده است. از قضا همین عوض شدن مشی حزب است که توجه آنها را جلب کرده است. این حزبی است که قرار بود توسط کارگران تسخیر شود و ستون فقراتش را فعالین و سازماندندگان سوسیالیست طبقه کارگر در ایران تشکیل دهند.

بهرحال، تحلیل سطحی از اوضاع ایران که به تاریخ تعیین کردن برای پایان کار جمهوری اسلامی هم رسیده است بخشی از همین مشی جدید است و تنها می توانست با این مشی چفت شود. حمید تقوایی عضو دفتر سیاسی در مصاحبه با نشریه پرش شماره ۱، دسامبر ۹۸، گفته است "به نظر من ظرف یکسال آینده ما شاهد اوجگیری انقلاب و تحولات زیرو رو کننده ای در ایران خواهیم بود." یک ماه بعد، در ژانویه ۹۹ منصور حکمت در مصاحبه با صفا حائری گفته است "بیائید بر روی یکسال و نیم شرط ببندیم. کسی چه می داند، جمهوری اسلامی ممکن است زودتر از این هم ناپدید شود." فاتح شیخ الاسلامی سردبیر نشریه انترناسیونال در شماره ۲۸ این نشریه، مارس ۹۹، نوشته است "واقعیت اینست که جمهوری اسلامی به سرانسیب سقوط افتاده و شبح انقلاب مردم و به قدرت رسیدن یک رژیم رادیکال سوسیالیستی (یعنی حکومت این حزب!) در ایران مجددا نیروهای ارتجاع غرب را، از دولتهای ایتالیا و فرانسه و غیره تا پاپ و بی بی سی و سی ان ان، به وحشت انداخته است."

"محل مارکسیستی آزادی کارگر" که بعدها شد "سهند _ هسته هوادار اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" با جزوه کوتاه "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا _ خطوط عمده" (که در مقابل خلق گرایی بر صف مستقل طبقه کارگر در انقلاب تاکید می کرد) وارد انقلاب ۵۷ شد. اما امروز و بیست سال بعد از آن حزب کمونیست کارگری شرایط ایران را انقلابی اعلام می کند و رژیم جمهوری اسلامی را در آستانه سقوط می داند ولی بجای تعجیل در بسیج و متشکل کردن صف مستقل طبقه کارگر در ایران، می گویند "خمینی که کارگران را در محل جلب نکرد، از خارج و با رسانه ها این کار را کرد." طبقه کارگر در تئوری قدرت گیری این حزب همانقدر نقش و جایگاه دارد که در تئوری قدرت گیری خمینی. دیوار برلین حزب در کنگره دوم فرو ریخت و پاره سنگهایش را هم در پلنوم نوامبر ۹۸ با بحث "حزب و جامعه" فروختند تا دوباره مهندس شدن و کارگر شدن مد بشود. مسیری که از "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا" آغاز شد متأسفانه امروز به "حزب و جامعه" ختم شده که بحثی است بشدت سطحی، عامیانه و

ماوراء طبقاتی. بحث قدرت سیاسی در نوشته "حزب و جامعه" بدون نقطه رجوعی به طبقه کارگر، بدون ارزیابی از توازن قوای طبقاتی، بدون تحلیل از قطب بندی های موجود در صحنه سیاسی ایران و توان هر یک، و بطور کلی بدون هیچگونه پیوستگی با سنت نظری و مقولات مارکسیسم هنگام بررسی و تحلیل این گونه مباحث مطرح شده است.

در بیانیه تان گفته اید، در شرایط فعلی مبارزه برای تقویت نظری و عملی گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر ایران را از راه تشکیل فوری یک حزب سیاسی جدید عملی نمی بینم و تلاش های خود را در خدمت تشکل یابی و ارتقای خود آگاهی این گرایش از طرق دیگری دنبال خواهیم کرد.

بله. البته حزب بمتابه یک تشکیلات را میشود فوراً ساخت. اما ساختن حزبی که از همان ابتدا حزب اعتراض کارگر باشد، در زندگی و وجوه گوناگون مبارزه کارگر موثر باشد و با اتکا به پایگاه و نفوذش در طبقه کارگر در عرصه سیاست عمومی ایران قد علم کند فوراً عملی نیست. بنابراین مسئله فراهم آوردن پیش شرط های آن است. تا آن زمان باید آن نوع آرایش تشکیلاتی را بخود بگیریم که تحقق این پیش شرط ها را تسهیل کند. واضح است که این حرکت ما تنها محدود به کسانی که از ماه آوریل از حزب جدا شده اند نیست. تلاش ما بدوا گسترش حرکت سوسیالیستی در میان طبقه کارگر و جذب فعالین سوسیالیست جنبش کارگری است. اما تا آنجا که به اعضای سابق همین حزب بر می گردد هم اکنون تعدادی از کسانی که قبل تر از حزب کناره گرفته بودند نیز به حرکت ما پیوسته اند. از جمله ایرج آذرین یکی از چهار بنیانگذار حزب، رحمان سپهری، علی اسماعیلی، هیوا بهار و

در اینجا باید به یک نکته اشاره کنم. استعفاهایی که علنا اعلام شده تنها شامل اعضا و کادرهاست و غیر اعضا را در بر نمی گیرد و تماماً در خارج کشور بوده است. زیرا این حزب اساساً یک حزب خارج کشوری است و در داخل تشکیلاتی ندارد. این رازی نیست. این موضوع در گزارش به کنگره دوم حزب بیان شده است. در همین بحثهای اخیر نیز دبیر کمیته داخل، کورش مدرسی، نوشته است که "کمیته داخل با یک نقشه عمل مدون و مصوب دفتر سیاسی قریب یکسال و نیم است که تشکیل شده. این کمیته

بدنبال رکود نسبتاً کامل فعالیت تشکیلاتی حزب در داخل کشور، از زمان تاسیس حزب، ایجاد شد. "بهرحال آن روابط منفرد و غیر متشکلی هم که وجود داشت به آن درجه ای که از بحران آوریل مطلع میشوند تماماً با حزب نمانده و نخواهند ماند.

در کلی ترین شکل، در شرایط حاضر پیش شرط تشکیل حزب درجه ای نفوذ سیاسی و گسترش تشکیلاتی در میان گرایش رادیکال سوسیالیست جنبش کارگری ایران است. رشد و قدرت سوسیالیسم کارگری ایران همواره و اساساً در گرو نقد عمیق و مارکسیستی جریاناتی بوده است که آرا و عقاید را بنحوی اجتماعی شکل می داده اند. مساله طرح مواضع مارکسیستی گرایش رادیکال سوسیالیست جنبش کارگری در تقابل با سایر جریانات مهم فکری و سیاسی حاضر در صحنه سیاسی ایران است تا این گرایش به يك نیروی اصلی در مهمترین و گرهی ترین جدالهای فکری تبدیل شود و بر آن احاطه پیدا کند. این راهی است که گرایش رادیکال سوسیالیست جنبش کارگری را هر چه سریعتر متحد و متشکل می کند، به مرکز سیاست ایران می راند، آنرا بعنوان يك نیروی مارکسیست تثبیت می کند و صف مستقل طبقه کارگر را علیه همه آنها که امروز صحنه سیاسی ایران را اشغال کرده اند بسیج و متشکل می کند. در بستر و در دل همین فعالیت باید ارتباطات موجود با محافل کارگری در خارج کشور و در ایران را سریعاً گسترش دهیم. بیشترین امکانات را باید به همین امر اختصاص داد.

سیمای سیاسی و عقیدتی ما روشن است. ما عقاید کمونیسم کارگری را همراه با کارت عضویتمان پس ندادیم، عقاید ما همانست که بود. برعکس، بخاطر همین عقایدمان بود که ناگزیر شدید حزبی را که به آنها پشت کرده است ترک کنیم. بهررو، برپائی يك تشکل تازه نیاز به مکتوب کردن مواضع برنامه ای و تاکتیکی مان در شکل قطعنامه ها و قرارها دارد، و این کاری است که هم اکنون در دست انجام است.

تحلیل از اوضاع سیاسی ایران

آیا شما حرکتی را که به عنوان جنبش دوم خرداد شناخته شده ادامه منازعات جناحی میان سران حکومت میدانید؟

رژیم اسلامی از همان ابتدا دارای جناحهای متفاوتی بوده است و اینها همواره با هم اختلاف داشته اند. مسئله این است که این منازعات جناحی در هر دوره ای برای حل کدام معضل سر راه حرکت سرمایه داری ایران جریان داشته است. باید دید اینبار محتوای اختلافات درونی رژیم چیست. بدین منظور لازم است که کمی به عقب بر گردیم و مسئله را در يك سطح عمومی تر بررسی کنیم.

جمهوری اسلامی محصول ناتوانی رژیم شاه در سرکوب انقلاب ۵۷ است. غرب کمک کرد تا جریان ارتجاع اسلامی بقدرت برسد تا هدف ناتمام رژیم شاه را در سرکوب طبقه کارگر جوان ایران که بپا خاسته بود و نیروهای چپ و کمونیست به پایان برساند. جمهوری اسلامی با سرکوب موفقیت آمیز انقلاب مشروعیتش برای سرمایه داری ایران پایان یافت. مشروعیت مجدد جمهوری اسلامی نزد بورژوازی در گرو این است که رژیم اسلامی بتواند خواست آنها را برآورده کند. خواستی که سرمایه داری ایران برای آن به جنبش ضد شاه پیوسته بود. یعنی ایجاد دموکراسی درون طبقه خودشان. پایان یافتن هرگونه امتیاز سیاسی، اقتصادی و قضایی بدلیل نزدیکی به محافل حاکم.

بورژوازی ایران همان خواستی را از جمهوری اسلامی دارد که از رژیم شاه داشت، منتها در جهان پس از جنگ سرد و در شرایطی که رژیم اسلامی يك انقلاب و نیروهای آنرا به خونین ترین شکل ممکن سرکوب کرده است. حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی هر دو از منافع طبقه سرمایه دار ایران حمایت کردند و هر مبارزه ای علیه سرمایه داری ایران را سرکوب کردند اما علیه بخشهایی از خود بورژوازی ایران نیز استبداد را اعمال می کردند. حکومت پهلوی نیز مانند رژیم اسلامی نسبت به بورژوازی استبدادی بود. رژیمی که منفعت این طبقه را خود تشخیص می داد و بر اساس آن عمل می کرد و هر جا که لازم بود بر سر همین طبقه ای که از منافعش دفاع می کرد نیز می کوبید. سرمایه داران ایران در دوران شاه خواستار اجرای قانون اساسی بودند که طبق آن شاه باید سلطنت می کرد و نه حکومت. آنها خواستار اجرای قانون بودند و روشن بودن چگونگی تغییر قانون. از این راه آنها دنبال ایجاد دموکراسی درون طبقه و برابری حقوقی، سیاسی در درون طبقه بورژوا بودند. شعار "ایران برای همه ایرانیان" که جبهه مشارکت اسلامی _ بزرگترین فراکسیون مجلس فعلی _ مطرح می کند هدفش تحقق همین اهداف است.

بنابراین علت و موضوع اختلافات فعلی جناحهای جمهوری اسلامی با گذشته فرق دارد.

اختلافات فعلی ناشی از آغاز تلاش مجدد و همه جانبه سرمایه داران ایران برای ایجاد رژیم است که بخش اعظم قرن بیستم در ایجاد آن ناموفق بوده اند. با دوم خرداد بورژوازی ایران يك مبارزه بسیار جدی خود در طول قرن بیست را برای ایجاد دموکراسی درون طبقاتی خود که شرط اول ایجاد دولت و رژیم مطلوب خود است را آغاز کرده است. همان طبقه شدیدا عاجز و درمانده ای که در دوران انقلاب ۵۷ دفاع از منافعش را به ارتجاع اسلامی سپرد و همراه با نمایندگان مستقیم سیاسی خود از ایران فرار کرد، ظرف این بیست سال بافتش عوض شده، از هر نظر بازسازی شده و مبارزه برای ایجاد رژیم مطلوب و متعارف خود را از طریق تغییر رژیم اسلامی آغاز کرده است.

در طول بیست سال پس از انقلاب يك طبقه سرمایه دار جدید و يك بوروکراسی عظیم در ایران شکل گرفته است. طی این مدت و برای اولین بار بخش خصوصی از چنان قدرت اقتصادی بهره مند شده است که قادر به مقاومت در مقابل سیاستهای دولت است و حتی بعضا می تواند سیاستهای دولت را چنانچه منافع آنرا در نظر نگیرد به شکست بکشاند و بارها این کار را کرده است. چیزی که در زمان حکومت پهلوی حتی تصورش برای سرمایه داران ایران دشوار بود. پس از انقلاب، يك بوروکراسی عظیم دولتی که اصطلاحا به آنها مدیران میانی می گویند، پشت این حرکت سرمایه داران ایران قرار دارند.

شعار "حکومت قانون" و "ایران برای همه ایرانیان" دوم خرداد هدفش حذف آنچه که به آن "رانت خواری" می گویند است، رانت سیاسی، رانت اقتصادی، رانت قضایی و غیره. یعنی امتیازات و مزایایی که جناح و افرادی تنها بدین خاطر از آن برخوردار هستند که با بعضی از محافظ حاکم رابطه دارند. همانطور که در زمان شاه چنین بود. هدف این شعارها جهت گیری برای برابری حقوقی، سیاسی و قانونی برای همه صاحبان سرمایه است. جبهه دوم خرداد با پیروز شدن در انتخابات مجلس قرار است قوانینی را جهت ایجاد این برابری و نهادینه کردن آن به تصویب برساند و به ایجاد دموکراسی درون طبقه بورژوازی ایران یاری برسانند. این همان خواست تاریخی است که بورژوازی ایران بخاطر آن به جنبش ضد شاه پیوست.

شما يك تعبير خیلی خاصی را از وضعیت ایران ارائه دادید. يك سؤال ساده این است

که آیا این تعبیر می تواند موقعیت رفسنجانی را توضیح دهد؟ بعبارت دیگر توضیح وضعیتی که رفسنجانی به آن دچار شده در تحلیل شما چیست؟

برای جواب به سؤال شما بهتر است از برخورد جبهه دوم خرداد با رفسنجانی و سرنوشتی که در انتخابات پیدا کرد شروع کنم. رفسنجانی سمبل نوعی از رفتار رژیم اسلامی با بورژوازی ایران است که این طبقه دیگر حاضر نیست آنرا بپذیرد. رژیمی که منفعتی برای این طبقه تشخیص می دهد و برای آن علیه خود سرمایه داران نیز دیکتاتوری بخرج می دهد. پافشاری جبهه دوم خرداد علیه رفسنجانی بخاطر دیدگاههای اقتصادی و حتی بعضا سیاسی او نبود بلکه بیشتر بخاطر شیوه برخوردش در حاکمیت با این طبقه مورد حمله قرار گرفت. مواضع سیاسی و اقتصادی رفسنجانی که خود پدر معنوی کارگزاران است چنین حملاتی به وی را اقتضا نمی کرد. رفسنجانی سمبل سیاستمداری است که برابری سیاسی و حقوقی درون طبقاتی را نمی پذیرد و موافق دموکراسی درون طبقه نیست. او سمبل "رانت خواری" است، سمبل تفرعن رژیم اسلامی به خود طبقه سرمایه دار هم هست، سمبل تحقیر آنهاست. خلاصه سمبل رژیم جمهوری اسلامی ای است که مشروعیت خود را از بورژوازی برای سرکوب انقلاب گرفته است. بورژوازی ایران میخواهد هرچه زودتر همین دوره را تمام کند و رژیم اسلامی را مطابق نیازهای عمومی طبقه اش شکل دهد. بحث خودی و غیر خودی بحثی بر سر همین دموکراسی درون طبقات و اقتدار داراست. آنهایی که خودی و غیر خودی را برسمیت نمی شناسند خواهان دموکراسی درون طبقاتی و برابری حقوقی همه صاحبان سرمایه هستند.

یکی از این اختلافات بر سر ارائه تفسیر متفاوت از اسلام است. گفته می شود که دوم خردادیها با ارائه يك چهره خوب از اسلام درصدد حفظ رژیم اسلامی هستند. نظر شما در این مورد چیست؟

رژیم ایران اسلامی و ایدئولوژیک است، و مبارزات نظری و جدال های درون طبقه بورژوازی ایران نیز به ناچار اساسا تحت عنوان اختلاف در تفسیر از اسلام بروز می کند. کما اینکه در بلوک شرق نیز این جدالها سالها تحت تفاسیر ایدئولوژی حاکم جریان

می یافت و در چین امروز نیز این جدالها تحت تفاسیر متفاوت از سوسیالیسم چینی جریان دارد. در ایران نیز بحث بر سر اسلام زبان عاریه ای است که بورژوازی ایران هنوز نتوانسته است از شر آن خلاص شود. بنابراین بحث بر سر اسلام را صرفا نباید يك بحث درون مذهبی و ارائه چهره خوب و بد قلمداد کرد. قبول تفاسیر متفاوت از اسلام یعنی آزادی هر تفسیری از اسلام. یعنی آزادی افشای اسلام بدست خود متفکران اسلام. یعنی بورژوازی ایران آزاد است تا آنطور که منفعت فعلی آن ایجاد می کند اسلام را تاویل و تفسیر کند و به تناسب آن جمهوری اسلامی را نیز به شکل مطلوب خود تغییر دهد. مقایسه با دوران پهلوی شاید مسئله را روشنتر کند.

بطور خلاصه می توان گفت که "شاه سلطنت کند و نه حکومت" انتقاد اصلی بورژوازی ایران به رژیم شاه بود. پیوستن بخشی وسیعی از آنها به مخالفان رژیم شاه برای وادار کردن شاه به ایجاد دموکراسی درون طبقه، برای برقراری برابری حقوقی و سیاسی و قضایی همه اقشار سرمایه بود، تا هر نوع امتیاز در قبال نزدیکی به مراکز قدرت از بین برود. منتها انقلاب ۵۷ از دست آنها بدر رفت و همه آنچه را آنها مدنظر داشتند بهم ریخت. با انقلاب ۵۷ بورژوازی ایران که خواستار رژیم بهتری بود کل موجودیت سرمایه داری ایران را در خطر یافت و حفظ منافع آن موقتا با يك ارتجاع هار اسلامی انجام گرفت. جمهوری اسلامی باید انقلاب و جنبش کارگری و کمونیستی را شدیداً سرکوب می کرد و سپس جای خود را به رژیم مطلوب بورژوازی ایران می داد و یا آنکه چنان تغییر می کرد تا مطلوب بورژوازی ایران بشود. جنبش دوم خرداد جنبشی است برای تغییر رژیم اسلامی به رژیم مطلوب بورژوازی ایران در جهان پس از جنگ سرد. پلمیک و تفسیرهای متفاوت از اسلام باید در این متن معنا شود.

این رژیم مطلوب بورژوازی که صحبت آنرا می کنید مشخصه اش چیست؟ بعبارت دیگر منظور از "رژیم مطلوب بورژوازی شدن" چیست؟

توضیح دقیق این مسئله در اینجا بشکل کوتاه دشوار است. باید در سطح تئوریک، تاریخی، و تحلیل سیاسی این مسئله را بسط داد. تا آنجا که در يك گفتگو می توان به آن اشاره کرد من فقط نکاتی را فهرست وار میگویم.

در کلی ترین سطح می توان گفت در تئوری مارکسی دولت بورژوایی دو نوع اصلی

دولت بورژوایی وجود دارد که می توان آنها را اصطلاحاً "دولت برای طبقه" و "دولت خود طبقه" نام گذاری کرد. "دولت برای طبقه" به رژیمهایی گفته میشود که در عین دفاع از منافع بنیادی طبقه حاکم علیه بخشهایی از خود طبقه حاکم هم استبداد اعمال می کنند، به دموکراسی درون این طبقه قائل نیستند، به برابری حقوقی و سیاسی درون این طبقه قائل نیستند. در این رژیمها بخشهایی از صاحبان سرمایه بخاطر نزدیکی و روابط خاص با محافل رژیم حاکم از امتیازاتی برخوردار میشوند که دیگر اقشار سرمایه از آن بی بهره اند. این رژیمها معمولاً در شرایطی به قدرت می رسند که خود طبقه حاکمه از نظر اقتصادی و سیاسی و غیره توان ایجاد "دولت طبقه" خود و دفاع از منافع خویش را ندارد. بورژوازی ایران در تمام تاریخ خود فاقد "دولت طبقه" بوده است. به نظر من حکومت پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی از زاویه تئوری دولت، رژیمهای سرمایه داری ایران هستند و نه همه طبقه سرمایه دار ایران. طبقه سرمایه دار ایران هر چه از نظر اقتصادی قوی تر شد تلاش برای ایجاد دولت خود طبقه افزایش یافت. منتها در جهان دو قطبی تلاش بورژوازی ایران برای ایجاد "دولت خود" با ترس و لرز از بروز يك انقلاب توأم بود. همانطور که گفتم "شاه سلطنت کند و نه حکومت" که از طرف بخشهایی از بورژوازی ایران مطرح میشد همین خواست پایان دادن به دوران "دولت برای طبقه" و ایجاد "دولت طبقه" را مدنظر داشت که در اولین قدم برابری سیاسی و حقوقی را درون این طبقه و همچنین دموکراسی درون طبقه را ایجاد میکند و به امتیازهای بخشهایی از سرمایه بعلت نزدیکی و رابطه با محافل دولت حاکم پایان می دهد. با جنبش دوم خرداد بورژوازی ایران بدنبال همین پروژه ناتمام مانده در دوران شاه است که در انقلاب ۵۷ در انجام آن شکست خورد.

سوالی که اینجا پیش می آید این است که چرا بورژوازی ایران درست در این مقطع معین چنین جنبشی را باید راه بیاندازد. چرا قبل تر این کار را نکرد؟

جمهوری اسلامی با سرکوب موفقیت آمیز انقلاب به پایان عمر خود رسید. جمهوری اسلامی رژیم "متعارف" بورژوازی ایران در يك شرایط "متعارف"، متعارف به این معنا که انقلابی موجودیتش را تهدید نمی کند، نیست. بورژوازی ایران برای رسیدن به رژیم "متعارف" خود انقلاب نمی خواهد. زیرا این طبقه که برای سرکوب انقلاب دست

به دامن ارتجاع اسلامی شد حال برای رهایی از شر ارتجاع اسلامی دست به دامن انقلاب نمیشود، بنابراین استراتژی آن تغییر تدریجی جمهوری اسلامی است. از طرف دیگر مشروعیت یافتن رژیم اسلامی نزد بورژوازی ایران در گرو این است که این رژیم نشان دهد که امکان تغییر را دارد و می تواند به رژیمی تبدیل شود که منافع بورژوازی را پس از سرکوب انقلاب هم تامین کند.

دو اصل "رژیم اسلامی باید اصلاح شود" و "رژیم اسلامی قابل اصلاح است" که بنیاد اتحاد و همکاری همه سازمانها و احزاب جبهه دوم خرداد را تشکیل می دهد دارد همین را بیان می کند. تا آنجا که به جمهوری اسلامی بر می گردد پایان یافتن وظیفه تاریخی این رژیم خود را بطور مشخص در بن بست سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که جامعه ایران در آن گیر کرده است نشان می دهد. خروج از این بن بست دو راه حل دارد، راه حل سوسیالیستی و از طریق يك انقلاب کارگری علیه رژیم اسلامی و یا راه حل بورژوایی از طریق تغییر تدریجی جمهوری اسلامی است.

"جنبش دوم خرداد" يك جنبش وسیع، همه جانبه و گسترده بورژوایی است با پاسخ بورژوایی به معضلاتی که جامعه ایران درگیر آن است و برای خارج کردن ایران از بن بست که در آن قرار دارد. این جنبشی است نظیر جنبشهای ملی، آزادیبخش و استقلال طلبانه که مرز طبقات، احزاب، رژیم و کلیه نهادهای آن را شکافته و همه را حول خود قطبی کرده است. این جنبش طبقات دارا است و نسبت به جنبشهای دیگر جاری فعلی در ایران دست بالا دارد و آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است. این جنبش دارای چندین حزب و سازمان و نشریه با گرایشهای متفاوت سیاسی و مذهبی و غیر مذهبی است که هر يك حدی از تغییر رژیم اسلامی را کافی می دانند. تا آنجا که به اهداف اقتصادی این جنبش بر می گردد بشدت دست راستی و تاجرپرستی است.

بعبارت دیگر بورژوازی ایران بعد از قطعی شدن سرکوب انقلاب که بنظرم باید آنرا سال ۶۰ و انتخاب خامنه ای بعنوان رئیس جمهور دانست و قطعی شدن اینکه دیگر خطر سرنگونی آنرا تهدید نمی کند، باید به این سمت می رفت. یعنی جمهوری اسلامی جای خود را به رژیم خود طبقه می داد. منتها جنگ اجازه شروع چنین حرکتی را در درون بورژوازی نمی داد. با پایان جنگ این دوره پایان می یابد و بورژوازی ایران تلاش برای ایجاد دولت خود را شروع می کند. دوران پس از جنگ با انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری آغاز شد. در همان ابتدای دوران پس از جنگ جمهوری اسلامی

هزاران زندانی سیاسی را فوراً قتل عام کرد و در گورهای دسته جمعی بدون نام نشان مدفون ساخت. گویا می خواست پایان یافتن دوران سرکوب انقلاب را نیز بنحو خونینی اعلام کند.

در دوران هشت ساله ریاست جمهوری رفسنجانی به اقتصاد دوران جنگ پایان داده شد، برخی خرابی ها ترمیم و بعضی صنایع راه اندازی شد و زیرساختهای اقتصادی بهبود یافت. با سیاست "تعدیل نیروی انسانی" که نام دیگری برای بیکار سازی های وسیع بود بافت طبقه کارگر دچار لطمات شدید شد. بطور مثال بر اساس این سیاست بیش از صد هزار کارگر صنعتی و ماهر فقط در تهران اخراج شدند. کار طبق قراردادهای موقت وسیعاً باب شد. کارگران با سابقه اخراج یا باز خرید شدند و مجدداً با قرارداد موقت که سه ماه یکبار تمدید میگردد دوباره مشغول کار شدند، بدون هیچ نوع امنیت شغلی که هر اعتراض و نارضایتی اشان با عدم تمدید قرارداد در پایان سه ماه پاسخ می گرفت. این در کنار بیکاری میلیونی، شرایط را برای تحمیل پائین ترین سطح معیشت به طبقه کارگری پراکنده و فاقد حق تشکل و حق اعتصاب فراهم آورد.

در سطح جهان نیز با پایان یافتن جهان دو قطبی هر نوع ترقی خواهی، اندیشه های عدالت جویانه و برابری طلبانه مورد حمله شدید يك ارتجاع هار قرار گرفت و پایان تاریخ و کمونیسم اعلام شد. با سقوط اردوگاه شوروی بورژوازی ایران نیز که مانند بورژوازی جهانی خود را از هرگونه خطر جدی از جانب کمونیسم و طبقه کارگر مصون احساس می کرد جنبشی را پایه ریزی کرد تا رژیم خود را که از جنبش مشروطه بدنبال آن بود در اواخر قرن بیستم بوجود آورد. پایه های جنبشی که در دوم خرداد خاتمی را با بحث جامعه مدنی به ریاست جمهوری رساند در این شرایط شکل گرفت. در راستای دوران حاکمیت یکی از ارتجاعی ترین دهه های قرن بیستم که هیچگاه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و کلا بشریت مترقی اینقدر ضعیف نبوده است. جنبش دوم خرداد فرزند خلف و زاده حاکمیت ارتجاع جهانی در انتهای قرن بیستم است.

ما شاهد نارضایتی و اعتراضات و مبارزات مردم هستیم. جایگاه این اعتراضات و جنبش توده ای در تحلیل شما چیست؟ رابطه این جنبش با دوم خرداد چیست؟

نارضایتی و اعتراضات و مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی جدید نیست.

اعتراضات علیه رژیم اسلامی از همان سال ۵۷ که رژیم بقدرت رسید شروع شد و در تمام این سالها تداوم داشته است. پاسخهای اجتماعی و عملی دادن به خواستهای توده های مردم تنها از دو طبقه اصلی جامعه یعنی بورژوازی و طبقه کارگر بر می آید. ویژگی شرایط حاضر نسبت به تمام سالهای قبل این است که جنبش دوم خرداد که يك جنبش بورژوایی با اهداف و استراتژی روشن است توانسته شیوه ها و اهداف خود را بمثابه راه حل تحقق مطالبات توده ها طرح کند. بدین معنی که تحقق همه آن خواستها را به تحقق اهداف جنبش دوم خرداد گره زده است. به عبارت دیگر جنبش دوم خرداد تلاش کرده اعتراضات و حرکات توده ای را در جهت اهداف خودش کانالیزه کند.

بدین ترتیب آیا جنبش دوم خرداد را می توان واکنش رژیم برای حفظ خود در مقابل فشار جنبش توده ای دانست؟

نه. این تعبیر غلط است. چنین تعبیری نزد بخش رادیکال چپ رواج دارد. متأسفانه دوباره در تحلیلهای چپ رادیکال مقوله طبقه غایب شده است و همواره رژیم و توده ها در مقابل هم قرار دارند. همانطور که بیست سال پیش خلق و ضد خلق وجود داشت. همانطور که قبلاً گفتم بورژوازی ایران هم مطالبات و خواستهای خود را از رژیم اسلامی داشته است و سالها با آن کلنجار رفته است. جنبش دوم خرداد در ماهیت خود حرکت بورژوازی ایران است. اینکه بخشی از حکومتی ها در آن شرکت دارند تغییری در ماهیت این حرکت نمیدهد. حتی اگر قصد این بخش از حکومتی ها صرفاً نجات رژیم باشد، این امر تغییری در ماهیت طبقاتی عینی این جنبش نمیدهد. هدف این جنبش همانطور که گفتم منطبق کردن رژیم اسلامی با شکل و قواره مورد نظر بورژوازی ایران است. بنابراین اینکه بخشی از این جنبش در حکومت باشد یا بخشی از حکومتی ها به آن بپیوندند پیشروی این جنبش و پیشروی بورژوازی ایران محسوب میشود.

در کل باید بگویم که مبارزات اجتماعی مانند تاتر نیست که هنرپیشگان سر نوبت وارد صحنه می شوند و با بازی نقش خود خارج می شوند. نمیتوان بسادگی جنبشهای مختلف را اینطور تعبیر کرد که اول یکی از آنها شروع شد و بعد دومی در عکس العمل به آن از طرف رژیم بپا شد. مبارزات اجتماعی حاصل مبارزه برای مطالبات طبقاتی است که همواره جریان دارد. این مبارزات به موازات هم، در تداخل باهم و یا علیه هم به پیش

می روند.

در اپوزیسیون يك بحث حاد اینست که آیا اوضاع بطرف انقلاب می رود یا نه. مشخصاً بخش رادیکال چپ ایران چشم انداز را انقلابی می بیند. آیا شما هم چنین نظری دارید؟

بنظر من اوضاع ایران بطرف يك انقلاب نمی رود. آنهایی که چشم انداز اوضاع را بطرف انقلاب می بینند به وجود جنبش دوم خرداد و گسیختگی در بالا استناد می کنند. همانطور که قبلاً هم گفتم پیشروی و موفقیت دوم خرداد پیروزی بورژوازی ایران است. اگرچه ظاهراً پیشروی و موفقیت این جنبش گسیختگی و اختلافات حاد در رژیم اسلامی ایجاد می کند اما این گسیختگی ها بطرف انهدام و سرنگونی رژیم اسلامی حرکت نمی کند بلکه بطرف تطبیق رژیم اسلامی با يك رژیم متعارف بورژوازی و استحکام بیشتر حرکت می کند.

به این ترتیب اگر از زاویه تحلیلی که ارائه کردم به اوضاع ایران نگاه کنیم، آنچه "اختلاف بالایی ها" نامیده میشود را نمیتوان شاخص انقلابی شدن وضعیت دانست. پس باید بتوان انقلابی یا غیر انقلابی بودن اوضاع را از حرکت "پایینی ها" نتیجه گرفت. لازمه رفتن اوضاع بطرف انقلاب وجود يك طبقه کارگر متشکل و با صف مستقل است که هیچ کس فقدان آنرا انکار نمی کند. همینجا مناسب است تأکید کنم که اخیراً رایج شده که لازمه انقلابی بودن و انقلابی ماندن را انقلابی دانستن اوضاع بدانند. تحلیل از اوضاع هیچ چیزی درباره انقلابی بودن و رادیکال بودن مواضع هیچ جریانی بما نمی گوید. واضح است که هر مارکسیستی بنا به تعریف خواهان انقلاب کارگری علیه تمامیت نظام موجود است. اما مهمترین وظیفه يك انقلابی سوسیالیست اینست که در يك شرایط غیر انقلابی بتواند آن فعالیت انقلابی لازم را که راه يك انقلاب کارگری را هموار میکند تشخیص دهد و دنبال کند.

بنظر من مهمترین اهداف مارکسیستها در شرایط فعلی ایران همانست که رئیس در بیانیه اعلام موجودیت اتحاد سوسیالیستی کارگری به فشردهگی بیان شده است. ما باید بتوانیم کاری کنیم "تا هرچه زودتر طبقه کارگر ایران بمنزله يك نیروی اجتماعی مستقل و با يك سیمای متمایز طبقاتی به میدان بیاید، و در تمام عرصه های اجتماعی و در تمام جدالهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فکری از زاویه منافع و اهداف مستقل طبقاتی

خود در قبال دستجات مختلف سخنگویان سرمایه داران و دولت سرمایه داری با قدرت اعلام حضور کند. " تحقق چنین هدفی در گرو فعالیت وسیع مارکسیستها در عرصه های نظری، سیاسی، و سازمانیابی طبقه کارگر است.

با تحلیلی که شما ارائه می دهید باید به سئوالات زیادی پاسخ داد. چرا لازمه رفتن اوضاع بطرف انقلاب وجود يك طبقه کارگر متشکل و با صف مستقل است؟

بورژوازی ایران بعنوان یکی از دو طبقه اصلی جامعه انقلاب نمی خواهد و با جنبش اصلاحات سیاسی خواهان تغییر تدریجی رژیم اسلامی است. می ماند طبقه کارگر که در حال حاضر عدم توانایی طبقه کارگر در متحد کردن صفوف خود و بسیج مردم يك فاکت اوضاع سیاسی ایران است و احتیاج به تحلیل ندارد. مسئله این است که آیا طبقه کارگر این امکان را دارد تا با استفاده از اهرمهای تولیدی و خدماتی زندگی اجتماعی را فلج کند و کل جامعه را در مقابل سؤال انقلاب آری یا نه قرار دهد. در غیر این صورت کل جامعه برای ادامه حیات با سؤال انقلاب آری یا نه روبرو نمی شود. کما اینکه کشتار دانشجویان به رهبری بنی صدر و بسته بودن چندین ساله دانشگاهها حیات اجتماعی را مختل نکرد و جامعه را با سؤال انقلاب آری یا نه مواجه ناساخت. بعلاوه نارضایتی های عمومی در شکل شورشها می توانند هر از چند گاه روی دهند اما هیچ کدام کل جامعه را مجبور به تصمیم گیری در قبال انقلاب آری یا نه نخواهد کرد.

نقش اساسی طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ هم همین بود که کل طبقات و اقشار جامعه را برای ادامه حیات اقتصادی و اجتماعی ناگزیر از پاسخ به سؤال انقلاب آری یا نه ساخت. در سال ۵۷ جامعه ایران بدون پاسخ به این سؤال و تلاش برای به کرسی نشاندن یکی از این دو پاسخ قادر به ادامه تولید اجتماعی و ادامه حیات و حرکت نبود. واضح است که طبقات و منافع متفاوت جوابهای متفاوتی به آن میدادند اما پاسخ انقلاب آری به کرسی نشاندن شد. اگر اعتصابات کارگری بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ شروع نمیشد، کشتار ۱۷ شهریور در تاریخ ایران چیزی کما بیش در حد ۱۵ خرداد ۴۲ باقی می ماند. روز شنبه هجدهم شهریور ۵۷ یعنی فردای کشتار میدان ژاله کارگران پالایشگاه تهران وارد اعتصاب شدند. دولت و حکومت نظامی می توانستند از تظاهرات خیابانی جلوگیری کنند اما نمی توانستند مانع گسترش اعتصابات کارگری شوند.

اعتصابی که از پالایشگاه تهران شروع شد بمرور بخشهای دیگر تولیدی و خدماتی دولتی و خصوصی را در بر گرفت و به یکی از بزرگترین اعتصابات عمومی قرن بیستم تبدیل شد و تولید و زندگی اجتماعی را فلج کرد. اعتصابات که حتی رژیم شاه را از تهیه سوخت برای ارتش بدلیل اعتصاب کارگران نفت و جابجا کردن تانکهایش به علت اعتصاب راه آهن عاجز ساخت.

به همین دلیل هیچ نیرویی نمی توانست جانشین رژیم شاه شود مگر اینکه نشان می داد قادر است اعتصابات کارگری را کنترل کند و تولید اجتماعی را راه اندازی نماید. برای نیروهای اسلامی بعنوان جانشین رژیم شاه، کنترل خیابانها و تظاهراتها کافی نبود، چرا که به فرض اگر قدرت دولتی را حتی دو دستی تقدیمشان می کردند از همان روز اول با معضل راه اندازی تولید اجتماعی روبرو بودند که رژیم شاه بخاطر عاجز شدن در برابر آن علت وجودی يك دولت و موضوعیت اجتماعی خود را از دست داده و سرنگون شده بود. موفقیت هیاتی که از طرف خمینی (شامل رفسنجانی و بازرگان) برای کنترل مهمترین اعتصاب یعنی اعتصاب کارگران نفت به جنوب رفت، زمینه را برای کنترل دیگر کمیته های اعتصاب فراهم کرد و جانشینی نیروهای اسلامی را مسلم ساخت. برای جانشین رژیم شاه شدن کنترل دانشگاهها که پایگاه اصلی نیروهای چپ بود و طرفداران خمینی در آنجا نفوذ نداشتند لازم نبود. میشد به قدرت رسید و چند سال بعد دانشگاهها را به رهبری بنی صدر به خاک و خون کشید و کلا تمام آنها را برای سالها تعطیل کرد بدون اینکه تولید و حیات جامعه مختل شود.

اعتصابات کارگری سال ۵۷ اکثرا با مطالبات اقتصادی و رفاهی از جمله افزایش دستمزد شروع میشد اما همه می دانستند که کدام اهداف سیاسی را دنبال می کند. به همین علت موافقت با هر خواست کارگری مطرح شدن مطالبات بعدی را در پی داشت، از جمله لغو حکومت نظامی و انحلال ساواک. در سال ۵۷ اراده طبقه کارگر ایران برای انقلاب قوی بود و چشم انداز پیروزی بر رژیم شاه چنان روشن و مسلم بود که جنبش کارگری حتی نسبت به تحقق مطالبات رفاهی که سالها برای آن مبارزه کرده بود نیز بی اعتنا شد. از جمله طبقه کارگر به بیمه بیکاری که شاه در شهریور ۵۷ داد اعتنا نکرد و شاید بسیاری از کارگران حتی خیر آنرا نشنیدند.

این جنبش عظیم کارگری در سال ۵۷ بود که تمام چپ خلقی را وادار به نام بردن از طبقه کارگر کرد، تحلیل بر اساس تضاد "خلق و امپریالیسم" جای خود را به مبارزه

طبقاتی و تضاد "کار و سرمایه" داد و باعث قدرت و گسترش آن نوع قرائت از مارکسیسم شد که طبقه کارگر در مرکز قرار داشت. اما امروزه با اوضاعی که طبقه کارگر و جنبش کارگری دارد مجدداً تحلیل طبقاتی فراموش شده، "رژیم و توده ها" جای "خلق و امپریالیسم" را گرفته و جوانان، زنان و دانشجویان جای کارگران را گرفته اند.

در حال حاضر طبقه کارگر ایران از اوضاعی که در دوران انقلاب ۵۷ داشت بسیار بدور است. در آن دوران نه تنها بیکاری معضل جنبش کارگری نبود بلکه از کشورهای دیگر برای کار به ایران می آمدند. بنابراین خواست طبقه کارگر نه تنها اشتغال نبود و برای پرداخت دستمزدهای معوقه مبارزه نمی کرد بلکه خواستار افزایش دستمزدها، خواسته‌های رفاهی، انحلال سندیکاها، شاه ساخته، حق تشکل و اعتصاب بود. امروز بورژوازی ایران میلیونها کارگر در کارگاههای کوچک را رسماً از شمول هر نوع قانون کاری معاف کرده و آنها را کت بسته برای سلاخی تحویل کارفرماها داده است. میلیونها کارگر با قراردادهای موقت ۸۹ روزه کار می کنند و از جمله از هر نوع بیمه و بازنشستگی محرومند و مهمتر اینکه مطلقاً فاقد هر نوع امنیت شغلی هستند. مبارزه کارگران شدیداً تدافعی است و اساساً برای پرداخت دستمزدهای معوقه است، چیزی که در تاریخ جنبش کارگری ایران بی سابقه است. بعلاوه اوضاع کارگران در صنایع و رشته های مختلف هیچگاه چنین متفاوت نبوده است. بعنوان مثال کارگاههای دارای ۵ کارگر و به پائین از شمول هر نوع قانون خارج شده است، صنایع اتومبیل سازی، صنایع فولاد، پتروشیمی و نفت در حال افزایش تولید و گسترش هستند، اما صنعت نساجی فاقد قدرت رقابت با پارچه های خارجی است و ورشکستگی کارخانجات این رشته و بیکاری کارگران آن يك تهدید جدی است. همه اینها شکافهایی را در طبقه کارگر ایجاد کرده که برای جنبش کارگری ایران تازه و جدی است. باید سیاستها و اقداماتی را برگزید تا به این شکافها پایان و یا تخفیف دهد تا بتوان کارگران را متحد کرد. مبارزه همه جانبه علیه تمامی موانع بر سر راه متحد و متشکل کردن کارگران حول منافع طبقاتی شان و سوسیالیسم، این فعالیتی است که راه انقلاب کارگری را تسهیل می کند و در اولین گام رژیم اسلامی را سرنگون میسازد.

بنابراین اگر کسانی می پندارند که ایران دارد به سمت يك انقلاب می رود باید بتوانند آن طبقه ای را که قادر است با اتکا به تمام مشقات، محرومیتها، ستمها و نابرابریهای

موجود، توده های مردم را بسیج کند و بسمت يك انقلاب ببرد را نشان دهند. دو طبقه قادر به این کار هستند. بورژوازی ایران که انقلاب نمی خواهد و پاسخش به تمامی معضلات جامعه جنبش اصلاحات سیاسی است؛ طبقه کارگر ایران هم در شرایط فعلی آمادگی آنرا ندارد و از نظر توان مبارزه با بورژوازی در یکی از ضعیف ترین دوران تاریخ پیدایش خود در ایران است.

به عبارت دیگر می توان گفت اینکه بورژوازی ایران تلاش گسترده ای را برای تغییر رژیم اسلامی و تبدیل آن به رژیم دلخواه خود آغاز کرده است نشان می دهد که آنها طبقه کارگر را فعلاً تهدیدی نمی دانند. در غیر این صورت مانند گذشته از ترس طبقه کارگر به رژیم های وقت غرولند می کردند و بر سرمایه هایشان می افزودند. اینکه امروز متفکران و فعالین جنبش بورژوایی اصلاحات سیاسی چنین بی پروا به جمهوری اسلامی می تازند ناشی از عدم خطری است که فعلاً از جانب طبقه کارگر و جنبش کارگری احساس می کنند.

آیا سلطنت طلبان بورژوازی ایران را نمایندگی نمی کنند؟ آیا آنها خواهان سرنگونی رژیم اسلامی نیستند؟ اگر بورژوازی ایران انقلاب نمی خواهد پس رابطه سلطنت طلبان با رژیم اسلامی چه میشود؟

باید به اینکه سلطنت طلبان و مشروطه خواهان در خارج کشور نمایندگان بورژوازی ایران هستند و موضع آنها شاخص موضع سرمایه داران ایران در قبال رژیم اسلامی است پایان داد. شاید در سالهای اولیه انقلاب که بسیاری از سرمایه داران به همراه نمایندگان سیاسی خود از ایران فرار کرده بودند، میشد مواضع سلطنت طلبان و بختیار را بعنوان مواضع يك بخش اساسی بورژوازی ایران بحساب آورد، البته آنهم تا حدی. ولی طی بیست سال طبقه سرمایه دار ایران در خود ایران بازسازی شده است. ایدئولوگها و نظریه پردازان این طبقه در تمامی عرصه ها در ایران هستند. طبقه سرمایه دار ایران هیچگاه مثل امروز متفکر و ایدئولوگ نداشته است و روشنفکرانش هیچگاه مثل امروز مورد توجه و اقبال عمومی نبوده اند و آثارشان خواننده نداشته است. نمایندگان سیاسی این طبقه اساساً در ایران هستند و احزاب و سازمانهای خود را دارند و یا در حال ساختن آن و در نوبت اجازه فعالیت گرفتن از وزارت کشور هستند. اینها

هستند که می روند تا با جنبش اصلاحات سیاسی دولت خود را بسازند و آرزوی صد ساله بورژوازی ایران را که در مشروطه شکست خورد متحقق کنند.

بنابراین آن بخش از طبقه سرمایه دار ایران و نمایندگان سیاسی آنها که با انقلاب ۵۷ از ایران فرار کردند دیگر این طبقه را نمایندگی نمی کنند. بازگشت سلطنت به ایران حتی اگر مواضع نیروهای رادیکال را در نظر نگیریم، به اعتبار ماهیت انتقاداتی که جنبش اصلاحات سیاسی به ساختار رژیم اسلامی دارد، يك خواب و خیال است. سلطنت طلبان در بهترین حالت می توانند در مرکزشان که آمریکاست يك لابی باشند و نه بیشتر و سیاستهای خویش را با طبقه خود در ایران تنظیم کنند.

تا آنجا هم که به رابطه سلطنت طلبان و اسلام بر می گردد، سلطنت طلبان هیچ مخالفتی با اسلام ندارند و نداشته اند. تمام مسئله بورژوازی سلطنت طلب ایران با اسلام، وزن و جایگاه اسلام و آخوندها در رابطه با قدرت حکومتی بوده است و نه خود اسلام. یکی از اهداف جنبش اصلاحات سیاسی در قبال رابطه دین و حکومت چیزی است که آنرا "جدا کردن نهاد دولت از نهاد دین" می نامند و آنرا با دفاع از "حکومت دینی" و مبارزه علیه "دین حکومتی" بیان می کنند. این همراه مسئله قرائت های مختلف از دین، مزاحمت دین را در مقابل حرکت بورژوازی ایران بمرور کاهش می دهد اما آنرا برای استفاده علیه سوسیالیسم و جنبش کارگری سالم نگاه می دارد.

بعلاوه باید به این نکته نیز توجه کرد که مواضع سلطنت طلبان منهای طرح صریح رژیم سلطنت، در ایران ممنوع نیست. سلطنت طلبان می توانند منافع طبقاتی خود را در ایران آزادانه طرح و از آن دفاع کنند. هم اکنون مواضع سیاسی اینها در مورد رابطه مذهب و دولت، ساختار قدرت و استراتژی اقتصادی و غیره دارد بنوعی بیان و نمایندگی میشود.

در تاریخ دو دهه اخیر ایران، سازمانها به این دعوت میشدند که فعلا دست از اختلافات بردارند تا وحدت جبهه ای بهم نخورد. این بحث امروز هم چه در خارج کشور و چه در داخل تا آنجا که در مطبوعات منعکس میشود موجود است. آیا چنین بحثی معتبر است؟ و تا آنجا که به طبقه کارگر برمیگردد آیا اصولا این تحولات نفعی برای این طبقه دارد؟

اعتبار این بحث را بخودی خود نمی توان رد کرد. این بحث از يك تحلیل مشخص از اوضاع سیاسی که آنرا به اصطلاح رو به اعتلا و انقلاب می بیند ناشی می شود که در آن چارچوب می شود با آن موافق یا مخالف بود. اما اگر شما روند اوضاع سیاسی ایران را بطرف انقلاب ندانید این بحث اساسا موضوعیت نمی تواند داشته باشد.

و اما درباره نفع طبقه کارگر از این تحولات. این تحولات ناشی از حرکت و تلاش بورژوازی ایران برای ایجاد "دولت خود طبقه" است. واضح است که طبقه کارگر به تحولاتی که بورژوازی دارد از سر می گذراند بی تفاوت نیست، نه در نوع دولتی که بورژوازی می رود تا ایجاد کند و نه در قبال ساختار اقتصادی حال و آنچه این تحولات می رود تا به آن رقم بزند. اوضاع نسبت به قبل از انتخاب خاتمی تغییری نداشته است اما به آنچه بورژوازی می خواهد هنوز منجر نشده است. ایران يك دوره گذار را از سر می گذراند و بنابراین امکان تاثیر گذاری طبقه کارگر در اوضاع فعلی هست. منتها مسئله اصلی این است که طبقه کارگر چگونه باید در اوضاع دخالت کند تا آنرا به نفع خود تغییر دهد. طبقه کارگر تنها به اعتبار نیرو، قدرت و دخالت سوسیالیستی خود می تواند اوضاع را به نفع خویش تغییر دهد. تغییرات مورد نظر طبقه کارگر نتیجه تبعی دخالت سوسیالیستی جنبش کارگری در اوضاع است. هم در زمینه ساختار دولت که هم اکنون مورد مناقشه بورژوازی ایران است و این طبقه دارد مبارزه می کند تا آنرا مطابق منافع خود شکل دهد و هم در زمینه ساختار و سیاستهای اقتصادی و همچنین قوانینی که مستقیما به طبقه کارگر مربوط است، نظیر قانون کار و حق تشکل و اعتصاب، تنها در صورتی و تا حدی به نفع کارگران تغییر خواهد کرد که طبقه کارگر با صف مستقل و مطالبات طبقاتی خویش و همچنین بعنوان يك نیروی سوسیالیست و خواهان انقلاب کارگری پا به عرصه مبارزات سیاسی، طبقاتی و اجتماعی بگذارد.

بنابراین تلاش برای به میدان آوردن طبقه کارگر بمنظور متحقق کردن خواستههای جنبش اصلاحات سیاسی یا رادیکالیزه کردن آن با فشار از پائین و یا استفاده از جنبش کارگری بعنوان اهرم فشار برای جلوگیری از ناپیگیری "بالایی" ها، همگی کارگران را سیاهی لشکر جنبش بورژوایی خواهد کرد. قرار نیست با جنبش اصلاحات سیاسی گشایشی در اوضاع به نفع کارگران صورت بگیرد. طبقه کارگر باید بدنبال سروسامان دادن به جنبش طبقاتی خود باشد، يك جنبش طبقه علیه طبقه. باید يك جریان طبقاتی متفاوت سازماندهی شود و به میدان بیاید.

طرح اینکه جنبش کارگری از جنبش دانشجویی عقب است یا جنبش دانشجویی از جنبش کارگری جلوتر است بدنبال تبدیل کردن طبقه کارگر به دنباله جنبش بورژوازی اصلاحات سیاسی است، برای بردن طبقه کارگر بزیر پرچم طبقات دیگر است. جنبش کارگری و جنبش اصلاحات سیاسی دو جنبش کاملا متفاوت هستند و سؤال درباره علل جلو بودن هر کدام قبل از هر چیز آنها را هم جهت و هم منفعت نشان میدهد. هر جریانی که خواستار دخالت طبقه کارگر در اوضاع فعلی است باید برای سازماندهی طبقه کارگر در سازمانهای طبقاتی و همچنین برای بسیج طبقه کارگر حول سوسیالیسم تلاش کند. مبارزه برای هر نوع تغییر و تضمین ماندگاری آن در گرو مبارزه طبقه کارگر برای خواستهای طبقاتی خود و سازمان یافتن و مبارزه برای سوسیالیسم است. بنابراین نه تنها طبقه کارگر نباید برای تقویت جنبش اصلاحات سیاسی و یا جنبش دانشجویی به میدان بیاید بلکه به روشنی باید بداند که چنانچه جنبش کارگری برای مطالبات طبقاتی و سوسیالیستی خود پا بگیرد و وارد صحنه شود، جنبش اصلاحات سیاسی، دوم خردادها و جنبش دانشجویی هوادار آن تلاش برای تغییر رژیم اسلامی را کنار می گذارند تا ابتدا جنبش کارگری را سرکوب کنند. طبقه کارگر در این مورد کوچکترین شکی نباید داشته باشد.

تا آنجا که به جبهه چپ برمیگردد، گجی و سردرگمی غریبی قابل مشاهده است. چپ ضد رژیمی خود را خلع سلاح شده می بیند، آنها یا یکسره به دفاع از جنبش اصلاحات برخاسته اند و یا به نفی تفاوت های موقعیت سیاسی فعلی با دوره های پیشین نشسته اند. در تقابل با چنین وضعیتی آنچه که در سرلوحه وظایف سوسیالیسم کارگری قرار میگیرد کدامست؟

ایران در حال از سر گذراندن یکی از چند تحول مهم خود در صد ساله گذشته است. تحولاتی شبیه انقلاب مشروطه، بقدرت رسیدن رضا شاه، جنبش ملی شدن صنعت نفت و اصلاحات ارضی که از هر نظر تاثیرات دیرپایی بر سیر حرکت اقتصاد، سیاست، فرهنگ، مناسبات و مبارزات طبقاتی بر جای گذاشتند. فهم، درک و شناخت این تحول شرط اولیه داشتن هر نوع سیاست درست طبقاتی در ایران امروز است. در صد ساله اخیر، هر کدام از این تحولات جریان اصلی موجود چپ زمان خود را در

صحنه سیاسی ایران از نظر اجتماعی و سیاسی منزوی و حاشیه ای کرد و موضوعیت اجتماعی آنها را از بین برد و حتی در اینکه نتوانند زیر فشار سرکوب دوام بیاورند موثر بود و بعضا از نظر سازمانی نیز نابود شدند، زیرا متوجه دوره جدید و مسائل ناشی از آن نشدند و لذا نتوانستند نقش تاریخی خود را بدرستی ایفا کنند؛ حزب کمونیست اولیه ایران از تحلیل اشتباهش راجع به رضا شاه، حزب توده از جنبش ملی کردن صنعت نفت، کل چپ از اصلاحات ارضی و سرمایه داری شدن ایران، چپ خلقی ضد امپریالیست از انقلاب ۵۷.

پس از هر کدام از این مقاطع، سیاستها همان معانی و جایگاه سابق را نداشته اند اگر چه از نظر ظاهر و شکل و حتی عامل انسانی یکسان بوده اند. بعنوان مثال رضا شاه و سیاستهایش قبل از انقلاب اکتبر می توانست همان جایگاه و نقشی را داشته باشد که حزب کمونیست ایران ابتدا مطرح کرد. در صورتیکه این حزب باید رضا شاه و سیاستهایش را در چارچوب جهان پس از انقلاب اکتبر و بعنوان حلقه ای از محاصره شوروی مد نظر قرار میداد، کاری که بعدا کوشید انجام دهد و سیاستهای خود را اصلاح کند.

مثال دیگر اصلاحات ارضی است. تقریبا و کما بیش مشابه همان موضعی که چپ ها نسبت به اصلاحات ارضی شاه داشتند در قبال جنبش اصلاحات سیاسی فعلی دارند. همانقدر که اصلاحات ارضی از نظر اقتصادی در سرمایه داری شدن ایران و عروج طبقه سرمایه دار ایران از نظر اقتصادی نقش داشت، جنبش اصلاحات سیاسی در تکمیل آن و از نظر سیاسی برای ایجاد "دولت خود طبقه" صاحب سرمایه نقش دارد. بعبارت دیگر جنبش اصلاحات سیاسی می رود تا تحولات ناشی از اصلاحات ارضی شاه را که حلقه ای از عروج بورژوازی ایران بعنوان یک طبقه از نظر اقتصادی مسلط بود را با ایجاد دولت مورد دلخواه این طبقه تکمیل کند.

برای سالها کمونیستها با استناد به مواضع بلشویکها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه جنبش دهقانی را متحد طبقه کارگر برای استقرار یک جمهوری دمکراتیک می دانستند. قرار بود جنبش دهقانی با خواست زمین یکی از پایه های اصلی جنبش دمکراتیک و متحد طبقه کارگر باشد. در ایران مسئله ارضی از طریق یک انقلاب حل نشد بلکه از بالا و توسط رژیم شاه حل شد. اصلاحات ارضی همان کاری را کرد که در تمام جهان برای حاکمیت سرمایه داری کرده است، یعنی آزاد کردن دهقانان از زمین بشکل وسیع برای

روی آوری به شهر و کار در کارخانه ها. در هر يك از کشورهای جهان این تحول به يك صورت خاص انجام شده است، مثلا بشیوه انقلابی و از پائین، از بالا توسط دولتها، بشکل گسترده یا بشکل ناقص و محدود، و البته بدون اینکه هیچ يك از این اشکال مانع از عملکرد پایه ای آن یعنی آزاد کردن دهقانان از زمین شده باشد.

به اصلاحات ارضی شاه از زوایای متفاوتی انتقاد شد. از موضعی کاملا ارتجاعی توسط خمینی و جنبشی که در خرداد ۴۲ توسط شاه وحشیانه سرکوب شد. بخشی از ملاکین علیه آن ایستادند، در استان فارس مخالفان دست به مقاومت مسلحانه زدند که توسط ارتش شاه سرکوب شد. جبهه ملی مجددا فعال شد و میتینگ گذاشت و شعار "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" را مطرح کرد. از جانب چپ اقدام شاه بعنوان یکی از بزرگترین ملاک های ایران غیر قابل باور تلقی شد. به زعم آنها تنها دولتهای انقلابی پس از بقدرت رسیدن می توانستند دست به این کار بزنند و این کار از طرف رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که خود يك ملاک بزرگ بود غیر ممکن تلقی میشد. باید حيله ای در کار می بود. به محدود بودن تقسیم زمینها و اینکه بعضی از اراضی از شمول آن خارج بود انتقاد شد. نزد بعضی اصلاحات ارضی قرار بود به مکانیزه شدن کشاورزی و رشد اقتصاد روستا منجر شود و باعث بهبود اوضاع دهقانان گردد. در واقع چپها اساسا توهمات خود را بجای هدف اصلی اصلاحات ارضی نشاندهند و نسبت به بر آورده شدن آن شك کردند. بویژه گشایش سیاسی موقتی که بوجود آمد، فعال شدن مجدد جبهه ملی، رسیدن ارسنجانی به وزارت کشاورزی بسیاری را دچار این اشتباه کرد که جنبشی که با کودتا سرکوب شد دارد دوباره شروع میشود و اوج می گیرد. مخالفت با اصلاحات ارضی و تلاطماتی که بدنبال داشت ظاهرا به نظر می آمد که موجب تضعیف رژیم شاه می شود در صورتیکه میرفت تا رژیم شاه را تقویت کند و آخرین مانع سرمایه داری شدن ایران را کنار بزند.

در قبال جنبش اصلاحات سیاسی فعلی هم ما با همین گونه انتقادات مواجه هستیم. آن تحولی که ایران دارد از سر می گذراند ساخته شدن "دولت خود طبقه" صاحبان سرمایه است. این تحول قرار است يك دمکراسی درون طبقاتی برای صاحبان سرمایه بوجود آورد، همه اقدار سرمایه را از نظر سیاسی و حقوقی برابر کند، مکانیسمی ایجاد کند تا دسترسی همه اقدار سرمایه را به قدرت دولتی تضمین کند، و راه و روش و قوانین جابجا شدن قدرت در میان جناحهای مختلف سرمایه را تعیین کند و به تمامی امتیازاتی

که بخشها، محافل و جناحهایی از صاحبان سرمایه بدلیل نزدیکی و یا رابطه با مراکز قدرت دارند پایان دهد.

همانطور که کنده شدن وسیع دهقانان از زمین و روانه شدنشان برای کار در شهرها به اشکال گوناگون انجام شده است، تغییر "دولت برای طبقه" به "دولت خود طبقه" هم به طرق مختلف انجام گرفته و می گیرد. آنچه که شما "سردرگمی و گیجی غریبی" می نامید در وهله اول ناشی از عدم فهم جایگاه و اهداف جنبش اصلاحات سیاسی است. عدم درک تغییر دوره ای است که آغاز شده و در پرتو آن نقش و جایگاه وقایع و حرکتهای سیاسی، جناحها، اختلافاتشان و علل آن تغییر کرده اند حتی وقتی توسط همان عوامل انسانی دوره قبل بیان میشوند. جنبش اصلاحات سیاسی، قانون مندیهای مبارزه سیاسی و طبقاتی در ایران را وارد دوره جدیدی کرده است.

بطور مثال مشخصات مبارزه سیاسی و طبقاتی در این دوران جدید چیست و نسبت به گذشته چه تغییری کرده است؟

طی صد سال بخشی از بورژوازی ایران همواره در اپوزیسیون رژیمهایی بوده که به خشن ترین شکل ممکن از منافع همین طبقه دفاع میکردند، یعنی "دولت برای طبقه". یعنی رژیمی که در عین دفاع از منافع پایه ای سرمایه داران علیه بخشهایی از همین طبقه صاحب سرمایه هم استبداد اعمال می کرده است. بنابراین هرگاه طبقه کارگر با دولت و رژیم وقت سرمایه داری ایران سرشاخ میشده باید مرز خود را با بخشی از بورژوازی در اپوزیسیون که آنها نیز با رژیم حاکم مشکلاتی داشتند روشن نمیکرده است. جنبش اصلاحات سیاسی دارد با ایجاد "دولت خود طبقه" به اپوزیسیون رژیم بودن هر بخشی از بورژوازی خاتمه می دهد. سوسیالیسم کارگری ایران قبل از هر چیز باید متوجه عمق این تحولی که دشمن طبقاتیش از سر می گذراند باشد و تاثیرات آنرا در مبارزه اش علیه طبقه سرمایه دار ایران بشناسد. همه چیز را باید در پرتو این تحول در رابطه طبقه بورژوا و دولتش دید. از جمله اینکه در قرن جدید بر خلاف تمام قرن بیستم، طبقه کارگر در مبارزه اش علیه رژیم حاکم بر ایران دیگر هیچ جناحی از بورژوازی را در اپوزیسیون نخواهد دید. تاثیر این امر در مبارزه طبقاتی کارگران این است که بطور عینی پایه های محکم يك جنبش طبقه علیه طبقه را بوجود می آورد و

برای اولین بار در تاریخ ایران عوامل عینی، اجتماعی و اقتصادی مبارزات ضد رژیم را از بین می برد و "دو قطبی رژیم و توده ها" را بنحوی بنیادی بی معنا میکند. به این اعتبار سازمانها و احزابی که بر این الکلنگ "رژیم و توده ها" برای سرنگونی متکی هستند نیز فاقد موضوعیت اجتماعی می شوند. همانطور که حضور طبقه کارگر و سهم و نقش آن در انقلاب ۵۷ دو قطبی "خلق و امپریالیسم" را فاقد موضوعیت اجتماعی کرد.

بهرحال، خارج شدن بخشی از بورژوازی از صف اپوزیسیون رژیم در عین اینکه مبارزه طبقاتی و به این معنا سوسیالیستی را علی العموم شفاف میکند اما مرزبندی با بورژوازی در عرصه های دیگر را که جنبش کارگری قبلا نیاز چندانی به آن نداشت، ضروری میسازد. جنبش اصلاحات سیاسی تناسب قوای سابق در بین گرایشات درون جنبش کارگری را تغییر داده است، گرایشاتی را تقویت کرده و عرصه را برای گرایشاتی دیگر تنگ نموده است. بطور مثال، پس از سالها دوباره سرو کله کسانی که با استناد به مارکس کارگران را به انواع و اقسام سرمایه داری فراخوان می دهند و بعضا خواهان حمایت کارگران از بورژوازی صنعتی و علیه بورژوازی تجاری هستند پیدا شده است. در اوضاع جدید گرایش رادیکال سوسیالیست جنبش کارگری باید بتواند هم درک صحیحی از این تناسب قوا داشته باشد و هم مرزهای تمایز خود با دیگر گرایشات را تشخیص دهد تا بتواند برای اتحاد کل طبقه کارگر تلاش و کوشش کند.

مثال دیگر، نزدیک به يك قرن کارگران برای حق تشکل مستقل و غیر دولتی و حق اعتصاب مبارزه کرده اند. در تمام این سالها این گرایش چپ و سوسیالیست جنبش کارگری بود که مطرح کننده و پیشتاز مبارزه برای این خواستها بود و همه جناحهای بورژوازی در صف مقابل آن. با جنبش اصلاحات سیاسی، بورژوازی ایران نیز میروید تا نوعی از تشکلهای کارگری بوروکراتیک، غیر دولتی، اما به شدت ضد کمونیستی را و همچنین نوعی از آزادی اعتصاب را در سیستم خود یعنی جامعه مدنی حل و هضم کند. درست در همان راستایی که حبیب لاجوردی در کتاب "اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران" بعنوان یکی از درسهای سقوط شاه به طبقه بورژوازی ایران توصیه کرده است. بنابراین دیگر رادیکال سوسیالیستهای جنبش کارگری در مبارزه علیه شوراهای اسلامی و خانه کارگر و برای کسب حق اعتصاب تنها نیستند. بخشی از جنبش اصلاحات نیز علیه خانه کارگر و شوراهای اسلامی است و خواهان حق

اعتصاب برای کارگران است و سوسیالیستهای جنبش کارگری در مبارزه برای حق تشکل مستقل از دولت و حق اعتصاب باید مرز خود را با جنبش اصلاحات سیاسی روشن کنند و شاید بحث بر سر محتوای این مطالبات برود و نه خود آن مطالبات، همانطور که الان در مورد بیمه بیکاری چنین است. دیگر سوسیالیستهای جنبش کارگری در مبارزه با خانه کارگر و شوراهای اسلامی تنها نیستند. بر خلاف سابق، ما امروز در مبارزه با خانه کارگر و شوراهای اسلامی باید مرز خود را با سیاستها و اقدامات جنبش اصلاحات سیاسی روشن کنیم. دیگر صرف خواستن حق تشکل کارگری مستقل از دولت و حق اعتصاب مرز سوسیالیستها و بورژواها را در جنبش کارگری ترسیم نمی کند در صورتیکه در يك صد سال گذشته چنین بود. جنبش اصلاحات سیاسی خانه کارگر را بعنوان جریانی که از طرف رژیم اسلامی متولی امور کارگران، کنترل کننده و جریان مسلط بر شوراهای اسلامی است نمی پذیرد. کما اینکه حتی دوم خردادپها هم در انتخابات مجلس ششم از محبوب حمایت نکردند و وی مجددا به مجلس راه نیافت.

آیا منظورتان این است که جنبش اصلاحات سیاسی می کوشد خانه کارگر و شوراهای اسلامی را منحل کند؟

اینکه اهداف جنبش اصلاحات سیاسی در قبال تشکل های کارگری و شوراهای اسلامی و خانه کارگر در چه اشکالی و طی چه پروسه ای متحقق می شود دقیقا قابل پیش بینی نیست و تابعی از پیشروی کل جنبش اصلاحات سیاسی است. با این حال میشود نکاتی را گفت. جنبش اصلاحات سیاسی نمی کوشد تا قانونا شوراهای اسلامی را منحل کند، برای انحلال شوراهای اسلامی از پائین نیز احتیاج به بسیج کارگران در کارخانجات دارد که جنبش اصلاحات مطلقا چنین کاری نخواهد کرد. روش جنبش اصلاحات در قبال خانه کارگر و شوراهای اسلامی همانند دیگر عرصه هاست. آنها تلاش می کنند خانه کارگر و شوراهای اسلامی را اصلاح کنند. ممکن است قانون شوراهای اسلامی را در مجلس اصلاح کنند یا درباره تفسیر مورد دلخواه خود از مجلس استفسار بخواهند. و یا اگر اصولا معتقد باشند که نباید با آنها بطور مستقیم سر شاخ شد، يك سری ملاحظات قانونی را علیه آن مطرح کنند و از هر طرف فشار آورند تا بتوانند يك نوع تشکل مورد نظر خودشان را بسازند؛ مرحله بعد رقابت آغاز شود تا تشکلهای کارگری مورد

نظر جنبش اصلاحات سیاسی بتوانند مطلوبیت و کارایی خود را به بورژوازی ایران بقبولانند. شوراهای اسلامی و خانه کارگر در رقابت با تشکلهایی که جنبش اصلاحات سیاسی بدنبال آن است یعنی شدیداً بوروکراتیک، غیر دولتی، کمتر اسلامی اما به همان اندازه شوراهای اسلامی یا بیشتر ضد کمونیست هیچ شانس ندارند.

با تشکیل شوراهای اسلامی بحث فعالیت در درون آنها در میان نیروهای چپ باب شد. سالها طول کشید تا مبارزه قاطع رادیکال سوسیالیستهای جنبش کارگری علیه گرایش که خواهان فعالیت در شوراهای اسلامی بود به پیروزی برسد. با ایجاد تشکلهای مورد نظر جنبش اصلاحات سیاسی مسئله فعالیت در درون آنها توسط گرایشهای دیگر درون جنبش کارگری باب میشود، البته بسیار قوی تر، گسترده تر و حتماً ظاهر الصلاح تر. مسائلی از این قبیل در جنبش کارگری بزودی بسراغ ما می آید. آندسته از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری که مختصات دوره جدید را نمی شناسند و درک نمی کنند اولین طعمه هایی خواهند بود که توسط جنبش اصلاحات سیاسی در جنبش کارگری بلعیده می شوند.

در صحبتهایتان اشاره داشتید به اینکه اگر جریاناتی این دوره جدید را تشخیص ندهند موضوعیت اجتماعی خود را از دست میدهند. عوارض نداشتن موضوعیت اجتماعی چیست؟ این مسئله خودش را در چه چیزی نشان می دهد؟

با سقوط اردوگاه شوروی و پایان جنگ سرد جهان وارد دوره جدیدی شد که در تمامی زمینه ها با دوره قبل متفاوت بود حتی اگر شکل ظاهر خود را حفظ کرده بود. با پایان جنگ سرد تمام احزاب و سازمانها باید یکبار دیگر خود را باز تعریف می کردند. می بایستی یکبار دیگر رابطه همه جانبه خویش را با منفعتهای طبقاتی و اجتماعی مورد نظر خود واری می کردند و با بازگو کردن آن در چهارچوب جهان پس از جنگ سرد یکبار دیگر موضوعیت اجتماعی خود را بیان می کردند. تا آنجا که به نیروهای چپ و سوسیالیست باز میگشت حتی برای ادامه یک فعالیت عادی هم گریزی از این امر نداشتند. منتها تمام رهبری و بدنه اصلی سازمانهای چپ و کمونیست بدلیل اختناق حاکم بر ایران در خارج کشور بودند و نه تنها این بلکه رابطه بسیار ضعیفی با ایران و تحولات آن داشتند. به همین دلیل این نیروها چه آنها که قاطعانه در مقابل هجوم ضد

کمونیستی امپریالیستها در عرصه نظری ایستادگی کردند و چه آنها که مطابق مد روز تغییراتی در بنیادهای نوع سوسیالیسم خود دادند، عملاً خود را با مختصات جهان پس از جنگ سرد در اروپا و آمریکا وفق دادند، همانند احزاب همین کشورها که موضوع کارشان طبقه کارگر این جوامع است.

سقوط شوروی در ایران تقریباً همزمان است با پایان جنگ ایران و عراق، مرگ خمینی و انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری، آغاز برنامه های سیاسی و اقتصادی وی برای پایان دادن به اقتصاد دوران جنگ، قطع فعالیت سیاسی توسط آخوندهای طرفدار اقتصاد دولتی خط امام به رهبری کروبی و غیره. این همزمانی برای نیروهای چپ و کمونیست که پیوندهای ارتباطی ضعیفی با ایران داشتند و از تحولات فکری و سیاسی آن بکلی بدور بودند باعث شد که همین ها را عوارض پایان جنگ سرد در ایران تلقی کنند. در صورتیکه هشت سال بعد با انتخاب خاتمی که همه را غافلگیر کرد معلوم شد عوارض سقوط شوروی و پایان جنگ سرد جنبش اصلاحات سیاسی است که خاتمی را به ریاست جمهوری رساند. به همین دلیل جنبش اصلاحات سیاسی باعث تغییراتی در اوضاع ایران و احزاب و جریانات سیاسی شد که در دیگر کشورها هنگام سقوط دیوار برلین روی داده بود. برای چپها و کمونیستهای ایران دو بار دیوار برلین فرو ریخت. یکبار در خارج کشور و یکبار دیگر هنگامی که نتایج آن در ایران به منصفه ظهور رسید. آنها که در خارج کشور قاطعانه در مقابل عوارض پایان جنگ سرد در عرصه نظری ایستادند در مقابل بازتابش در ایران که جنبش اصلاحات بود زانو زدند و نتوانستند مقاومت کنند. مدرنیست و آته ایست شدند، یادشان افتاد خمینی که کارگر را در محیط کار و زیستش سازمان نداده بود و فراموش کردند که چه "فیس و افاده ای" داشتند از اینکه از همان ابتدا کارگر در مرکز مارکسیسم شان بوده است. چنان رجعتی به طبقه و خلق و خوی محیطی که در آن بار آمده بودند کردند که حتی از نظر اخلاقی نیز دیگر قابل شناسایی نیستند. کسر منزلت و شان خود می دانند که ایدئولوگها، نظریه پردازها و قهرمانان طبقه ای که از آن برخاسته اند مسلمانانی امثال حجاریان و باقی و گنجی است. به خود نهیب می زنند که اینها طبقه آنها را نمایندگی نمی کنند، که تا اسلام هست سرمایه به ایران نمی رود. خودشان بهتر از هر کس می دانند که طبقه ای که از آن بر خاسته اند تاریخاً با هر جگ و جانوری ساخته است.

خلاصه، با جنبش اصلاحات سیاسی، جریانات سیاسی ایران باید خود را مجدداً باز

تعریف کنند. و مستقل از سابقه، سیاستها و منافعی که تاکنون دنبال می کرده اند یکبار دیگر ربط خود را به منفعت مورد نظر خود در شرایط جدید ایران بیان کنند. پای موضوعیت اجتماعی اینجا به میان می آید. تناقض سیاسی و تغییر روزانه تحلیلها، بی ربطی به مسائل و موضوعات ایران و از جمله حرکت در جهت عکس ارزشهای مثبتی که در جامعه ایران دارد بوجود می آید، از مهمترین مشخصات نداشتن موضوعیت اجتماعی است.

آینده سوسیالیسم کارگری ایران را چگونه می بینید؟

سوسیالیسم کارگری ایران يك پدیده داخل کشوری است و اساسا در داخل کشور سازمان خواهد یافت. قدرت سوسیالیسم کارگری ایران برای دست بالا پیدا کردن نسبت به دیگر گرایشات درون جنبش کارگری و به این اعتبار بسیج و متحد کردن کل طبقه حول سیاستهای سوسیالیستی و رادیکال در گرو قد علم کردن همه جانبه علیه جنبش اصلاحات سیاسی در عرصه های ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی است. اینجا لازم است که به يك مسئله در ارتباط با مبارزه ایدئولوژیک و نظری با ایدئولوگها و نظریه پردازان جنبش اصلاحات تاکید کنم. چپ ایران در مبارزه علیه رژیم شاه به مبارزه نظری علیه ایدئولوگها و نظریه پردازان آن رژیم احتیاجی نداشت. ایدئولوگهای بورژوازی ایران در زمان شاه هم دستگاهی بودند و هم توجه کسی را جلب نمی کردند. اما امروز با جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی ایران ایدئولوگها و نظریه پردازانی از خود بیرون داده است که مورد توجه عمومی هستند و قدرت اقناع و بسیج دارند. بخشی از این نظریه پردازان از کادرها و دست اندرکاران ارشد رژیم اسلامی بوده و هستند و اصولا به همین اعتبار تاکنون توانسته اند با این سطح از فعالیت خود را حفظ کنند و دوام بیاورند. افشای شریک جرم بودن اینها در کشتارها و جنایات رژیم نباید مانع گردد تا پاسخ نظریاتشان داده شود. سوسیالیسم کارگری ایران بدون نقد عمیق و مارکسیستی نظریه پردازان جنبش اصلاحات سیاسی ایران که ترجمه بعضا اسلامی نظریات ایدئولوگهای مطرح بورژوازی جهانی است قادر نخواهد بود عرصه را بر مدافعین آن در کل جامعه و بویژه در جنبش کارگری تنگ کند و ملزومات تفوق مجدد نظری سوسیالیسم کارگری را در بین فعالین جنبش کارگری فراهم آورد و کل طبقه را حول

سیاستهای خود متحد و بسیج کند. پاسخ به مسائل نظری و ایدئولوژیکی را که جنبش بورژوایی اصلاحات سیاسی مطرح می کند دشوار نیست. مارکسیسم در نقد لیبرالیسم که آرا و نظرات جنبش اصلاحات سیاسی با اما و اگر فقط آغشته به آنست شکل گرفته است.

سوسیالیسم کارگری ایران در يك قرن اخیر هر وضعی داشته است اکنون تنها با سازماندهی مجدد خود برای ایستادگی در همه عرصه ها در برابر بورژوازی عروج کرده با جنبش اصلاحات سیاسی قادر می شود به حیات سیاسی خود بنحو موثری ادامه دهد. قد علم کردن سوسیالیسم کارگری ایران در گرو درک صحیح و واقع گرایانه موقعیتی است که هم خود و هم بورژوازی ایران، هر دو، در آن قرار دارند و تعیین يك برنامه جامع مبارزاتی در همه عرصه ها برای سازماندهی يك جنبش "طبقه علیه طبقه" است.

گزارش عملکرد

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کنگره سوم

رضا مقدم

توضیح:

از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کنگره سوم (بهمن ۱۳۶۷) دو گزارش داده شد، گزارش سیاسی با عنوان "اوضاع جهانی و وضعیت کمونیسم" و "گزارش عملکرد". گزارش سیاسی را منصور حکمت نوشته بود و توسط ایرج آذرین شفاها ارائه شد که هر دو قبلاً منتشر شده است. گزارش عملکرد (متن حاضر) را رضا مقدم نوشته بود که اکنون برای اولین بار بطور علنی منتشر میشود. این گزارشات ناگزیری رفتن بسوی یک سوسیالیسم کارگری را نتیجه گرفته بودند و پایان دوره ای را که دیگر که بتوان جدا از منفعت انقلاب کارگری و مبارزه کارگری پراتیک انقلابی و سازمان رادیکالی داشت و اداره کرد را پایان یافته دانسته بودند.

با دروهای رقیفانه.

عملکرد کمیته مرکزی بین دو کنگره اساساً در فعالیت حزب که هر يك از نمایندگان کنگره در یکی از سازمانهای آن فعالیت کرده اند، منعکس است. همچنین خود رفقا در جریان غالب مسائل حزب قرار دارند. به این اعتبار کمیته مرکزی در گزارش عملکرد خود وارد شرح وقایع ما بین کنگره دوم و سوم نمی شود و به اساسی ترین مسائل

سازمانهای حزبی به تفکیک میپردازد و در کلی ترین سطح به اقداماتی که هر يك از این سازمانها باید انجام دهند، اشاراتی میکند. در پایان پس از ارزیابی از فعالیت کمیته مرکزی خطوط کلی خط مشی آینده حزب را برمی شمرد. این گزارش بر اساس ارزیابی ها و تحلیل های مصوب جلسات کمیته مرکزی از فعالیت سازمانهای حزبی تنظیم شده است. این گزارش با اسنادی که ضمیمه دارد کامل میشود.

بعد از برگزاری کنگره دوم حزب که در آن مباحث کمونیسم کارگری مطرح شد، استنتاج عملی از این مباحث برای کلیه عرصه های فعالیت حزب در دستور کمیته مرکزی قرار گرفت. توضیح مباحث کمونیسم کارگری و تاثیرات آن بر فعالیت حزب در کردستان در کنگره پنجم سازمان کردستان حزب، کومه له، که بعد از کنگره دوم برگزار شد، مورد بررسی قرار گرفت. کمونیسم کارگری در نشریه کمونیست طی مصاحبه هایی با رفیق منصور حکمت برای کل تشکیلات توضیح داده شد. مقاله "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" که در نشریه کمونیست درج گردید، اساس فعالیت حزب را در میان طبقه کارگر توضیح داد. مقاله "مبانی کار حزب در خارج کشور" که در ارگان مرکزی چاپ شد خطوط اساسی فعالیت حزب در خارج کشور را تشریح کرد. اینها بعلاوه تعیین مهمترین مسائل نظری که حزب باید بدان بپردازد و در همان مصاحبه درباره کنگره عنوان شد وظایف همه جانبه حزب بعد از کنگره را تعیین و ترسیم کرد.

سازمان کردستان حزب، کومه له

در فاصله بین کنگره دوم و سوم حزب، کومه له دو کنگره برگزار کرده است. در این دو کنگره مهمترین مسائل فعالیت حزب در کردستان مورد بررسی قرار گرفته است. نظر به گذشت نزدیک به سه سال از کنگره پنجم و انتشار مصوبات آن و مصاحبه ها و مطالبی که در توضیح آن منتشر شده است. با توجه انتشار علنی قطعنامه های کنگره ششم و مصاحبه هایی که حول آن صورت گرفته و همچنین ضمیمه بودن (کلیه ضمائم مربوط به فعالیت حزب در کردستان با حرف "الف" مشخص شده است) گزارش کمیته مرکزی کومه له به کنگره ششم و سند اهداف نظامی (که انتشار علنی نیافته است) در اینجا به مهمترین مسائل فعالیت حزب در کردستان بعد از کنگره ششم میپردازیم.

سال جاری برای حزب ما در کردستان سال دستاوردها و دشواریها، توامان بوده است. از یکسو ما شاهد پیشروی های سیاسی جدی و تعیین کننده (بطور مثال انشعاب در حزب دموکرات و پذیرش آتش بس با ما از جانب جناح انشعابی) و همچنین ارتباط با و دخالت فعال در مبارزات و اعتراضات کارگری در کردستان (نظیر برگزاری وسیعترین مراسم اول ماه مه در ایران در دو سال پیاپی در سنندج)، فعالیت نظامی پر تحرک در کردستان با ضایعات و تلفات کم نسبت به گذشته و در مقایسه با حزب دموکرات، بوده ایم و از سوی دیگر شاهد لطمات نظامی حول و حوش کنگره ششم (چندین بار بمباران اردوگاه مرکزی و ضربات وارده به گردان شوان). اینها در کنار تاثیراتی که برقراری آتش بس در فعالیت حزب در کردستان میگذارد، کاملاً خارج از اراده ما بوده است و علیرغم تلاش بی وقفه ای که انجام گرفته، پیشروی های پر اهمیت ما را تحت الشعاع قرار داده است. این امر را باید در چهار چوب دشواری هایی که با آن روبرو بوده ایم مورد بررسی قرار داد. حوادث و اتفاقاتی که طی این مدت کوتاه حزب ما از سر گذرانیده چنان عظیم بوده است که اگر بسیاری از نیروهای اپوزیسیون با آن مواجه میشدند اگر نتوان گفت برای همیشه حداقل برای مدت طولانی به قهقرا میرفتند. حزب ما همانطور که شایسته حزب ماست این حوادث را با همبستگی، از خود گذشتگی و با خلق حماسه های فراموش ناشدنی از سر گذراند. بعنوان نمونه رفقای رادیو صدای انقلاب در شرایطی که منطقه استقرار فرستنده های رادیویی پس از بمباران (شیمیایی) بشدت مسموم بود، به آن محل رفت و آمد کردند، و از قطع شدن برنامه های رادیویی جلوگیری کردند.

پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب که هم زمان با پذیرش آتش بس از جانب ایران بود، تاثیرات این واقعه را در فعالیت حزب در کردستان مورد بررسی قرار داد و قطعنامه ای را بنام "ختم جنگ ایران و عراق و موقعیت و وظایف ما در کردستان" تصویب کرد (این سند ضمیمه است) و در اختیار کمیته مرکزی کومه له قرار داد و پس از آن نیز کمیته مرکزی حزب از طریق رابطه نزدیکتری با کمیته مرکزی کومه له و رفقای از کمیته رهبری کومه له انجام اقدامات لازم را مورد بررسی قرار داده است. تشکیل کمیسیون کردستان در جوار کمیته مرکزی حزب و متشکل از اعضای کمیته مرکزی

حزب و کومه له، برای تسهیل کردن انجام کارها و فعالیت هایی که میتواند و یا لازم است در خارج کردستان صورت گیرد، از جمله این اقدامات بود. در همین چهارچوب کمیسیون کردستان نیز دو سند تصویب کرد (این اسناد و سندی که اعضای کمیسیون و کارهایی که در دستور دارند را نشان میدهد، ضمیمه است). در حال حاضر بسیاری از پارامترهایی که در زمان تصویب آن سند ناروشن بود (نظیر وضع اپوزیسیون کرد عراق، اوضاع سیاسی ایران و کردستان، امکانات فعالیت نظامی در شرایط جدید) تا اندازه ای روشن شده است. مهمترین بحث حول فعالیت حزب در کردستان در حال حاضر میتواند درباره اقدامات سیاسی _ عملی ما پس از آتش بس و برای انطباق فعالیت حزب در شرایط جدید با قطعنامه ها و اسناد کنگره ششم کومه له باشد. به عبارت دیگر بحث حول چگونگی پیگیری مباحث و قطعنامه های کنگره ششم در شرایط پس از آتش بس.

تشکیلات مخفی حزب

پس از کنگره دوم و بعد از جمع بندی و بررسی فعالیت حزب در میان طبقه کارگر و تشکیلات مخفی شهرهای ایران و بر اساس مباحث کمونیسم کارگری مهمترین و اساسی ترین اهداف حزب برای فعالیت در میان طبقه کارگر، بطور همه جانبه ای، تعیین و تدقیق گردید و طی مقاله "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" در نشریه کمونیست منتشر شد. تا آنجا که به حاکم شدن این سیاست بر فعالیت نیروهای حزب در شهرها مربوط میشود در کلی ترین سطح میتوان گفت "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" در بین کارگران و فعالین حزبی در شهر ها جا نیفتاده است. مهمترین علت آن عدم پرداختن به این مباحث و ایجاد نکردن يك کمپین حول آن از طریق تهیه يك سلسله مطالب رادیویی و نوشتن مقالاتی در نشریه کمونیست بوده است. در واقع ما تا اواخر سال گذشته، بجز خواندن چندین باره همان مقاله ای که در نشریه کمونیست درج شده بود از رادیو، این مباحث را برای فعالین حزب باز نکردیم و توضیح ندادیم.

در اواخر سال گذشته کمیته مرکزی در جلسات مشترکی با کمیته تشکیلات مخفی فعالیت تشکیلات مخفی و فعالیت حزب در میان طبقه کارگر را مورد بررسی قرار داد که

نتیجه آن تصویب يك سند نقشه عمل برای فعالیت کمیته تشکیلات مخفی شد. (این سند ضمیمه است و با حرف "ی" مشخص شده است). در حال حاضر فعالیت کمیته تشکیلات مخفی شهرها برای تحقق اهداف این سند در جریان است و پیشرفتهایی داشته است.

۲_ نشریه کمونیست به فاصله کمی بعد از انتشار در ایران بصورت ریز باز تکثیر و پخش میشود.

۳_ امکانات و توانایی حزب برای دیدار حضوری فعالین و کارگران حزبی نسبت به گذشته در سطح نسبتاً مطلوبی قرار دارد.

۴_ توضیح سیاست سازماندهی ما در میان کارگران از طریق مطالب رادیویی و مقالاتی در نشریه کمونیست و دیدار با فعالین مخفی در جریان است.

۵_ مطالبی درباره مسائل و مبارزات کارگری توسط کمیته تشکیلات مخفی مرتباً تهیه و از رادیو پخش میشود.

۶_ تعدادی از جزواتی که میباید بعنوان متون ترویجی و آموزشی بصورت ریز در شهرهای ایران منتشر گردد، آماده و در مرحله ادیت نهایی است.

۷_ ما در نقشه عمل خود مطرح کرده بودیم برای انسجام طیف رادیکال _ سوسیالیست از جمله باید دیگر گرایشات درون جنبش کارگری نظیر رفرمیسم، سندیکالیسم و بعضاً محافل کارگری که اساساً متشکل از فعالین سابق خط سه است را نقد کنیم. با وجود تلاشهایی که شد این کار آنطور که پیش بینی کرده بودیم، انجام نشد.

از جمله مسائل قابل ذکر در این سطح درباره تشکیلات مخفی شهرها:

۱_ در یکسال گذشته شرایط سخت پلیسی حاکم بر ایران بویژه بعد از استقرار آتش بس در جنگ ایران و عراق باعث خارج شدن تعدادی از اعضاء و هواداران حزب از ایران بدلیل مسائل امنیتی شده است. همچنین در فاصله دو کنگره تعدادی از اعضاء و هواداران مرتبط با حزب دستگیر شده اند. وجود سازماندهی منفصل مانع سرایت ضربات به واحدهای دیگر شده است. بدلائل واضح امنیتی در اینجا از ذکر جزئیات بیشتر خودداری میشود.

۲_ کنترل پلیس بر مکاتبات ایرانیان با خارج کشور بشدت افزایش یافته است. از آنجا که یکی از طرق مهم ارتباط فعالین مخفی با رهبری حزب مکاتبه است، این امر هم اکنون با دشواری صورت میگیرد. این مسئله بعلاوه کم اشتیاقی فعالین تشکیلات مخفی

نسبت به گذشته برای مکاتبه با حزب از جمله بدلالی که در قسمت بیکارسازی ها توضیح داده شده و بعضاً پاسخ نگرفتن مسائلمان از طرف حزب، در مجموع حجم مکاتبات با حزب را کاهش داده است.

۳_ تعداد زیادی از فعالین حزب که در زندانهای مختلف شهرهای ایران اسیر بودند در قتل عام اخیر زندانیان سیاسی جان باخته اند. بدلیل مشکلات ارتباطی، هنوز خبرهای ما در این باره کامل نیست.

۴_ بیکار سازیها که بطور وسیع پس از کنگره دوم حزب توسط رژیم اسلامی و سرمایه داران باجرا درآمد، علاوه بر تأثیرات منفی که بر جنبش کارگری داشت (و رفقا قطعاً از آن مطلع هستند) و این فعالیت رفقای ما و کلیه کارگران مبارز و پیشرو را با دشواریهایی روبرو ساخته بود، بخشی از فعالین کارگری حزب را یا عملاً از محیط فعالیت خود دور کرد و یا برای تامین امرار معاش وادار به کارهای شاق با ساعات کار طولانی نمود که از جمله افت فعالیت آنها را نیز به همراه داشت.

۵_ در طی این مدت جمع آوری کمکهای مالی توسط تشکیلات مخفی کاهش یافته است. و مهمترین دلیل آن وضعیت بد اقتصادی کارگران و خود فعالین حزبی است. این کمک ها در محل صرف فعالیتهای حزبی شده است و از آنجا که کفاف نمیداد از خزانه مرکزی حزب نیز به آنها کمک شده است.

۶_ ستون فقرات تشکیلات شهر ما را رفقای تشکیل میدهند که با ادبیات مارکسیسم انقلابی بخوبی آشنا و بر آن مسلط هستند. پس از کنگره دوم ما نتوانسته ایم مباحث کمونیسم کارگری را وسیعاً در شهر ها ترویج کنیم. رفقای تشکیلات شهر کمتر از هر بخش تشکیلات حزب، در جریان مستقیم این مباحث قرار گرفته اند و در جلسات درون حزبی که حول ترویج آن توسط رهبری حزب، صورت گرفته است شرکت کرده اند. این مسئله آنجایی بخوبی نمایان شده است که رفقای رهبری حزب مستقیماً با رفقای تشکیلات مخفی دیدار و گفتگو کرده اند.

۷_ نیروهای حزب در شهرها که قبل از کنگره دوم دائماً در میان فعالیت در "مبارزه اقتصادی" و "کار روتین" در نوسان بودند، پس از مباحث کنگره دوم و نشان دادن عدم تناقض بین آنها، در مبارزات کارگری و در تشکیل صندوق های مالی و تعاونی ها فعال شده اند.

۸_ صندوق مالی کارگری. وجود صندوقهای کمکهای مالی کارگری در کارخانجات

که بعضا به محلات نیز راه یافته است در جنبش کارگری پدیده ای تقریبا عمومی و وسیع شده است. فعالین کارگری و تشکیلات مخفی حزب و کمپینهای رادیو حزب حول این صندوقها، در تشکیل، جا افتادن و عمومیت یافتن آن نقش مهمی داشته اند.

۹_ مجمع عمومی. تشکیل مجمع عمومی در کارخانجات بر سر بسیاری از مسائلی که کارگران با آن درگیرند پدیده ای شناخته شده و وسیع است. در جنبش کارگری ایران مجمع عمومی با نام حزب ما تداعی میشود. به همان درجه ای که نتایج فعالیت خستگی ناپذیر و مداوم حزب ما باعث جا افتادن این پدیده در جنبش کارگری شد، بخشی از سازمانها چپ و محافل کارگری که متشکل از فعالین سابق خط سه هستند نیز یکی پس از دیگری آنها را مورد تأیید قرار دادند. به این اعتبار و بر همین پایه پلنوم دهم در قطعنامه درباره تشکلهای توده ای مسئله "جنبش مجمع عمومی" را بتصویب رساند که بتواند ما و جنبش کارگری را در این عرصه گامی به جلو بکشد.

۱۰_ وضعیت عمومی حزب در جنبش کارگری. دامنه نفوذ حزب و سیاستهای آن در جنبش کارگری ایران قابل ملاحظه است. دو عامل، زمینه و شرایط مساعد عمومی را برای گسترش نفوذ حزب فراهم آورده اند تا در پرتو آن فعالین محلی حزب بتوانند فعالیت کنند. این دو عامل یکی فعالیت حزب در کردستان و دیگری رادیوهای حزبی است. به عبارت دیگر نفوذ حزب در جنبش کارگری و در میان کارگران پیشرو و مبارز (نفوذ حزب در میان کارگران تنها به قشر فعال محدود نیست) تنها نتیجه فعالیت مستقیم فعالین مخفی و کارگری حزب نیست. فعالین ما در جنبش کارگری عموما به کارگرانی بر می خورند که از حرفها و صحبتیهایی که با دیگر کارگران میکنند چنین بر می آید که از فعالین تشکیلاتی حزب باشند، در صورتیکه با پیگیری بیشتر در می یابند که آنها هیچ ارتباط تشکیلاتی با حزب ندارند و تنها از طریق شنیدن برنامه های رادیویی "هوادر" شده اند. این وضعیت که از طرف پاره ای از سازمان های چپ نیز قابل مشاهده بوده است (مثلا فعالین يك سازمان چپ اظهار کرده بودند که حزبی ها در اعتصابات فلان منطقه نقش مهمی داشته اند. در صورتیکه تا آنجا که به "چارت تشکیلاتی" و فعالینی که با حزب ارتباط تشکیلاتی دارند برمیگردد، ما دخالتی در آن اعتصابات نداشته ایم) بیانگر این مسئله است که اندازه گیری طول و عرض تشکیلاتی فعالین حزب در جنبش کارگری نمیتواند قدرت و نیروی واقعی حزب را در جنبش کارگری نشان دهد، این تصویر اینرا نشان میدهد که تشکیلات کارگری و مخفی حزب

در بر گیرنده کلیه فعالینی که هم اکنون مبلغ سیاستهای حزب هستند، نیست و ما اگر چه از نظر نفوذ قوی اما از نظر تشکیلاتی ضعیف هستیم. در مجموع میتوان گفت که تشکیلات مخفی حزب نسبت به کنگره دوم در موقعیت ضعیف تری قرار دارد.

کمیته مرکزی حزب برای هدایت تشکیلات مخفی شهرها چندین ارگان (نشریه کمونیست، رادیو، کمیته تشکیلات مخفی و بعضا دیدار حضوری فعالین) را بخدمت میگیرد. کارساز بودن این ابزار ها تنها در صورتی است که همه آنها هماهنگ کلیه وظایفی را که دارند بخوبی انجام دهند و این کاری است که ما عملا از عهده آن برنیامده ایم. به عهده گرفتن مستقیم کلیه امور تشکیلات مخفی توسط بالاترین ارگان حزب در فاصله دو پلنوم یکی از راههایی است که میتواند در کنار افزایش دیدارهای حضوری فعالین به بسیاری از کمبودهایی که در این عرصه داریم، پایان دهد.

مهمترین مسئله درباره فعالیت تشکیلات مخفی حزب، که هم اکنون ذهن کمیته مرکزی حزب را به خود مشغول کرده، پیدا کردن راهها و برجسته کردن فونکسیونهایی در فعالیت مخفی است که بتواند لطماتی که فقدان احتمالی رادیوها، از جمله به فعالیت مخفی ما وارد میسازد را به حداقل ممکن برساند. البته از چندی قبل اختصاص بودجه و امکانات بیشتر برای واحدهای تکثیر و پخش نشریه در داخل کشور تصویب شده است و امکانات و بودجه بیشتری در خدمت ایجاد تسهیلات برای دیدار حضوری فعالین و کادرهای حزب در تشکیلات مخفی، قرار گرفته است.

فعالیت حزب در خارج کشور

در کنگره دوم به معضلات و مشکلات حزب در خارج کشور اشاراتی شد. پس از کنگره دوم مقاله "مبانی کار حزب در خارج کشور" در نشریه کمونیست چاپ شد. این مقاله اهداف، وظایف و شیوه های فعالیت ما در خارج کشور را تعیین و تشریح کرد. از آن پس تلاش کلیه مسئولین تشکیلات خارج کشور که بدفعات تغییر نیز کرده اند اساسا این بوده است تا فعالیت حزب در این عرصه بر خطوط تعیین شده در این سند منطبق گردد. در این راه تشکیلات خارج کشور دوران مختلفی را پشت سر گذاشته است. از

دورانی که تمامی نیروی این تشکیلات صرف بحث حول مسائل درون تشکیلاتی میشد تا دورانی که در کنار مباحث درون تشکیلاتی، اینجا و آنجا فعالیت رو به بیرون هم انجام میداد. در حال حاضر با وجود اینکه بهبودهایی در فعالیت حزب در خارج کشور ایجاد شده است، هنوز ماحصل سیاسی این تشکیلات، یعنی آن فعالیتی که موضوع کار آن خارج تشکیلات ما قرار داشته باشد، خیلی کم است. ما هنوز در خارج کشور يك تشکیلات جا افتاده، با يك ساختار تشکیلاتی پابرجا و سنت های فعالیت روتین نداریم. لذا بحث درباره وظایف و اولویتهای دوره ای ما در خارج کشور همواره با اصلاح فعالیت تشکیلات و حل مسائل درونی آن نیز توأم بوده است و این از کارایی بالقوه ما در خارج کشور بشدت کاسته است.

در سال جاری تشکیلات حزب در خارج اولین کنفرانس خود را که متشکل از نمایندگان اعضاء در کشورهای مختلف بود، برگزار کرد. سه نفر از رفقای کمیته مرکزی در آن شرکت کردند. کمیته مرکزی سندی به این کنفرانس ارائه کرد که در آن مهمترین مسائل حزب در خارج کشور بیان شده است. بدنبال آن سند "اولویتهای فعالیت کمیته خارج کشور در سه ماهه آتی" (سپتامبر_ دسامبر) توسط کمیته مرکزی تصویب و به کمیته خارج کشور ابلاغ شد. همچنین به مدت يك هفته از طرف کمیته مرکزی از تشکیلات خارج کشور واحد سوئد بازرسی بعمل آمد. از آنجا که سند "اولویتها" و سند ارائه شده توسط کمیته مرکزی به کنفرانس و همچنین گزارش کمیته خارج کشور از این کنفرانس بخوبی بیانگر اوضاع و احوال تشکیلات خارج کشور است رفقا را به مطالعه این اسناد رجوع میدهیم. (کلیه ضمائم مربوط به فعالیت حزب در خارج کشور با حرف "ج" مشخص شده است). کمیته خارج کشور هم اکنون اقدامات متعددی را در جهت تحقق نقشه عمل خود بعمل آورده است. از جمله جلساتی که رفقای کمیته خارج کشور برای توجیه رفقای حوزه حزبی کشورهای آلمان و فرانسه و سوئد برای اینکه، این حوزه ها کلیه امور فعالیت حزب در آن کشورها را از جمله پخش نشریات حزب، راسا بعهده بگیرند، برگزار کرده اند، همچنین بالا بردن کیفیت نشریه رسانه و توجیه تشکیلات از طریق آن، سر و سامان دادن به ارگانهای ستادی کمیته، برگزاری هفته همبستگی با کردستان در آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی، برگزاری آکسیون در چندین کشور اروپایی در اعتراض به قتل عام زندانیان سیاسی در ایران در چند ماهه اخیر.

بیش از دو سال است که کمیته خارج کشور از نظر مالی خود کفا شده است و هزینه مالی فعالیت های خود را از طریق جمع آوری کمک های مالی و حق عضویت اعضاء تامین میکند و پولی از خزانه مرکزی دریافت نمیکند. بعلاوه هم اکنون کلیه نشریات حزب در خارج کشور چاپ و یا باز تکثیر میشود و بفروش میرسد. بعضی از نشریات حزبی از طریق فروش خود هزینه های چاپ خود را تامین میکنند و بعضی نه و یا بدشواری. کمیته خارج کشور از بابت چاپ نشریات حزبی پولی از خزانه مرکزی حزب دریافت نمیکند.

تأثیراتی که مباحث و تصمیمات اولین کنفرانس تشکیلات خارج کشور و فعالیتهای کمیته خارج کشور بر اساس نقشه عمل های ناشی از این کنفرانس، در مجموع، بر فعالیتهای ما در خارج کشور گذاشته است بیشتر نشان میدهد که ما در خارج کشور به يك بحث و تصمیم جدی برای بازسازی اساسی این تشکیلات، احتیاج داریم تا بررسی چگونگی پیشبرد نقشه عملهایمان در این مدت هر چند کوتاه.

فدراسیون شوراهای پناهندگان ایرانی

بخش دیگری از فعالیت حزب در خارج کشور تهیه طرحی برای تشکل پناهندگان ایرانی است. این طرح که بتصویب رسیده است و هم اکنون در دست اجرا است ضمیمه اسناد کنگره است. مسئول اجرای این طرح از جانب حزب تا تشکیل کنگره موسس آن رفیق حبیب فرزاد است. آن بخش از هیئت موسس که متشکل از رفقای حزبی بوده است اولین جلسه خود را برگزار کرده اند و نسبت به طرح توجیه شده اند. طی يك جلسه رفقای عضو حزب ساکن سوئد نسبت به این طرح و وظایفی که باید در قبال آن بعهده بگیرند توجیه شده اند. نوار این جلسه در اختیار کلیه اعضاء حزب در خارج کشور قرار خواهد گرفت تا نسبت به آن توجیه شوند. از این نوع جلسه توجیهی برای رفقای عضو حزب در آلمان و انگلیس نیز برگزار شده است. همانگونه در طرح قید شده دیدار با سازمان وحدت کمونیستی در زمره اولین اقدامات هیئت موسس حزبی این طرح است.

این ملاقات در آخرین روزهای دسامبر انجام شد. هیئت نمایندگی سازمان وحدت کمونیستی در این دیدار ابهامات خود را نسبت به آنچه که از اسناد درک نموده بود، مطرح کرده است. رفقای ما جوانب مختلف طرح را برایشان توضیح داده اند. هیئت نمایندگی وحدت کمونیستی در آخر از ابراز مخالفت و یا موافقت خود با این طرح خودداری کرده است و جواب قطعی خود را موکول به کسب نظر از دیگر رفقایشان میکنند. کلیه اسناد این طرح ضمیمه است و با حرف "ب" مشخص شده است.

روابط بین المللی

ارتباط حزب با احزاب و سازمانهای غیر ایرانی سابق از طریق عمدتاً تبادل نشریات و بعضاً دیدارهای هراز چندگاه ادامه دارد. مهمترین مسئله در این عرصه برگزاری يك سمینار سه جانبه با شرکت سازمان ایجاد حزب مارکسیست _ لنینیست کارگران از کشور آمریکا، سازمان کمونیست انترناسیونالیست از ایتالیا و حزب ما بود. در این سمینار قرار بود سازمان پلاتنوم انقلابی پرولتاریا از کشور هندوستان، سازمان نبرد کمونیستی از کشور فرانسه و سازمان کمونیستهای انقلابی انترناسیونالیست الجزایر نیز شرکت کنند که هر کدام به دلایلی نتوانستند.

مهمترین دستاورد این سمینار که در سیاستهای حزب در این عرصه نیز تأثیرات جدی گذاشت شناخت ما از این احزاب از نزدیک و تغییر ارزیابی ما از آنها بود. نمایندگان حزب در این سمینار این احزاب را نه جدی و نه نزدیک به طبقه کارگر و مسائلی که با آن روبرو است و نه آنطور که قبلاً پنداشته میشد، نزدیک به مواضع حزب نیافتند. چیزی که گویا از طریق نشریات و مکاتبات حزب ما با آنها از قبل قابل مشاهده نبود.

برگزاری این سمینار که برای حزب ما نتیجه ای بجز آنچه در بالا گفته شد نداشت باعث شد تا ما ارتباط خود با احزاب را محدود به ارتباط با جریاناتی که با ما احساس نزدیکی بیشتری دارند نکنیم و با احزاب جدی، غیر روشنفکری و فعال در مبارزات کارگری نیز ارتباط برقرار کنیم. بدنبال آن پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب قطعنامه برخی جوانب فعالیت بین المللی حزب را بتصویب رساند. کمیته مرکزی برای نظارت بیشتر و نزدیکتر بر فعالیت های حزب در این عرصه ارگانی بنام دفتر روابط بین

المللی را ایجاد کرد (طرح آن ضمیمه است). فعالیت این دفتر هم اکنون تمرکز دادن به فعالیت در این عرصه، ایجاد هماهنگی با کمیته خارج کشور در این عرصه، حفظ ارتباط و تبادل نشریات با احزاب غیر ایرانی و انتشار نشریه پیام بلشویک است. این دفتر متناسب با فعالیت ما در این عرصه هم از نظر پرسنلی و هم از نظر وظایف گسترش خواهد یافت. در همین رابطه باید به دو دیدار با حزب مارکسیست _ لنینیست آمریکا اشاره کرد که در اروپا برگزار گردید. و همچنین دیدار هیئتی از این حزب از کردستان و گزارشاتی که در همین رابطه در نشریاتشان درج کردند. این حزب که در جرگه طرفداران آلبانی است و انتقاداتی نیز به حزب کار آلبانی و احزاب طرفدار آن دارد، ما را یگانه جریان کمونیستی ایران میداند.

درباره فعالیت در این عرصه در مجموع میتوان گفت اگر چه برگزاری آن سمینار برای ما پایان يك دوره بود، دوره جدید عملاً شروع نشده است.

تبلیغات مرکزی (رادیو صدای حزب و نشریه کمونیست)

سازمان تبلیغات مرکزی برای بردن رادیو صدای حزب و نشریه کمونیست زیر يك چتر واحد بوجود آمد تا مسئولیت هر دو ارگان را با هم بعهده بگیرد. بدنبال وقفه هایی که در انتشار نشریه کمونیست بوجود آمد و مثمر ثمر نبودن راه حل ها و آرایشهای گوناگونی که کمیته مرکزی بخود گرفت بالاخره کمیته مرکزی در مقابل انتخاب نشریه پر بارتر و غیر منظم و یا نشریه ای کم بارتر از سابق اما منظم قرار گرفت. کمیته مرکزی موقتاً دومی را انتخاب کرد. براین اساس قرار شد سازمان تبلیغات عمدتاً برای رادیو مطلب تهیه کند و از این طریق حجم و محتوای برنامه های رادیو حزب را ارتقاء دهد و نشریه کمونیست را با حداقل يك مقاله اورژینال که برای نشریه نوشته میشود و انتخاب بهترین مطالب و برنامه های رادیویی برای چاپ، نشریه کمونیست را منتشر نماید. به این ترتیب نشریه کمونیست توانسته است از مهر ماه ۶۶ به بعد منظم و ماهانه منتشر شود. هم اکنون نشریه کمونیست فاقد يك هیئت تحریریه دائمی است و کار تحریریه نشریه توسط رفقای معدودی انجام میشود. محتوای هر شماره تا حدود زیادی به نوع مقاله هایی که در دسترس سردبیر قرارمیگیرد بستگی دارد و کمیته مرکزی برای ارجاع

مقالات معین به نشریه کمونیست دست بازی ندارند. مسئله ای که کمیته مرکزی مدهاست و هنوز با آن روبروست بهبود کیفیت نشریه است.

فعالیت رادیو حزب در فاصله بین دو کنگره دو دوره را از سر گذرانده است. دوره ای که رادیو زیر نظر مستقیم سازمان تبلیغات مرکزی اداره شده و دوره قبل از آن. از کنگره دوم تا قبل از ایجاد سازمان تبلیغات مرکزی چند تن از اعضاء کمیته مرکزی هر يك برای دوره ای مسئول مستقیم رادیو صدای حزب در محل بوده اند. از اواسط این دوران واحدی در سازمان مرکزی تشکیل شد تا با تهیه ماتریال و بعضا مطالب قابل پخش مستقیم از رادیو، نویسندگان و تهیه کنندگان برنامه های رادیو صدای حزب را کمک کنند. تشکیل این واحد پاسخی بود به نیاز رفقای رادیو برای تهیه و پر کردن برنامه های رادیو که از این نظر زیر فشار طاقت فرسای قرار داشتند. تشکیل و کارکرد این واحد خود زمینه ای را فراهم کرد تا بعد از آنکه سازمان تبلیغات تشکیل شد، تهیه بخشی از برنامه های رادیو دور از محل فرستنده صورت بگیرد.

در حال حاضر برنامه های رادیویی و بعضا حتی ضبط بخشی از برنامه های آن دور از مرکز فرستنده صورت میگیرد. کارکرد این چینی رادیو و بعلاوه مباحثی که از قبل نیز در بین رفقای رادیو و رفقای کمیته مرکزی مطرح بود مبنی بر اینکه رادیو صدای حزب رادیویی عمدتا ترویجی است یا تبلیغی، مخاطب آن کارگران پیشرو و مبارز است یا توده های کارگر و زحمتکش، در قبال مبارزات کارگری تا چه اندازه رهنمودهای ریز میدهد، چگونگی تقسیم ساعات رادیو بین برنامه های مختلف، وظایف دیگر ارگانهای حزبی در قبال تهیه برنامه و یا استفاده از آن و غیره، ایجاب نمود تا کمیته مرکزی برای روشن کردن و پاسخ دادن به این سئوالات و ابهامات و تعیین اولویتهای رادیو سندی را بنام "نقشه عمل صدای حزب" تهیه و تصویب کند که ضمیمه است و با حرف "د" مشخص شده است. طی اجرای این نقشه عمل اگر چه رابطه دیگر ارگانهای حزبی با رادیو بهبود یافته است اما همه ارگانها نتوانسته اند به تعهداتی که بر اساس این نقشه عمل در قبال رادیو بعهده گرفته اند، تماما عمل کنند. کمیته مرکزی تاکنون مباحثی حول انتشار يك نشریه تبلیغی کارگری برای ارسال به شهرها در صورتیکه از داشتن رادیوهایمان محروم شویم، داشته است که هنوز تصمیم قطعی درباره آن گرفته نشده

است.

رادیو صدای حزب در طی این مدت هم دورانی را از سرگذرانیده است که برنامه های آن از نظر کیفیت با افت جدی روبرو بوده است و هم دورانی که برنامه های آن هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمیت تولید مطلوب بوده است. فاصله آغاز شکستهای نظامی رژیم اسلامی در جبهه های جنگ تا استقرار آتش بس و مدتی پس از آن، رادیو صدای حزب یکی از بهترین دوران آژیتاسیون توده ای خود را از سرگذرانده است. در فاصله بین دو کنگره رفقای رادیو در محل فرستنده دلسوزانه و با تلاشی خستگی ناپذیر رادیو را به اصطلاح "سریا" نگه داشته اند. در زمانیکه اردوگاههای مرکزی ما هدف بمباران شیمیایی قرار گرفت و سه نفر از رفقای رادیو جان باختند، رفقای رادیو همانگونه که از آنها انتظار میرفت و با تحمل دشواری های زیاد به منطقه مسموم رفت و آمد کردند و از قطع شدن برنامه های رادیو جلوگیری نمودند.

ارتباط با سازمانهای سیاسی ایرانی

ارتباط رسمی حزب با دیگر احزاب چپ ایرانی مربوط به سال ۶۵ و ۶۶ است. از آنجا که کلیه اسناد، مکاتبات و گزارش کلیه ملاقاتها به تفکیک ضمیمه است و بعلاوه اعضای حزب درباره این ملاقاتها و نتایج آن در همان زمان از طریق يك اطلاعیه درونی مطلع شدند در اینجا تنها مسئله را معرفی میکنیم.

در تیر ماه ۶۵ دفتر سیاسی حزب نامه ای از سازمان وحدت کمونیستی دریافت کرد. سازمان وحدت کمونیستی طی این نامه ضمن توضیحاتی درباره اوضاع و احوال سیاسی _ اقتصادی ایران، وضعیت چپ ایران، وضعیت و تلاشهای اپوزیسیون بورژوازی رژیم اسلامی، لزوم ایجاد يك بلوک چپ را نتیجه گرفته بود و خواستار جواب کتبی حزب به آن نامه شد. دفتر سیاسی طی نامه ای ضمن ابراز عدم موافقت خود با جنبه های متعددی از تحلیل های سازمان وحدت کمونیستی خواستار ملاقاتی با آنها شد تا از طرح آنها بطور دقیقتری اطلاع یابد. در ملاقاتی که در آبان ۶۵ صورت

گرفت روشن شد که آنها این نامه ها را برای راه کارگر، سازمان چریکهای فدایی خلق هر دو جناح شورایی و توکل نیز ارسال کرده اند. هیئت نمایندگی حزب در این ملاقات رؤس نظرات ما را در مورد ائتلاف چپ و طرحهای سازمان وحدت کمونیستی تشریح کرد و هر نوع نشست یا ملاقات با هر دو جناح سازمان چریکهای فدایی را رد کرد. بدنبال این ملاقات سازمان راه کارگر از حزب تقاضای دیدار کرد. این ملاقات نیز در فروردین ۶۶ انجام شد. در این ملاقات هیئت نمایندگی حزب عدم موافقت ما را با جبهه های متعددی که راه کارگر میخواست ایجاد کند بیان کرد و تنها امکان همکاری حول مسائل جنبش کارگری و مبارزه بر سر قانون کار را قابل بحث دانست. در این ملاقات درباره طرحهای سازمان وحدت کمونیستی نیز صحبتی نمود.

بدنبال تلاشها و ملاقاتهایی که سازمان وحدت کمونیستی در جهت تحقق طرحهایش با دیگر سازمانها انجام داده بود، تقاضای يك ملاقات سه جانبه با شرکت ما، خودش و سازمان راه کارگر را نمود. در این ملاقات که در اول خرداد ۶۶ برگزار شد هیئت نمایندگی ما سیاست حزب مبنی بر تحریم هر نوع همکاری و اتحاد عمل با سازمان راه کارگر بدلیل مواضعش در قبال کشتگرها را بیان کرد و بدین ترتیب مذاکرات و طرحهایی که مورد بحث جلسه بود با بن بست و شکست روبرو شد. نتیجه این مذاکرات در همان زمان به اطلاع اعضاء حزب رسید. حدود يك ماه پس از این مذاکرات سه جانبه (نیمه اول تیر ۶۶) دفتر سیاسی نامه ای به امضای مشترک سازمان راه کارگر و سازمان چریکهای فدایی (شورایی) دریافت کرد. در این نامه از حزب دعوت شده بود در جلسه ای بمنظور تصویب رؤس يك قانون کار انقلابی برای ایجاد يك اتحاد عمل در مبارزه بر سر قانون کار شرکت کند. پاسخ حزب به این تقاضا بیان مجدد سیاست ما در تحریم هر نوع همکاری و اتحاد عمل سازمان راه کارگر بود.

فعالیت تئوریک

در مصاحبه هایی که درباره کنگره دوم در نشریه کمونیست چاپ شد مهمترین مسائل تئوریکی که حزب باید بدان بپردازد، مطرح شد و میتوان گفت این نقشه عمل حزب در

این عرصه بود. فعالیت تئوریک حزب در فاصله دو کنگره تنها منجر به انتشار دو شماره بولتن مباحثات شوروی شده است. انتشار دو شماره بولتن از نظر تئوری، حزب را نسبت به موقعیتی که در مقطع کنگره دوم بر سر مسئله شوروی داشت، بشکل کاملا محسوسی جلو برده و به حزبی صاحب نظر در قبال مسئله شوروی تبدیل کرده است. موقعیتی که هیچکدام از احزاب و سازمانهای چپ ایرانی منتقد شوروی نداشته اند و در سطح جهانی نیز هیچکدام از جریانهای چپ منتقد شوروی مباحثاتشان به عمیقی مباحث ما نبوده است. از جمله نکات با اهمیت فعالیت در این عرصه، فعال شدن بخشی از کادرها و اعضای حزب حول مباحث شوروی است که بعضا مقالات و تحقیقاتشان در بولتن و یا مستقلا چاپ شده است.

حجم کم انتشار مقالات و مباحث تئوریک توسط کمیته مرکزی هم ناشی از کم راندمانی اعضاء کمیته مرکزی در مکتوب کردن نظراتشان است، و هم فقدان يك سوخت و ساز نظری در درون کمیته مرکزی. در فاصله دو کنگره سمینارهای متعدد و با ارزشی (نظیر سرمایه داری دولتی، گرجاچفیس، چپ نو در اروپا، احزاب بورژوایی، اپوزیسیون غیر پرولتری در ایران، قانون کار و ...) در سطح کمیته مرکزی و بعضا با شرکت تعدادی از کادرهای حزبی که در این عرصه فعالند برگزار شده است اما مکتوب نشده و انتشار بیرونی نیافته است. اگر مباحثی که در هر يك از این سمینارها مطرح شده است مکتوب و منتشر میشد و اینها در کنار منتشر شدن بولنتها، حزب را در عرصه کار تئوریک فعال نشان میداد، تازه محتوا و جهت گیری های کار تئوریک حزب مبنیست مورد بررسی قرار میگرفت.

ابعاد و عمق کارهای تئوریکی که پرداختن به آنها پیش شرط هر پیشرفت جدی در کارماست از مباحثی که در گزارش کمیته مرکزی راجع به اوضاع جهانی و وضعیت کمونیسم گفته شده است، پیدا است. با در نظر گرفتن فقدان يك انترناسیونال کارگری ما نمیتوانیم به هیچ جریان خارج خودمان چشم بدوزیم و در نتیجه تا آنجا که به حل و فصل مسائل کلیدی تئوریک برمیگردد باید روی پای خودمان تکیه کنیم، و همچنین با یادآوری اینکه هم اکنون کمیته مرکزی برنامه مشخص و در دست اجرایی برای ادامه مباحث شوروی ندارد، وضعیت فعلی فعالیت تئوریک حزب، يك هشدار خیلی جدی به حزب است.

ارزیابی از فعالیت کمیته مرکزی

تقسیم کار درونی کمیته مرکزی _ در اساسنامه مصوب کنگره موسس حزب، کمیته مرکزی برای رهبری حزب در فاصله دو پلنوم موظف به تشکیل دفتر سیاسی بود. پس از کنگره دوم و تصویب اساسنامه جدید حزب که در آن کمیته مرکزی موظف به تبعیت از نوع مشخصی از تقسیم کار درونی نشده بود، کمیته مرکزی در فاصله دو پلنوم بصورت ارگانهای کمیته اجرایی (سه نفر)، ستاد سیاسی (سه نفر)، سازمان تبلیغات (دو نفر)، شورای مرکزی (پنج نفر) و دبیر کمیته مرکزی بخود آرایش گرفت. اطلاعات کمیته اجرایی که نقش و وظایف هر يك از ارگانهای فوق را توضیح میدهد و در همان زمان خطاب به اعضای حزب منتشر شد ضمیمه است (با حرف "ل" مشخص شده است). در پلنوم دوازدهم ستاد سیاسی تشکیل نشد. چرا که ستاد سیاسی برای انجام وظایف خود به دخیل کردن عده بسیار بیشتری از کادرهای مرکزی در مباحثات خود احتیاج داشت و بدون حضور رفقای دیگر دست گرفتن و به فرجام رساندن مباحثات کلیدی در محدوده خود ستاد سیاسی عملی نبود. کمیته اجرایی پنج نفره شد تا بخشی از وظایف ستاد سیاسی را خود انجام دهد. سازمان تبلیغات سه نفره شد تا فعالیت سازمان تبلیغات (رادیو صدای حزب و نشریه کمونیست) بهبود یابد. دبیر کمیته مرکزی عهده دار دبیری کمیته اجرایی نیز شد چرا که اگر ستاد سیاسی و کمیته اجرایی هر دو بعنوان ارگانهای صاحب اتوریته و فعال ظاهر میشدند دبیر کمیته مرکزی با حجم زیادی از کار، هماهنگی این ارگانها، دخالت در رابطه بین آنها و غیره روبرو میشد. در غیر اینصورت دبیر کمیته مرکزی وظایف فرمال و محدودی پیدا میکرد.

پس از کنگره دوم تا پایان سال ۶۵ کمیته مرکزی فعال بوده است. در طی این مدت مباحث کنگره و بحث کمونیسم کارگری از طریق نشریه کمونیست برای کل حزب باز و تشریح شد. خطوط اساسی سیاستها و اهداف سازمان های حزبی تدوین و تدقیق گردید.

_ در کردستان _ اسناد و مصوبات کنگره پنجم کومه له

_ تشکیلات خارج کشور _ مقاله مبانی کار حزب در خارج کشور

_ تشکیلات مخفی و فعالیت در جنبش کارگری _ مقالات سیاست سازماندهی ما در

میان کارگران، سازماندهی مفصل، بیکار سازیها، اتحاد گرایشات ...

_ در عرصه بین المللی _ مقاله درباره مبانی روابط بین المللی حزب

_ در عرصه سیاسی _ توضیح علل ادامه جنگ از جانب رژیم اسلامی با فرموله کردن و تدقیق مقوله پان اسلامیسیم و انتشار مقالاتی درباره آن در نشریه کمونیست _ در عرصه نظری و فعالیت تنوریك _ علاوه بر مباحث شوروی، در مصاحبه های درباره کنگره مهمترین مباحثی که باید بدان پرداخت، قید شد.

_ متن اساسنامه جدید حزب تهیه گردید و همانگونه که کنگره دوم حزب تصویب کرده بود به نظر خواهی عموم اعضاء گذاشته شد و تشکیلات نسبت به آن توجیه گردید.

_ شماره دوم بولتن مباحثات شوروی منتشر شد.

_ سازمان مرکزی که در اساسنامه جدید پیش بینی شده بود، براساس طرحی که به تصویب کمیته مرکزی رسید، ایجاد شد.

_ جهت گیری های تبلیغاتی حزب درباره انقلاب نیکارگونه، انقلاب آفریقای جنوبی و مساله فلسطین تعیین شد و به سازمانهای حزبی و ارگانهای تبلیغاتی ابلاغ گردید.

از اول سال ۶۶ به بعد انرژی کمیته مرکزی صرف سازمانهای حزبی شد تا آنها را نسبت به وظایف و اهداف تعریف شده حزب توجیه کند و از این طریق کل تشکیلات حزب را بر اساس مباحث کنگره دوم بخط کند. در اوائل چنین پنداشته میشد که کافی است انجام وظایفی که برای ارگانها و سازمانهای حزبی تعریف شده است پیگیری و حسابرسی شود، اما در عمل مسئله به این سادگی پیش نرفت. در این پروسه کمیته مرکزی اساسا غرق کارهای اجرایی و رتق و فتق امور شد و اشتهای سیری ناپذیر امور جاری تشکیلات تمامی انرژی کمیته مرکزی را می بلعید. در این دوران نشریه کمونیست از نظر کیفیت با افتی جدی روبرو شد و انتشار مرتب آن دچار وقفه گردید و کمیته مرکزی را در مقابل انتخاب بین حفظ کیفیت نشریه یا انتشار مرتب آن قرار داد. کمیته مرکزی ناچارا و موقتا و به امید بهتر شدن فعالیت کمیته مرکزی با تقسیم کار و آرایش جدید (طرح کمیته اجرایی و ...) به دومی رای داد. اوائل نیمه دوم سال ۶۶ کمیته مرکزی فعالیت شش ماهه خود را ارزیابی کرد و برگزاری پلنوم دهم و قطعنامه هایی که در آن بتصویب رسید را تدارك دید. رفیق دکتر جعفر شفیعی هنگامیکه عازم

شرکت در جلسه پلنوم دهم بود در يك حادثه تاسف بار و دلخراش رانندگی جان خود را از دست داد.

برگزاری پلنوم دهم در فضایی مشحون از اندوه بخاطر از دست دادن رفیق دکتر جعفر شفیعی کار خود را آغاز کرد. چهار قطعنامه حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، شوراهاى اسلامى، تشکلهای توده ای طبقه کارگر _ شورا _ مجمع عمومی _ سندیکا _ ، برخی جوانب مهم فعالیت های حزب کمونیست ایران در سطح بین المللی، درپلنوم دهم بتصویب رسید. قطعنامه آخری بیشتر برای سر و سامان دادن به تبلیغات حزب و مهمتر از آن نقد جریانات چپ غیر ایرانی بود که "رگ" ضد امپریالیستیشان "گل" کرده بود و به حمایت از جمهوری اسلامی برخاسته بودند. سه قطعنامه دیگر به مهمترین مسائل پراتیک حزب، در آن زمان، بویژه در عرصه جنبش کارگری پاسخ گفت که قطعنامه تشکل های توده ای از ارزنده ترین اسناد حزبی است و از ماندگارترین آنها. در همین پلنوم رفیق رحمان سپهری از اعضای علی البدل کمیته مرکزی به عضویت قطعی کمیته مرکزی انتخاب شد. طرح دفتر روابط بین المللی در همین پلنوم بتصویب رسید.

پس از پلنوم دهم و درکنار توضیح قطعنامه های مصوب این پلنوم برای تشکیلات، چاپ بولتن شماره سه در دستور روز قرار گرفت و همچنین کمیته مرکزی جلسات متعددی را برای بحث حول استراتژی ما در جنبش کردستان برگزار کرد و اقداماتی را برای تدارک سیاسی کنگره ششم کومه له آغاز کرد که نتیجه آن قطعنامه های مصوب این کنگره است. همچنین رفقا عبدالله مهدی و منصور حکمت از طرف کمیته مرکزی حزب برای شرکت در کنگره ششم انتخاب شدند.

کنگره ششم و مباحثات و اسناد آن درباره استراتژی جنبش در کردستان يك نقطه عطف بسیار مهم در فعالیت حزب در کردستان بود. متأسفانه علیرغم تلاش رهبری حزب و کومه له و بدلیل بروز اتفاقات و حوادث خارج از اراده ما (ضربه به گردان شوان و بمباران شیمیایی اردوگاه مرکزی) که در حول و حوش کنگره ششم اتفاق افتاد و مدت کوتاهی پس از آن استقرار آتش بس در جنگ ایران و عراق و مباحثی که اطرافش در گرفت، باعث شد تا تشکیلات حزب نتواند این مباحث را بخوبی درک و هضم کند. عدم درک و هضم مطلوب مباحث کنگره ششم و جا گیر نشدن این مباحث در جایگاهی که

شایسته آن است، را باید در زمره لطماتی گذاشت که در این شرایط سخت متحمل شده ایم. شرایط سختی که در آن شاهد حماسه ها و از خود گذشتگی های رفقایمان بوده ایم. حزب و رفقای حزب ما همانگونه شایسته این حزب است، با همبستگی این حوادث را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم.

اواخر سال ۶۶ آغاز شکستهای نظامی رژیم اسلامی در جبهه های جنگ بود و تمامی گزارشات بیانگر وجود و اوج گیری روحیه و اعتراضات ضد جنگ بود. این شرایط، تغییراتی را در آژیتاسیون حزب میطلبد. ابلاغیه های لازم در این مورد به ارگانهای حزبی و تبلیغاتی حزب داده شد که طی آن حزب ما و بویژه رادیو های صدای حزب و انقلاب یکی از بهترین و در عین حال فعالترین دوران آژیتاسیون خود را از سر گذراندند.

علاوه بر برگزاری کنگره ششم کومه له و انتشار شماره سوم بولتن شوروی، در شش ماهه اول سال ۶۷ اولین کنفرانس تشکیلات خارج کشور برگزار شد، قطعنامه حزب درباره اوضاع سیاسی ایران بعد از آتش بس منتشر شد، نقشه عمل تشکیلات مخفی شهرها تدوین و تصویب گردید، نقشه عمل صدای حزب تدوین و تصویب شد، انتخابات تعیین نمایندگان کنگره سوم انجام شد، کمیته مرکزی سلسله اقداماتی که پس از آتش بس باید در کردستان انجام دهیم را تصویب کرد و به اطلاع کمیته مرکزی کومه له رساند، يك سلسله آکسیون و مراسم همبستگی با کردستان در خارج کشور برگزار گردید، همچنین کمیته مرکزی تلاش جدی را برای تدوین و انتشار "قانون کار" و "بیانیه حقوق زنان" آغاز کرد و جلسات متعددی حول آن برگزار نمود. این اسناد نتوانست از تصویب پلنوم دوازدهم در تیر ماه ۶۷ بگذرد و جلسات بعد از پلنوم کمیته مرکزی نیز که به منظور تصویب این اسناد برگزار شد این اسناد را تصویب نکرد. در ششماه اول سال جاری کمیته مرکزی جلسات متعددی را برای تدارک سیاسی و تهیه گزارش سیاسی به کنگره سوم برگزار کرد که این نوع جلسات تا چند هفته قبل از آغاز کنگره متناوباً برگزار میشد.

هم اکنون که به فعالیت تقریباً سه ساله کمیته مرکزی در فاصله بین دو کنگره نگاه می کنیم، شاهد آنیم که:

۱ _ تقسیم کار درونی کمیته مرکزی بصورت کمیته اجرایی و... از آنجا که تعداد بیشتری از اعضای کمیته مرکزی را مستقیماً در فعالیت مرکزی حزب دخیل میکرد، باعث بیشتر فعال شدن اعضای کمیته مرکزی شد و این روبه جلو بود. اما بمرور در تیزی رهبری حزب اختلالاتی بوجود آورد. بدین شکل که در تقسیم کار به شکل سابق، دفتر سیاسی ارگانی بود که کلیه مسائل حزب را بخود مربوط میدانست و هر يك از اعضای دفتر سیاسی مستقیماً در یکی از شاخه های فعالیت مرکزی مسئول بودند. در طرح جدید با اینکه کمیته اجرایی بالاترین ارگان حزب در فاصله دو پلنوم بود اما تبلیغات مرکزی و بویژه نشریه کمونیست، ستاد سیاسی یعنی ارگانی که میباید سیاستهای حزب در آن، فرموله و تدقیق میشد، منتخب پلنوم بودند و اساساً به ارگانی که آنها را انتخاب کرده بود جوابگو بودند. دبیر کمیته مرکزی و کمیته اجرایی برای هماهنگی بین کارکرد این ارگانها همواره به وظایف و مسائلی برمیخورد که هر ارگان آنها وظیفه دیگری میدانست و عملاً بخشی از وظایف مرکزی حزب به اصطلاح "بی صاحب" میماند. در صورتیکه در طرح سابق هیچ مسئله ای نبود که به حزب مربوط باشد و به دفتر سیاسی مربوط نباشد و هیچکاری به اصطلاح "بی صاحب" نیماند. آرایشهای متعددی که کمیته مرکزی بخود گرفت و ثمر بخش نبودن آنها یکبار دیگر ثابت کرد که هیچ طرح و تقسیم کاری بدون وجود عوامل انسانی تحقق آن نمیتواند موفق گردد.

۲ _ کمیته مرکزی زیر ظرفیت و توانایی خود فعالیت کرده است

۳ _ بحث های ارزنده تئوریک _ سیاسی بسیاری در سمینارها و جلسات کمیته مرکزی جریان داشته است، اگر چه این مباحث در تحلیل نهایی در فعالیت حزب و تصمیماتی که کمیته مرکزی گرفته موثر بوده است اما نوشته و چاپ نشده. از این نظر کمیته مرکزی کم محصول بوده است.

۴ _ فعالیت کمیته مرکزی دارای نوسان بوده و روال یکسانی نداشته است. در مقاطعی پر کار بوده و به موقع نقشی را که میباید ایفاء کرده است و در مقاطعی نه.

۵ _ همواره بعنوان رهبر معنوی و سیاسی حزب ظاهر نشده است و مقاطعی تا حد مدیریت تشکیلاتی نزول کرده است.

جمع بندی با توجه به گزارش عملکرد هر يك از سازمانها و ارگانهای حزبی بسادگی میتوان گفت که ما نتوانسته ایم نقشه عمل های روشنی که در تمام عرصه های فعالیت

حزب وجود داشته است را پیاده کنیم و تحقق بخشیم. فعالیت "رضایت بخشی" نداشته ایم. اصولاً حزبی را نمیتوان یافت که از کارهایی که باید انجام دهد و همگی نیز بدان واقف بوده اند، جلو بیافتند. ستون بدهکاری فعالیت احزاب همیشه پر است.

اما فعالیت حزب ما را نمیتوان اینگونه قضاوت کرد. در کنگره دوم، با طرح مباحث کمونیسم کارگری، حزب ما در مقابل يك انتخاب قرار گرفت. این انتخاب به همراه خود چیزی که در اوائل کار تنها يك "تبصره" بر مباحث کمونیسم کارگری به نظر می آمد را نیز به همراه داشت و آن فرصت و زمان محدود برای درک و هضم و اتخاذ همه جانبه این مباحث توسط کل حزب بود. هر چه زمان بیشتر گذشت آن باصطلاح "تبصره" خود را نمایان تر کرد. امروز کمونیسم کارگری بدون درک آن "تبصره" قابل فهم نیست. با توجه به آنچه که در گزارش کمیته مرکزی درباره اوضاع جهان و وضعیت کمونیسم بیان گردیده است، "فرصت و زمان محدود" در کنگره دوم در این کنگره به "فرصت و زمان محدود" به توان دو تبدیل شده است و "انتخاب" به "تنها راه" و "تنها راه" به يك اولتیماتوم عینی که واقعیت در مقابل حزب ما قرار داده است.

در توضیح علل عملکرد اینگونه حزب در سه سال گذشته، در خلاصه ترین شکل میتوان گفت، جهت گیری ها و ایده های کنگره دوم و کمونیسم کارگری در کل حزب جا نیفتاد و جذب نشد. طرفداری جدی در کمیته مرکزی و رهبری حزب که تازه آن "تبصره" معروف را نیز درک کرده باشد، نیافت. بنابراین کمونیسم کارگری با وجود پلتفرم های روشنی که برای کلیه عرصه های فعالیت حزب داشت، در کل حزب این چنین پراتیک شد.

سیاست و خط مشی حزب بعد از کنگره سوم باید همان باشد که در کنگره دوم مورد تصویب قرار گرفته است و مباحث و نقشه عمل هایی است که بعد از کنگره دوم مطرح شده است. باید به اینها مباحثی را که گزارش کمیته مرکزی درباره اوضاع جهانی بیان کرده است، افزود. بعلاوه اینکه در مورد هر يك از سازمانهای حزبی در خود این گزارش مستقلاً مطالبی مطرح شده است.

حزب ما برای پیشبرد اهداف خود نسبت به کنگره دوم در شرایط دشوارتری قرار دارد. زمان برای آنکه فعالیت حزب خود را، همانگونه که در کنگره دوم بیان شد، نه با فعالیت و کارکرد ارگانهای آن بلکه با تاثیراتی که در جامعه و در جنبش کارگری میگذارد ارزیابی کنیم، بسیار تنگ تر است. فعالیت حزب ما در آینده با دشواریهایی زیادی روبرو خواهد شد. افق پیروزی ما و عبور حزب از میان کلیه موانعی که در سر راه دارد، قبل از هر چیز در گرو درك و هضم کمونیسم کارگری در کل حزب، همبستگی، از خود گذشتگی، فداکاری، سخت کوشی، رعایت يك انضباط آهنین و وجود يك رهبری فعال و مصمم است. حزب ما همانگونه که شایسته آن است از این موانع با کمترین تلفات ممکن عبور خواهد کرد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

بهمن ۶۷

قطعنامه روشن میسازد که در چند مورد مهم آنچه در نگاه اول ساده و سراسر است بنظر میاید در واقع پر از ابهام است؛ به این معنا که ظاهر عبارات با محتوای آنها ابدًا منطبق نیست و حتی در تناقض است. ما ابتدا مهمترین نکات این قطعنامه را به اجمال مرور میکنیم (متن قطعنامه ضمیمه است) و سپس به موضع اصولی کمونیستی در این زمینه میپردازیم.

مقدمه قطعنامه. مقدمه اعلام میکند که مناسبات میان حزب کمونیست کارگری ایران و دولتها در صورتیکه در چهارچوب موازین مصوب کمیته مرکزی باشد بلامانع است و خود این قطعنامه قرار است این چهارچوب را تعریف کند. اما منظور از این کار واقعا چیست؟ چرا یکباره به فکر تدوین "اصول" رابطه با دولتها افتاده اند؟ آیا مساله فقط ، بنیادها NGOs رابطه با دولتهاست، و نه نهادها و سازمانهای غیر دولتی مثل احزاب، و نظایر اینها؟ اگر قرار بود چهارچوب کلی ای برای این مساله بدست داده شود چرا قطعنامه ای در مورد شرایط دریافت کمکهای خارجی تصویب نشده است؟ پائین تر جواب تلویحی ای برای این سؤال خواهیم یافت.

بند اول. خواننده انتظار دارد که پس از مقدمه، قطعنامه با يك بحث تحلیلی شروع شود و شرایط و مبانی سیاسی رابطه گرفتن با دولتها از نقطه نظر مارکسیستی و کمونیستی صریحا بیان شوند. اما بند اول این قطعنامه بسادگی میگوید "پلنوم کمیته مرکزی در هر دوره لیست دولتهایی که داشتن مناسبات با آنها برای حزب مجاز نیست را تصویب و به ارگانهای رهبری حزب ابلاغ میکند." بر ما روشن نیست چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران حتی نخواست است نظر خود درباره مبانی کمونیستی این امر را بحث کند. اما از این نکته هم گذشته، چرا لیست دولتهای غیر مجاز؟ چرا موارد مشخص ارتباط گرفتن نباید به تصویب کمیته مرکزی (یا حتی کنگره) حزب برسد؟ این سئوالات خصوصا از آنرو جای مطرح شدن دارد که معمولا بحث بر سر این مسائل وقتی باز میشود که کسی یا کسانی پیشنهاد مشخصی برای ارتباط گرفتن با فلان یا بهمان دولت یا نهاد را دارند. اگر چنین است، حق بود همان موارد مشخص ارتباط در قطعنامه اعلام شوند. والا در حال حاضر بیش از ۲۰۰ دولت به رسمیت شناخته شده در دنیا وجود دارد، و بعید بنظر میرسد که رهبری حزب کمونیست کارگری ایران قصد

درباره جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری در زمینه رابطه با دولت ها

ایرج آدرین _ رضا مقدم

سپتامبر ۱۹۹۸ _ شهریور ۱۳۷۸

(توضیح: این نوشته در همان زمان در سایتهای اینترنتی درج شد و همچنین در نشریه کارگر امروز، شماره ۶۴، سال دوازدهم، مرداد ۱۳۷۹ نیز چاپ شد.)

جزوه ای با عنوان مصوبات پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران (تیرماه ۱۳۷۸، ژوئن ۱۹۹۹) اخیرا انتشار علنی پیدا کرد. در میان این مصوبات، قطعنامه ای با تیتر "اصول رابطه با دولت ها" به چشم میخورد که به نظر ما لازم است مورد توجه دقیق همه فعالین کمونیست، مستقل از تعلق سازمانی شان (و از جمله فعالین حزب کمونیست کارگری ایران)، قرار گیرد. ما در این نوشته از چند زاویه به این قطعنامه معین برخورد میکنیم. مهمترین نکته اینست که شیوه برخورد این قطعنامه نسبت به رابطه با دولتها از موضع اصولی کمونیستی نیست. نکته دیگر اینکه قرائت دقیقتر این

داشته باشد باب گشایش رابطه با صد و نود و خرده ای دولتی را بیازماید که مطابق این قطعنامه مجاز به رابطه گیری با آنهاست.

قطعنامه برای دوره حاضر مشخصا مناسبات با دولتهای اسلامی و دولت عراق را غیرمجاز اعلام میکند. در مورد علت غیرمجاز بودن مناسبات با دولتهای اسلامی میگوید: "نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانات اسلامی را وظیفه مستقیم خود میدانند." این فرمولبندی اشکالات زیادی دارد. نخست اینکه حزب کمونیست کارگری ایران پس از اتخاذ مشی جدیدش در کنگره دوم اصرار دارد تا هویت خود را "مدرنیست و آتنیست" بداند. پس چرا صرفا مبارزه علیه جریانات اسلامی، و نه مذهبی علی العموم؟ یعنی رابطه با دولتهای بر مبنای مذهب هندو یا یهود یا مسیحی مشکلی در چارچوب مشی تازه برایشان ایجاد نمیکند؟ نکته دومی که در مورد این فرمولبندی گفتن دارد درباره "وظیفه مستقیم" حزب کمونیست کارگری ایران است که خیلی با افتخار هم مطرح میشود. چرا که این فرمولبندی علیرغم ظاهرش قرار نیست محدودیتی بر رابطه گیری این حزب اعمال کند، بلکه برعکس، قرار است هر خصلتی جز اسلامی بودن دولت مربوطه را بلامانع اعلام کند. درک این نکته به غور و تفحص زیادی نیاز ندارد، زیرا همه هنوز فکر میکنند که يك حزب کمونیستی وظیفه مستقیمش مبارزه علیه کاپیتالیسم است. قطعنامه مزبور هم در حقیقت دارد این نکته را میرساند که خصلت کاپیتالیستی دولتها دلیل نمیشود که حزب کمونیست کارگری ایران نخواهد با آنها رابطه بگیرد. بنظر ما هم اگر سازمان کمونیستی ای ناگزیر از رابطه گرفتن با دولتی در این دنیا شده، طبعا با علم به خصلت کاپیتالیستی دولت مربوطه باید به این کار دست بزند. اما قطعنامه همین مساله را به صراحتی که درخور کمونیستها نیست که قادر به دفاع از کار خویشند نمیگوید. بلکه بیان اثباتی اش "غیرمجاز" اعلام کردن رابطه با دولتهای اسلامی تحت عنوان "مبارزه مستقیم" با آنهاست. آیا معنای مخالفش اینست که حزب کمونیست کارگری ایران دیگر ادعا ندارد که مبارزه علیه نیروها و جریانات کاپیتالیستی وظیفه مستقیم اوست؟! بهررو، این فرمولبندی بیشتر از آنچه آشکار میکند پنهان میدارد.

در مورد رابطه با دولت عراق، قطعنامه بحث واقعا آشفته ای دارد. قطعنامه به وجود حزب کمونیست کارگری عراق اشاره میکند و داشتن مناسبات با دولت عراق را به این

دلیل غیر مجاز اعلام میکند که حزب کمونیست کارگری ایران نیز "در مبارزات جاری مردم عراق برای رهائی مستقیما دخیل است". یعنی چه؟! آیا يك نفر در آن پلنوم پیدا نمیشد که بپرسد مگر علیرغم وجود حزب مشابهی در عراق، دولت عراق خواهان یا آماده رابطه با شما بوده که شما باید در قطعنامه ای این ارتباط را غیر مجاز اعلام کنید؟ اگر کسی به این طریق در عراق درگیر باشد، مناسبات و دریافت کمک مالی و تدارکاتی اساسا موضوعیت ندارد. پس ضرورت صدور قطعنامه راجع به غیرمجاز کردن رابطه با عراق از کجا آمده است؟ واقعیت اینست که مساله رابطه با عراق در بدو تاسیس این حزب در رهبری این حزب مورد بحث قرار گرفت و به دلایل اصولی ای رد شد. به نظر میرسد ذکر بدون مناسبت دولت عراق در قطعنامه حاضر فلسفه اصلی اش سایه انداختن بر آن مبانی اصولی سنت گذشته باشد. به این مساله در ادامه مطلب برمیگردیم.

بند دوم. این بند در حقیقت سلب اختیار از کلیه اعضای کمیته مرکزی، و کنگره حزب کمونیست کارگری ایران از اطلاع از چند و چون رابطه حزب با دولتهاست. این بند نمونه خوبی از وارونه نویسی قطعنامه نویسان حزب است، چرا که علیرغم ظاهرش که حدود اختیارات نمایندگان حزب در تماس با دولتها را ترسیم میکند، مرجع گزارش گیری را صرفا "دبیر کمیته مرکزی و دفتر سیاسی" ذکر میکند. و در انتهای بند چهارم نیز صراحتا تصمیم گیری در مورد دریافت کمک را به دفتر سیاسی واگذار میکند. در هیچ جای این قطعنامه صحبتی از این نیست که دبیر کمیته مرکزی یا دفتر سیاسی موظف است تا گزارش ارتباط با دولتها یا اساسا نفس وجود این ارتباطها را به اطلاع کمیته مرکزی و کنگره برساند و تائید آنها را بخواهد. در پرتو این واقعیت، یکبار دیگر مقدمه و بند اول قطعنامه را باید خواند تا جواب آن پرسشهایی را که در ابتدا مطرح کردیم پیدا کنیم. بجای اینکه موارد مشخص رابطه با دولتها در جریان عمل به اطلاع و تصویب حزب و کمیته مرکزی برسد، قطعنامه حاضر این وظیفه را دارد تا مساله را با وارونه کردن حل کند: قطعنامه مصوب کمیته مرکزی لیست دولتهای غیرمجاز را به دست رهبری میدهد، رهبری در مورد رابطه با تمام دولتهای مجاز هر چه خواست میکند و حتی موظف نیست بعدا این امر را به تائید ارگان بالاتری برساند یا حتی خیرش را به کسی بدهد. برخلاف تعارفاتی از قبیل "در چهارچوب" و "محدوده اختیارات" و

"ابلاغ میکند"، این قطعنامه سند و انذاردن اختیارات کمیته مرکزی و کنگره يك حزب به ارگانی به اسم دفتر سیاسی است که فونکسیون سازمانی اش نیز در هر پلنوم قابل تغییر است؛ کماینکه در همین پلنوم به ارگانی بدون حقوق تشکیلاتی، یعنی به جمع مشاوران دبیر کمیته مرکزی بدل شد.

بند سوم. این بند قرار است شاه بیت این قطعنامه باشد و ظاهراً بالاخره دو نکته عام و اصولی راجع به موازین برقراری مناسبات با دولتها بگوید. اما آیا فرمولبندی "اصل استقلال حزب" واقعا میگوید حزب کمونیست کارگری ایران هیچ حذف و تخفیفی در فعالیت و تبلیغاتش به سبب رابطه با دولتها ایجاد نخواهد کرد؟ نه، این را نمیگوید. اگر چنین منظوری داشت، خیلی صریح میتوانست همین را بنویسد که هیچ تعدیل و تخفیفی در هیچ کار و فعالیتیمان نمیدهیم. در عرف سیاسی به این میگویند "کمکهای بی قید و شرط"، و قطعنامه این اصطلاح رایج را بکار نمیبرد. (هرچند حتی فرمولبندی "پذیرش کمکهای بی قید و شرط" نیز همانطور که پایین تر خواهیم دید هنوز خالی از اشکال نیست.) اما آنچه فرمولبندی حاضر میگوید این است که چنین حذف و تخفیفی را بعنوان توافقنامه نمیپذیرد، ولی این معنایش این نیست که رهبری نمیتواند خود داوطلبانه و به اختیار خود تصمیم بگیرد برخی از فعالیتهايش را محدود کند یا برخی از مواضع و تبلیغاتش را تعدیل کند تا بتواند از کمک فلان دولت برخوردار باشد. فرمولبندی حاضر در بهترین حالت معنایش اینست که حزب کمونیست کارگری ایران برای دریافت کمک از دولتها محدودیت تحمیلی را نمیپذیرد، اما ممکنست به تشخیص خود محدودیت داوطلبانه ای را رعایت کند. این حالت دوم سازش است، و کسی که وارد دنیای مناسبات با دولتها میشود باید نخست به واقعیت سازش اعتراف کند. برای يك سازمان کمونیستی، اعتراف به واقعیت سازش بخصوص از این رو مهم است که سازمان را موظف میکند تا حقانیت هر سازش مشخص را توضیح دهد و ملزم به دفاع از ضرورت این سازش بر مبنای اصولی باشد. فرمولبندی حاضر در قطعنامه جای سازش را باز میگذارد بی آنکه به آن صراحت دهد، و به این ترتیب قطعنامه نویسان را از پاسخگویی و دفاع از سازش معین معاف میکند.

فرمولبندی "اصل علنیت" هم عینا همین اشکال را دارد. اگر کسی منظورش این باشد که هیچگونه رابطه با دولتها را پنهان نمیکند و هرگونه رابطه با دولتها را به اطلاع مردم

میرساند میتواند خیلی ساده همین را بگوید. اما این قطعنامه میگوید پنهان بودن رابطه را به خواست دولت مربوطه نمیپذیرد، و معنای تلویحی اش اینست که تصمیم به علنی کردن یا پنهان داشتن رابطه با هر دولتی با خود حزب کمونیست کارگری ایران (و در حقیقت با دفتر سیاسی) است. این محتوای واقعی فرمولبندی "اصل علنیت" است، و اگر منظور قطعنامه نویسان نیز همین است، باید پرسید پس چرا به این شکل گمراه کننده فرمولبندی اش میکنند؟ چرا آن درجه احساس اعتماد به نفس و حقانیت در خود سراغ ندارند که دستکم منظورشان را روشن بیان کنند؟

بهررو، مطابق این قطعنامه، دفتر سیاسی حزب اکنون اختیار دارد وارد رابطه با هریک از دولتهایی که قطعنامه غیرمجاز اعلام نکرده بشود، هر محدودیتی که دفتر سیاسی خود صلاح میداند بر فعالیت و تبلیغ حزب اعمال کند، تصمیم بگیرد رابطه با فلان دولت را از عموم پنهان نگاه دارد، و حتی ملزم نباشد وجود این رابطه را به کمیته مرکزی و کنگره اطلاع بدهد.

مروری به گذشته

مناسبات با دولتها امر بیسابقه ای در اپوزیسیون و چپ ایران نیست و جریانات مختلف توضیح و توجیه خاص خود را برای این قبیل مناسبات داشته اند. غرض از این مرور کوتاه در اینجا بیاد آوردن پرنسپهای کمونیستی ای است که در امر رابطه با دولتها بدست آمده و برای جریان کمونیستی کارگری تثبیت شده بود. پرنسپهایی که امروز از طرف حزب کمونیست کارگری ایران در قطعنامه حاضر یکسره به فراموشی سپرده شده اند.

در حقیقت مناسبات با دولتها انواع مختلفی داشته است. بطور مثال، رابطه حزب توده و امثالهم با دولت شوروی و کشورهای بلوک شرق متکی به نزدیکی سیاسی و ایدئولوژیک بود و همین امر توضیح کمکهای دریافتی بود. نوع دیگر رابطه، که بیشتر ویژه سلطنت طلبها و جریان بختیار است، تلاش برای جلب حمایت دیپلماتیک و به رسمیت شناخته شدن از طرف دولتهای غربی بعنوان آلترناتیوی در قبال رژیم حاکم، بوده است. سازمان

مجاهدین نیز پس از خرداد سال ۶۰ و با تشکیل شورای ملی مقاومت تلاش کرد تا از طریق جلب پشتیبانی برخی از نمایندگان کنگره آمریکا و پارلمان اروپا در این راه قدم بردارد. تلاش برای برقراری این نوع رابطه با دولتها هدف اصلی اش جلب حمایت و شناسایی بود و کمک مالی و تدارکاتی تنها در نتیجه حمایت سیاسی جایگاهی می یافت. اما برای بخش اعظم چپ ایران مساله رابطه با دولتها به سبب نیازهای تدارکاتی و فنی در يك شرایط ویژه موضوعیت پیدا میکرد و مورد اصلی اش هم رابطه با دولت عراق بود. يك نکته اینجا لازم به تاکید است: برخلاف رابطه ای که هدفش شناسایی و حمایت دیپلماتیک است، این قبیل کمکهای تدارکاتی جایگاه دیگری در سیاست دولت مربوطه دارند و بهمین دلیل نیز تقریباً هیچگاه تماس رسمی و مستقیم با خود دولت وجود ندارد، بلکه رابطه از طریق نهادها و منابع دیگری که سیاستهای مختلف دولت مزبور را دنبال میکنند انجام میگردد. به این معنا، آنچه در محتوا نهایتاً رابطه با مثلاً دولت عراق بود، در شکل شاید اینگونه نبود.

استفاده از کمکهای عراق (به معنای دولت یا منابع نهایتاً وابسته به دولت) در اپوزیسیون ایران تاریخچه طولانی ای دارد. تخاصم دولتهای ایران و عراق و تضاد منافع ناسیونالیستی دو کشور ریشه تاریخی دارد و مستقل از تغییر رژیمهای دو کشور يك عنصر ثابت در عرصه سیاست منطقه بوده است. برای چپ رادیکال تاریخچه رابطه با عراق به دهه ۱۳۴۰، یعنی به پیش از انقلاب ۵۷، برمبگردد، اما این تنها در سالهای ۶۲-۱۳۶۱ است که متعاقب از کف رفتن مناطق آزاد در کردستان سازمانهای چپی که در کردستان مقرر داشتند بتدریج ناگزیر به برقراری درجه ای از رابطه با دولت عراق برای امور تدارکاتی خود شدند. این رابطه بر متن و بعضاً زیر چتر رابطه نیروهای جنبش ملی خلق کرد با دولت عراق عملی شد. مناسبات نیروهای جنبش ملی کردستان، چه در عراق و چه در ایران، با دولت همسایه ویژگیهای خود را داشته است. با اینکه جنبش کرد در هر دو کشور مورد سرکوب قرار داشت، سازمانهای کرد در ایران و عراق متقابلاً این امر را پذیرفته بودند که کمک گرفتن هر يك از دولت دیگری کاری مجاز است، و از نظر مردم کرد در ایران و عراق نیز این مساله ابداً مورد انتقاد نبود. (يك مورد مشخص سمپاتی افکار عمومی کردستان ایران به جنگ ملا مصطفی با دولت عراق است که با پشتیبانی مالی و نظامی دولت شاه انجام میشد.) علت اصلی کمک

این دولتها به اپوزیسیون کرد یکدیگر، پذیرش این امر از طرف افکار عمومی کرد، و همچنین درك متقابل سازمانهای کرد دو کشور، شاید در این واقعیت ریشه داشت که جنبش کرد در ایران یا عراق مطالبات خود را به دولت مرکزی خود محدود میکرد و خواستار تشکیل کردستان واحدی نبود. بهررو، نیاز به ایجاد چنین مناسباتی منحصر به جنبش ملی کرد نیست و برای جنبشهای آزادیبخش مسلحانه ای که به پشت جبهه احتیاج لاینفک پیدا میکنند عمومیت دارد. موارد مشابه در آفریقا گویای این امر است. بهررو، حتی اگر توضیح و توجیه این قبیل مناسبات از نظر منافع جنبش کمونیستی محدودنگرانه و ناکافی بنظر بیاید، این محدودیت در درجه اول خود ناشی از محدودنگری ذاتی جنبشهای آزادیبخش ملی است.

مورد مشخص حزب کمونیست ایران و کومه له در متن بحث فعلی قابل تامل است. تماس کومه له با دولت عراق به پیش از تاسیس حزب کمونیست ایران برمبگردد، و رابطه کومه له در همان چهارچوب نیازهای سازمانهای جنبش خلق کرد با دولت عراق بود؛ جنبشی که کومه له و حزب دمکرات دو نیروی اصلی آنرا تشکیل میدادند. شایان تاکید است که توضیح رابطه کومه له با دولت عراق نیازهای يك جنبش معین بود که کومه له بمنزله يك سازمان نقش تعیین کننده ای در آن داشت، و نه نیازهای صرف سازمانی يك جریان کمونیست. درك و توضیح رهبری کومه له و رهبری حزب کمونیست ایران نیز در کل همین امر بود، و حزب کمونیست ایران، با آنکه از امکانات پشت جبهه ای و فرستنده رادیویی کومه له سود میبرد، از برقراری رابطه مستقیم با عراق اکراه داشت و هیچگاه (یا دستکم تا مقطع انشعاب فراکسیون کمونیسم کارگری که ما اطلاع دست اول داریم) رابطه مستقیمی با دولت عراق نداشت.

پس از جدائی فراکسیون کمونیسم کارگری و تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران در سال ۱۹۹۱، مساله رابطه گرفتن با دولت عراق از نخستین مسائلی بود که در رهبری حزب مورد بحث قرار گرفت. نویسندگان حاضر خود جزو چهارتن بنیانگذار حزب کمونیست کارگری ایران بودند و در ارگان رهبری وقت حزب، و در این جلسه بخصوص نیز، حضور داشتند. لازم نیست به نظرات مختلف در ابتدای این جلسه اشاره شود، زیرا همه حاضران بسرعت نظر واحدی را پذیرفتند و متفقاً تصمیم گرفتند حزب

کمونیست کارگری ایران نباید با عراق رابطه ای برقرار کند. دلایل چنین تصمیمی امروز لازم به یادآوری و تاکید است؛ دلایلی که امروز در قطعنامه حزب به دست فراموشی سپرده میشود.

امروز قطعنامه حزب کمونیست کارگری ایران دلیل غیرمجاز بودن رابطه با عراق را وجود حزب کمونیست کارگری عراق ذکر میکند. واضح است که تصمیم آنروز ما به این دلیل نمیتوانست باشد، چرا که چنین حزبی هنوز وجود نداشت. همچنین، برخلاف آنچه عده ای اینجا و آنجا گفته اند، تصمیم به رابطه نگرفتن با عراق به این دلیل نبود که حزب کمونیست کارگری ایران قصد نداشت در جنبش کردستان حضور مسلح داشته باشد یا مخالف شیوه مبارزه مسلحانه در کردستان شده بود. برعکس، تصمیم ما به عدم ایجاد رابطه با عراق ما را از سازمان دادن حضور مسلحانه در کردستان در آن مقطع معین محروم کرد. دو جنبه مهم در مساله وجود داشت. اول اینکه حزب کمونیست کارگری ایران، برخلاف کومه له، بعنوان یکی از نیروهای اصلی جنبش ملی کرد در افکار عمومی کردستان ایران و عراق شناخته شده نبود، و حتی خود آگاهانه میخواست که سیمای حزب کمونیست کارگری ایران در کردستان بدوا با جنبش کارگری در کردستان تداعی شود و نه با جنبش ملی مسلحانه. این جنبه از قضیه گرچه پیچیدگی ای به مساله میداد اما بخودی خود هنوز مطلوبیت حضور مسلحانه در جنبش کردستان را نفی نمیکرد و بنابراین هنوز غیر ضروری بودن رابطه با عراق را نتیجه نمیداد. اما توجه به این مساله متفاوت بودن موقعیت حزب را از سازمانهای سنتی جنبش کردستان بخوبی برجسته میکرد. بنابراین حزب برای رابطه گرفتن یا نگرفتن با عراق باید پرنسپیها و ملاحظات دیگری را معیار قرار میداد.

مهمترین ملاحظه ای که ما را از اقدام برای گشایش رابطه با عراق بازداشت این بود که چنین رابطه ای نمیتوانست تاثیر سوئی هم بر فعالیت کمونیستی حزب بگذارد و هم تصور افکار عمومی را از کمونیسم خدشه دار کند. اکنون بخصوص باید بیاد آورد که در سال ۱۹۹۱ تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران مقارن بود با موج عظیم جهانی ضد کمونیستی و هجوم بورژوازی به هرنوع اندیشه کمونیستی. همچنین در مقطع تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران، متعاقب پایان جنگ خلیج، رسانه های غربی

کمپین خود را برای شیطان سازی از صدام حسین و رژیم عراق با حرارت تمام ادامه میدادند. حزب کمونیست کارگری ایران که خود را جزئی از جریان مقاومت کمونیستی در سطح جهانی میدید، نخواست در چنین شرایطی هیچگونه رابطه ای با عراق داشته باشد، چرا که چنین رابطه ای تصویر غلطی، ولو به ناحق، در ذهن عموم نسبت به ماهیت و موقعیت کمونیسم در دوره پس از جنگ سرد ایجاد میکرد. انعکاس منفی چنین رابطه ای بر تصور افکار عمومی ایران و عراق (و کردستان ایران و عراق) از کمونیسم کارگری را شاید میشد در میان مدت با توضیح صبورانه خنثی کرد، اما بخصوص برای افکار عمومی فعالین کمونیست و کارگری اروپا (که دستکم در آن دوره جایگاه مهمی در نقشه عملهای حزب داشت) ایدا چنین نبود و این مساله ما را، ولو به ناحق، با مانع جدیدی برای فعالیت کمونیستی مواجه میکرد. این امر بخصوص از آنرو اهمیت داشت که جریان کمونیسم کارگری در برابر هجوم آمریکا و متفقینش به عراق، برخلاف بسیاری از جریانات مدعی کمونیسم، نه در سطح جهانی مقهور "دمکرات منشی" بورژوازی غرب شده بود و نه در سطح منطقه فرجه برای پیشرفت جنبش ملی خلق کرد جلوی چشمش را گرفته بود. جریان کمونیسم کارگری از محدود جریاناتی بود که از موضع منافع بین المللی کارگران ماهیت امپریالیستی جنگ را افشا کرده بود و بر محکوم کردن نقش آمریکا بی هیچ تبصره ای پای فشرده بود. بنابراین مساله ایدا تسلیم شدن به پیشداوریهای افکار عمومی نبود، بلکه برعکس، هدف مقابله با این پیشداوریها بود که غالبا توسط رسانه ها شکل گرفته بود. ایجاد رابطه با عراق شبیه نابجایی در مورد موضع انترناسیونالیستی کمونیستهای کارگری ایجاد میکرد. شاید مقدر بود با استناد به اصول انتزاعی، مثلا "بی قید و شرط" بودن کمکها، از ایجاد رابطه با عراق دفاع کرد، اما مساله این نبود. مساله این بود که حقانیت انتزاعی بهیچوجه پاسخگوی خدشه دار شدن عملی تصور عمومی از ماهیت مواضع کمونیسم کارگری نبود.

یادآوری سنت گذشته و مورد عراق لازم است برای اینکه همه این دستاوردها در قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران زیر پا گذاشته میشوند و امروز هیچ نشانی از وسواس در حراست از حرمت کمونیسم و منافع بین المللی کارگران بچشم نمیخورد؛ وسواسی که در بدو تاسیس حزب مثلا در برخورد به مساله رابطه گرفتن یا نگرفتن با عراق وجود داشت.

بی مسئولیتی نسبت به عواقب اعمال این حزب برای کمونیسم و کارگران است؛ و در بدترین حالت نشانه جهتگیری رهبری حزب کمونیست کارگری ایران به سمتی است که حتی خودشان هم آنقدر برایش حقانیت قائل نیستند تا بر تشکیلات و حتی کمیته مرکزی اش آشکار کنند.

سپتامبر ۱۹۹۸ _ شهریور ۱۳۷۸

ضمیمه: قرار پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران تحت عنوان "اصول رابطه با دولتها"

تماس و برقراری مناسبات حزب کمونیست کارگری ایران با دولتها، چه در منطقه و غیر از آن، چنانچه موازین مصوب کمیته مرکزی اکیدا رعایت شود، علی الاصول بلامانع است. کمیته مرکزی اصول زیر را بعنوان چهارچوب و محدوده اختیارات دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی در عرصه رابطه با دولتها تصویب می کند.

۱ _ پلنوم کمیته مرکزی در هر دوره لیست دولتهایی که داشتن مناسبات با آنها برای حزب مجاز نیست را تصویب و به ارگانهای رهبری حزب ابلاغ میکند.

در مقطع کنونی داشتن مناسبات با دولتهای زیر مجاز نیست:

- دولتهای اسلامی (نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانهای اسلامی را وظیفه مستقیم خود میداند).

- دولت عراق (نظر به اینکه حزب در مبارزات جاری مردم عراق برای رهایی مستقیما دخیل است و حزب کمونیست کارگری عراق برای سرنگونی رژیم عراق فعالیت میکند) تبصره: بندهای فوق ناظر بر ایجاد مناسبات مستمر است. دفتر سیاسی حزب مجاز است با هر دولت و حزب دولتی که خواهان دیدار و طرح نکاتی با حزب باشد، يك دیدار تك نوبتی انجام بدهد. نمایندگان دفتر سیاسی در چنین تماسهایی صرفا جهت اطلاع از نکات مورد نظر طرف مقابل شرکت میکنند و اختیاراتی برای مذاکره و حصول توافق ندارند.

۲ _ تصمیم به شرکت در هر دیدار صرفا با دفتر سیاسی است. در هر تماس و گفتگوی احتمالی با هر دولت و مقام دولتی، باید حداقل دونفر از کادرهای حزب شرکت داشته

لازم نیست شخص حتما مارکسیست باقی مانده باشد تا بفهمد دولتها بدون چشمداشت نیست که به چنین سازمانهایی کمک میکنند، و حتی آنجا که این کمکها از طریق نهادها و منابع ظاهرا غیر دولتی شان عرضه میشوند، آنجا که صحبت از تحمیل صریح شرطی نیست و کمکها "بی قید و شرط" عرضه میشوند، یا قید و شرط ضمنی موجود است و یا این رابطه بازتابهای غیر مستقیمی در بسیاری عرصه های دیگر دارد که خواه ناخواه برای کمونیسم و منافع کارگران عواقب منفی بهمراه دارد. دقیقا به دلیل چنین شروط ضمنی و چنین عواقب غیر مستقیمی است که تن دادن به چنین روابطی معمولا سازش نام میگیرد. اما سازش، تحمیل میشود. تن دادن به سازش غالبا برای سازمانهایی که درگیر جنبشهای توده ای هستند ناگزیر میشود، زیرا باید به نیازهای عاجل يك جنبش پاسخ گویند. اما اگر این سازمان کنگره ملی آفریقا یا سازمان آزادیبخش فلسطین نیست بلکه سازمان کوچک و گمنام و بی ارتباط به هر نوع جنبش توده ای از نوع حزب کمونیست کارگری ایران است، دیگر صحبت کردن از سازش و "توافقنامه" در پوست شیر رفتن است. بکار بردن لفظ سازش در مورد چنین سازمانهایی صحیح نیست، چرا که ناگزیری ای وجود ندارد. میخواستید سازمان نسازید تا نیاز سازمانی هم نداشته باشید. اینجا لفظ درست "معامله" است. آدمی که در دنیای سیاست وارد معامله میشود لابد تشخیص میدهد که آنچه در آن شرایط معین بدست میآورد بیشتر از آنچه از دست میدهد برایش ارزش دارد. اما برای يك سازمان کمونیستی این مساله به سادگی معامله در بازار نباید باشد. اگر کمونیسم جنبش طبقه کارگر بین المللی است علیه نظام بین المللی سرمایه داری، سنجش سود و زیان يك "معامله" تنها با در نظر گرفتن آنچه در این میان مبادله شده است میسر نیست. چنین معاملاتی برای کمونیسم و همه کمونیستها، و برای مبارزه کمونیستی کارگران در همه جا، عواقب و بازتابهایی دارد. و کسی که هنوز عناوین کمونیست و کارگر را در اسم حزبش يدك میکشد موظف است در پیشگاه طبقه جهانی کارگر و همه کمونیستها از کار خود دفاع کند.

به همه دلایلی که گفتیم، صدور قطعنامه "اصول رابطه با دولتها" از سوی پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران باید از طرف همه کمونیستها و کارگران نگران کننده تلقی شود. فرمولبندیهای محضردارانه قطعنامه در بهترین حالت نشانه لاقیدی و

باشند. گزارش دقیق نشست باید به امضای هر دو نفر به دبیر کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب داده شود.

۳_ حزب کمونیست کارگری هیچ توافقی را که متضمن محدود شدن آزادی عمل و فعالیت و تبلیغات حزب باشد را نمیپذیرد (اصل استقلال حزب). حزب کمونیست کارگری به هیچ توافق و هیچ رابطه ای که حزب بنا بخواست دولت ذریبط ملزم به پنهان کردن آن از مردم باشد وارد نمیشود. (اصل علنیت).

۴_ حزب کمونیست کارگری ایران قبول کمک مالی و تدارکاتی از دولتهایی که رابطه با آنها بنا بر مفاد این مصوبه مجاز تشخیص داده شده است را منتفی نمیداند. پذیرش کمک باید بر مبنای اصول مندرج در بند ۳ (استقلال و علنیت) صورت بگیرد. تصمیم درباره دریافت و عدم دریافت کمک در هر مورد با دفتر سیاسی است.

At the End of the Road

A Marxist critique of the political strategy of the radical left in Iran

Reza Moghadam

First Persian Edition, 2007

ISBN: 91- 88 950- 07 -7

Worker Today Publication

www.workertoday.com